

سال چهاردهم - شماره پیاپی ۱۵۸ - اول فروردین ۱۴۰۲ - ۶ دلار

# AZADI

No 2 Vol.14 ; 21 March, 2023. Published by Pars Mass Media, Inc.

# آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری

## نوروزتان خجسته باد



شاهزاده رضا پهلوی در پارلمان اروپا...



... و در پارلمان بلژیک...

شاهزاده رضا پهلوی در تور اروپائی خود به رهبران اروپائی کوید مردم ایران را به رسمیت بشناسید نه ملاهای حاکم بر ایران را

با آثاری از: \* دکتر همایون آرام \* زنده یاد دکتر طلعت بصری \* کیخسرو بهروزی \* سردارینا \* مرتضی پاریزی \* الکس تمرز \* بهمن چهاردهی \* اشرف حمیدی \* هادی خرسندی \* محمدعلی دولتشاهی \* مجیدز ندیه \* دکتر منصور سیاوشی \* تیمور شهبانی \* روحپرور شیرانی \* دکتر محمد علی صوتی \* دکتر زهرا کریمی پور \* دکتر رزمی کهن \* پروفیسور کاظم ودیعی \* ک. هومان \* غزاله یزدی



یادداشت

## نوروزمان حجت‌باد

غم در دل ما اگر چه کم نیست  
در دا که برای دادخواهان  
چندی بگذشت سخت بر ما  
دوران سیاه روزی ما  
زاغی که چمید «دی» به باغی  
ای خاک عزیز میهن من  
نوروز رسید شادی افزای  
باید که دوباره میهنی ساخت  
نوروز شود تمام روزت  
دسیاه ی همدلی و وحدت  
زن ، زندگی و شمار ها جز  
خون است در او اگر که غم نیست  
یادگمی ، بجز عدم نیست  
امید که جور دمبدم نیست  
بگذشت و دگر که ستم نیست  
در فصل بهار و «عید جم» نیست  
جز فکر تو هیچ در سرم نیست  
بس کن که « مرادگر دم نیست»  
کو بر تو کمتر از ارم نیست  
دیگر غم بیش و رنج کم نیست  
بشکن شمنی که محترم نیست  
آزادی ما م کشورم نیست  
مرتضی پاریزی

# آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - فرهنگی - هنری

شماره ۱۵۸ - سال چهاردهم

فروردین ماه ۱۴۰۲

ازانتشارات رسانه گروهی پارس

مدیر مسئول: مرتضی پاریزی

زیر نظر شورای نویسندگان

AZADI Monthly Magazine

Chief Executive:

Morteza Parizi

Publisher:

Pars Mass Media, Inc

P.O.Box 455

Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاد است. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در قبال موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

حق اشتراک ذکر شده در فرم درخواست اشتراک فقط برای داخل آمریکا است و برای خارج از آمریکا، اشتراک یکسال ۶۰ دلار با اضافه هزینه پست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

و یا از طریق ئی میل به آدرس زیر با ما در ارتباط باشید

[azadi@parsmassmedia.org](mailto:azadi@parsmassmedia.org)

[azadimagazine@aol.com](mailto:azadimagazine@aol.com)

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است :  
[www.parsmassmedia.org](http://www.parsmassmedia.org)

لطفاً چکهای خود را فقط در وجه

Pars Mass Media

ارسال فرمائید

صفحه	نویسنده	عنوان مطالب
صفحه ۲	مرتضی پاریزی	یادداشت
صفحه ۴	-	پیام های شما
صفحه ۶	دکتر کاظم ودیعی	دومقاله از دکتر کاظم ودیعی
صفحه ۹	-	همراه انقلاب (دردنیای مجازی)
صفحه ۱۰	کیخسرو بهروزی	همراه آفتاب
صفحه ۱۲	کیخسرو بهروزی	سفر به درون
صفحه ۱۴	ک- هومان	آنان که ملت ما را به تباهی کشاندند
صفحه ۱۶	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	دستور زبان فارسی
صفحه ۱۷	دکتر همایون آرام	دانستنی های پزشکی
صفحه ۱۸	تیمور شهبانی	درام القرائ اسلامی چه خبر؟
صفحه ۱۹	ترجمه روحپرور شیرانی	اسانس ها یاروغنهای معطر
صفحه ۲۰	-	کوتاه و خواندنی
صفحه ۲۲	-	پرسش و پاسخ علمی
صفحه ۲۴	-	از اینجا و آنجا از همه جا
صفحه ۲۶	سردارینا	رهبران و رهروان
صفحه ۲۷	بهمن چهاردهی	جسته و گریخته
صفحه ۲۸	ک . هومان	تالیه پرتگاه
صفحه ۳۰	دکتر زهرا کریمی پور	شاهکارهای ادبیات ایران و جهان
صفحه ۳۲	-	در پرند نیلی شعروغزل
صفحه ۳۴	دکتر محمد شهبازی	کشاکش خوارزمشاهیان و مغول
صفحه ۳۶	تیمسار سرتیپ اقصی	ریشه ملیت باعث اتحاد ملی میشود
صفحه ۳۷	محمدعلی دولتشاهی	محمدعلی بیگ
صفحه ۳۸	هادی خرسندی	مصاحبه بانجم مرغ و ...
صفحه ۴۰	ترجمه دکتر محمدعلی صوتی	بچه های کوچه ما
صفحه ۴۲	ک- هومان	زندگی مریم فیروز (بخش آخر)
صفحه ۴۴	دکتر منصور سیاوشی	اندیشه های ناب
صفحه ۴۵	-	جدول کلمات متقاطع و چیستان
صفحه ۴۶	اشرف حمیدی	عمارت شمس العماره
صفحه ۵۰	مجید زندیه	گوشه هایی از تاریخ موسیقی ایران
صفحه ۵۱	-	بخش انگلیسی



## در مورد دیدنی های ایران

با شادباش های نوروزی به خوانندگان عزیزو هموطنان گرامی، در شماره ۱۵۶ ماهنامه وزین آزادی خواننده گرامی یاد داشتی در باره عمارت کاخ عالی قاپو ارسال نموده بودند، ضمن سپاس از دقت و توجه ایشان، در مورد نوشتارهایی که تحت عنوان دیدنی های ایران زمین به مجله روانه میکنم، به آگاهی می رسانم که ، انقدر این بنا ها با قدمت و تاریخی که دارند شگفت انگیز هستند که هریک نیاز به نگارش چندین صفحه یا حتی یک کتاب دارند ،اینجانب با اطلاعاتی که جمع آوری می نمایم به یک یا دو صفحه اکتفا می کنم . البته گاهی بر شنیده ها شاخ و برگ می‌دهم و افسانه هایی که در باور مردم آن مناطق هست بصورت داستان بیان میکنم تا شاید برای خواننده گرامی جذاب تر باشد . باز هم از اطلاع رسانی ایشان سپاسگزارم . اشرف حمیدی- نیوهمشایر

خود ایشان در رشته پزشکی و همچنین اعتلای فرهنگ ایران فعال بوده اند و باعث افتخار ما ایرانیان هستند. برای ایشان عمری طولانی همراه با سلامتی کامل و برای هم میهنانم در سال نو موفقیت و پیروزی آرزو دارم. احمد-ص ماساجوست

## شعر منتسب

شعری که در شماره پیش در صفحه همراه انقلاب چاپ کرده بودید و نوشته بودید منتسب به زنده یاد سعیدی سیرجانی است، از هادی خرسندی است. و شما حق داشتید که بنویسید «منتسب» ونه «از». متأسفانه آنها که مطلبی را روی اینترنت می گذارند گاهی بعلت عدم آگاهی و گاه به دلیل عدم دقت مطالبی را منتشر می کنند که اعتماد همگان را از متن های اینترنتی سلب می کنند. از کاربران کامپیوتر استدعا دارم لطفاً تا مطمئن نیستید مطلب خود را بر روی اینترنت نگذارید. یکی از خوانندگان شما از اروپا

## درد بر پروفور صادقی

با درود وشادباش های نوروزی به خوانندگان آزادی و به ویژه پروفور صادقی که باید گفت خانواده ایشان باعث افتخار هریرانی هستند. در حدود ۷۰-۸۰ سال پیش پدر ایشان در راه اعتلای آموزش و پرورش کشور تلاش کرده و در هدایت و پرورش نوباوگان در کشور سهم فوق العاده ای ایفا کردند و در سالهای اخیر هم

آزادی - شماره ۱۵۸ - صفحه ۵

## حق اشتراک

بهمراه این نامه یکصد دلار چک می فرستم. لطفاً حق اشتراک یکسال را یکصد دلار تعیین بفرمائید . فکر می کنم مشترکین شما هیچ مشکلی برای پرداخت آن نخواهند داشت. دکتر داریوش ثقفی- شرق آمریکا

## یاد پروفور دکتر کلانی بخیر

من همیشه در این ستون نامه های آقای کلانی را می خواندم. معلوم بود که ایشان درد وطن دارد و به نیا خاک خود ارج می نهد. افسوس که این عزیزان چهره در نقاب خاک می کشند و آدمخوارانی که بر کشورما حاکمند همچنان به عمر کثیف خود ادامه می دهند. منم به نوبه خود در گذشت پروفور کلانی و آقای مشیری ، برادر شاعر گرامی فریدون مشیری را به بازماندگان آنها تسلیت می گویم. یادشان همواره جاودان باد.

امین- از غرب آمریکا

## یادی از استاد همائی

دردوشماره گذشته شعر و مطلبی از استاد همائی چاپ کردید . این یاد آوری بسیار بجا و درخور مجله آزادی بود. شما همیشه از گذشتگان یاد کرده اید و تلنگر تاریخی را به حافظه خوانندگان خود زده اید. دست شمادرد نکنند. روح انگیز م. آلمان

آشنایی ندارند و سنی از آنها گذشته است مستثنی هستند. از شما خواهش می کنم از این بعد برای من نسخه دیجیتال مجله را ارسال فرمائید. سپاسگزارم. منیره صفائی- شرق آمریکا

هادی خرسندی شاعر، نویسنده، روزنامه نگار، و طنز پرداز هموطن ما معتقد است وقتی مجله یا روزنامه ای را می خوانی باید بوی مرکب چاپ را استشمام کنی تا از خواندن لذت ببری. با این همه هادی جان همیشه اصرار می کند که برای او نسخه دیجیتال را بفرستیم و آنهمه تبریراً روی پاکت نجسبانییم. یکی از خوانندگان هم معتقد است وقتی نسخه چاپی باشد خواننده بادقت بیشتری می خواند. و نسخه دیجیتال احتمالاً حوصله خواننده را به سر می برد... در حال سلیقه ها مختلف است و ما تابع سلیقه خوانندگان عزیز هستیم.

## شادباش های نوروزی

گرچه بسیاری از خانواده های ایرانی با ازدست دادن عزیزان خود عزادارند اما فرهنگ ایرانی ما را وادار می کند که نوروز را گرامی بداریم و مقدمش را به همگان شادباش بگوئیم. نوروزتان فرخنده باد. دیگر شکی نیست که نوروز ۱۴۰۳ یعنی نوروز آینده را بدون ضحاک زمان، در ایران آزاد از هر قید و بند، جشن خواهیم گرفت. فروزان- ج. کالیفرنیا آزادی: ایدون باد. (این چنین باد)

با اینهمه نه تصویب نامه کنگره به درد ما می خورد و نه بی اعتنایی رئیس جمهور آمریکا کا مارا کند می کند. همه چیز به ملت ایران بستگی دارد و امیدوارم بزودی مردم ما طعم آزادی را بچشند. با درود به ملت ایران.

ف- ص آمریکا  
ملت ایران با چشم باز نگاه می کند و می بیند چه کسانی در کنارش هستند و در فردای آزادی ایران دوست و دشمن را بخوبی از هم تمیز خواهد داد. از سوی دیگر این سیاستمداران در فردای آزادی ایران دیگر کاره ای نیستند. مهم ملت ها هستند که امروز خوشبختانه تقریباً تمام ملت های جهان در کنار مردم ایران هستند. ما بارها در همین ستون یادآور شده ایم که هیچ قدرتی در جهان نمی تواند با اراده ملت ها مقابله کند. فقط به عزم جزم ملت و تلاش مردم

با درود نزدیک به ۵۲ سال است که ساکن آمریکا هستیم. قبل از این زیاد به سیاستمداران آمریکا و بطور کلی دنیا توجهی نداشتیم. اما رخداد های اخیر ایران چشمان من و احتمالاً ذ بسیاری دیگر را باز کرد و دیدیم که در حالیکه رئیس جمهور آمریکا در تلویزیون علناً اعلام می کند که ما در کنار ملت ایران هستیم اما در پشت پرده با رژیم اسلامی بر سر امضای برجام چک و چانه می زند. از سوی دیگر ، انگلستان که در ظاهر می خواهد سپاه پاسداران را تروریست بشناسد رئیس جمهور آمریکا به آن کشور توصیه می کند که این کار را دنبال نکند. عجب فضاحتی. و درود بر اعضای کنگره که قطعنامه ای را تصویب کردند که در کنار مردم ایران هستند.

خودمان متکی هستیم.

رهبری شاهزاده رضا

تا آنجا که یادم می آید هر بار معترضان به سکوت شاهزاده رضا پهلوی وعدم فعالیت ایشان جنجال راه می انداختند پاسخ ایشان این بود که من ساکت نیستم و فعالیتم مستمر است ولی زمان مناسب که فرابرسد فعالیت ها علنی خواهد شد. و امروز می بینیم که چگونه زمان موعود فرارسیده و مردم ما چه استقبالی از فعالیتهای شاهزاده به عمل می آورند. امیدوارم این حضور شاهزاده در پی گیری مبارزات مردم سرعت مبارزه را افزایش دهد و مردم با پشتگرمی شاهزاده و همراهان ایشان تظاهرات خیابانی و اعتصابات را گسترش دهند. مرجانه-خ. شرق آمریکا

حق اشتراک یکسال  
ماهنامه آزادی برای کشورهای مختلف به شرح زیر است:  
آمریکا ۶۰ دلار  
کانادا ۱۱۰ دلار  
اروپا ۱۶۰ دلار  
خاورمیانه ۱۷۰ دلار  
استرالیا ۱۹۰ دلار  
اشتراک نسخه دیجیتال سالانه ۲۰ دلار در سراسر جهان است  
حق اشتراک برای یکسال پیشاپیش دریافت می شود.

از خوانندگان عزیز که بخشی از هزینه های این ماه آزادی را متقبل شدند بسیار سپاسگزاریم. بعلت پرداخت حق اشتراک که مهلت پرداخت آن تا آخر ژانویه تعیین شده بود تعداد زیادی حق اشتراک های خود را پرداخته اند که سپاسگزاریم. عده ای هم فراموش کردند که پرداخت کنند بهمین علت شماره قبل و این شماره مجله را دریافت نخواهند کرد.

امیدواریم در ماه های بعد نام شمارا در این صفحه بعنوان حمایت کننده نشریه آزادی داشته باشیم.

ماهنامه آزادی

رویدادهای فروردین ۱۴۰۲

سه شنبه ۱ فروردین (۲۱ مارس) جشن نوروز/ جشن سال نو  
چهارشنبه ۲ فروردین عید نوروز  
پنجشنبه ۳ فروردین عید نوروز  
جمعه ۴ فروردین عید نوروز  
یکشنبه ۶ فروردین (۲۶ مارس) زادروز آشو زرتشت، ابرانسان بزرگ تاریخ  
دوشنبه ۷ فروردین (۲۷ مارس) روز جهانی تئاتر  
پنجشنبه ۱۰ فروردین (۳۰ مارس) جشن آبانگاه  
یکشنبه ۱۳ فروردین (دوم آوریل) جشن سیزده به در  
پنجشنبه ۱۷ فروردین (۶ آوریل) سروش روز، جشن سروشگان  
جمعه ۱۸ فروردین (۷ آوریل) روز جهانی بهداشت  
شنبه ۱۹ فروردین (۸ آوریل) فروردین روز، جشن فروردینگان  
چهارشنبه ۲۳ فروردین (۱۲ آوریل) روز دندانپزشک  
جمعه ۲۵ فروردین (۱۴ آوریل) روز بزرگداشت عطار نیشابوری  
چهارشنبه ۳۰ فروردین (۱۹ آوریل) روز علوم آزمایشگاهی، زاد روز حکیم اسماعیل جرجانی

Azadi Monthly Magazine Subscription Request Form

ماایلم نشریه آزادی را بشرح زیر مشترک شوم :

I would like to receive AZADI for:

6months for \$35.00  12 months for \$60.00

My check is attached  Please bill me later  
First Name Last Name

Address:

حمایت کننده عزیز برای مشترک شدن میتواند این فرم را پست کنید و یا با آدرس ئی میل ما تماس بگیرید  
Dear Supporter for subscription you can mail this form or Email your request to:

azadi@parsmassmedia.org

آزادی

نشریه ماهانه  
اجتماعی، ادبی، هنری

# ۱- بازبینی حرکت دیروزی



این طرز نگاه، مارا به دیروز وعهد تجدید می برد. البته، ولی هنوز دزدانان جایز نکرده است.

طرز فکری نزد اصلاح طلبان در درون مرز وجود دارد دایر بر اینکه «نفی انقلاب اسلامی و فراندوم خمینی» نمی شود کرد. اما بسیار ضرور است به اصلاح آن رفت و دور شد از خشونت ها. تا امر استقلال ایران در قبال ابرقدرت ها پیوسته محترم بماند. زیرا ایرانیان بدلائل تاریخی وابسته به آنند.

نظام فعلی ایران که ذاتاً به هیچ اصلاح در نمی گشاید ولی اخیراً در رویارویی با حرکت بانوان تن داد. به عقیده برخی از سران سپاه **حجاب مسئله اسلام نیست وعفت و حرمت زن ضرور است**. این شد که رهبر شنید ولی به مقابله رفت و جلسه ای عظیم در بیت رهبری با شرکت زنان محجبه ترتیب داد که تالار را پر و هدیه خامنه ای کردند. ولی حرف سپاه نفی نشد. این نکته در فرهنگ شیعیان از عهد امام جعفر صادق بوجود آمد و عملی شد که وقتی از او مطلبی می پرسند، همیشه به جواب قاطع نمی رود و اتکاء می کند به امر بین الامرین.

در انقلاب مشروطه ملائی مریدان را به تفنگ مسلح کرد که بروید به جنگ در رباط کریم. یکی پرسید: آقا تفنگ دارم واقعا در کم؟ و شنید: در کن ولی در درهم نکن. امروز رهبر و سپاه در این بازیند و آتش عناد آنها در تیزی وتندی.

برای توفیق بر نظامی که ایران را از مسیر تجدید نفی وتجدید نظر در حیات آرمانی دور کرد و ملت بیداری را به رویاهای مضر برد مال البته در حرکت سیاسی به همدردی وحتى کمک دیگران هم نظر داریم. منتهی باید بروشنی بگوئیم به دموکراسی ایرانی می رویم و یا به شعار کهنه «این برود، هر که آید بهتر از اوست» می چسبیم؟ بقیه در صفحه ۸

شاهزاده رضا پهلوی جای خالی رهبری را پر می کند. وشخص ایشان هرگز به این تمنا پاسخ نداد ولی این مهم در آرزو هاست.

امروز برون ودرون در تأمل هابند و حرکت اعتراضی تبدیل شده است به یک آتش زیر خاکستر که ذخیره ای است کلان برای حرکات بعدی.

در درون پیشنهاد بخشی از اصلاح طلبان به رفتن و کسب گرایش مردمان از سوی آقای موسوی زمینه ها و میدان پذیرشی دارد. ولی نخست باید دانست که رهبر و بخشی از سران سپاه نمی توانند تحمل فراندوم کنند که حاصل ضعف ومرخص شدنشان است. دیگر آنکه آقای موسوی سالمند اما اهل فن ولی سازمان او در تحلیل است و جامعه روحانی دوست ندارد یک غیر روحانی عنان قدرت را در دست گیرد. زیرا مخالفان جماعت «دین ورز» به جدائی دین از مدیریت سیاسی تمایل بسیار دارند. رهبر همه مخالفان خود را که در قبیله انقلاب بودند غیر انقلابی ومنحرف و کور بر «توطئه دشمن» می خواند. این شیوه اوست و وی اصل «تحول ناگزیر» رانمی پذیرد.

در برون مرز مخالفان و فعالان حرف تازه ای هم دارند و آن اینکه: وقتی آقای زلانسکی رئیس جمهور اوکراین بتواند با کمک غرب دموکرات علیه روسیه پوتین بجنگد و به مقاومت رود چرا ما نتوانیم با قبول همدلی با غرب دموکرات این رژیم ناهل وضد زن وزندگی و آزادی را جاکن کنیم. فرضیه ظاهری دارد پذیرفتنی و بباطنی دارد نشدنی که اوکراین ایران نیست. که نقش آفرین ها ناتو را پشت سر ندارند.

بعید نیست ایرانیان برون مرز به مدد بازانديشان غرب دموکرات به آنجا رسند که یک ایران غیر مذهبی ولی دموکرات ولایتیک اگر پدید آید ابزاری مهم خواهد شد علیه روسیه وحلال کمبود نفت و گاز مرغوب مورد نیاز اروپای متحد وانگلیستان. پس یک مدد منطقی به مخالفان کار ساز است.

اوپوزیسیون مقیم خارج بی قید و شرط. ونظام یکجا همه را درد کلمه **عامل بیگانه** نشانند.

سعودیان واسرائیلیان و صدام وامیر نشینان بدستور والپته هریک به دلیلی اوپوزیسیون های برونمرزی رادرحمایت گرفتند به این امید که نظام توسعه طلب اسلامی-شیعی، فروریزد ولی هرگز این برون مرزی ها به کمترین توفیق نرسیدند.

وقتی خانم کلینتون وزیر خارجه اوباما گفت: «ما به حرکت سبز موسوی خواستیم کمک دهیم آنها رد کردند...» از همین جا خط مشی درون مرزی ها و برون مرزی ها به تفاوتی پررنگ رفت. - در جریان نهضت بانوان برای رفع و دفع حجاب اسلامی برون ودرون به خطی مشترک رفتند. اما نظام با روشی خاص به معامله رفت تا حرکت بانوان به شعار براندازی نرسد. زیرا دخالت اسرائیل خنثی شد. وامروز اسرائیل پنهان نمی کند و ادامه می دهد به نیت خود در قبال ایران نه بخاطر ما بلکه بخاطر دشمنان همسایه اسرائیل که مورد اعتماد ایران اند.

- حرکت بانوان در یک تقاضای آزادی در حجاب و لغو حجاب اسلامی خلاصه شد و به یک حرکت دامنه دار تبدیل نشد زیرا فاقد سازمان و آرمان بود. دخالت اروپای غربی در کار تظاهرات به زیان همگان تمام شد. وامروز مردم دریاسند بخاطر پریشان کاری ها.

آن گروه از مردم تک رو وریشه یاب که از بیخ و بن وطنی اند با اطلاعاتی که کسب آن در آمریکا بسبب جماعات یهودیان آمریکا آسان است و با خط نتانیاهو در همفکری نیستند از آغاز کار تظاهرات بانوان در تأیید شدن ولی بسیار پرهیز کردند از اینکه تقاضای بانوان در دفع حجاب اسلامی برود به شعار براندازی زیرا:

حرکتی که نه رهبر دارد نه سازمان ونه آرمان ونه مایگان وعلناً درحمایت مفت ومجانای دیگران است اعتماد برانگیز نیست.

برخی اندیشیدند که توسل به دفتر

اعتراضات وتظاهرات ایرانیان طی سی چهل سال قربانی داد و به بغض اجتماعی رفت ولی به توفیق نرسید چگونه وچرا به اینهمه زیانکرد باید نگاه کرد، مسئله همه ماست. به برخی از علل آشکار همگان اشاره ها ضرور است.

- انقلاب اسلامی وجنگ با عراق صدام حسین به نظام سروسامان نیافته اسلامی فرصت داد تا برون مرز مخصوص حرکت های انقلابی وقدرت ذاتی آن بسیار تکیه شود. این مهم بسبب حضور خمینی رهبر و رودر بایستی ها با او بشمر رسید و نظام رفت در جاز دو درجا بماند. ودولت و رهبر در خنثی کردن ابتکارات یکدگر شدند.

در این حال انواع حرکات ضد انقلابیون باسفاکی هائی بی سابقه روبرو شد وخاطرات قاضی شرع خلخالی شاهد آن است.

در چنین شرایط مخالف ومخالفت فرصت عرض اندام پیدا نکرده به سکوت و بی رمقی و یأس رفتند.

ووقتی بازگان نوشت این نظام به قدو قامت آقای خمینی است تکلیف روشن شد.

بعد از امام، موسوی، نخست وزیری که پنج سال با امام در حشر تمام بود اندیشید که رفتن به گسترش قدرت شیعی نظام، به عراق وسوریه ولبنان خطاست وبارفتن به نامزدی به جهت ریاست جمهوری ندا داد که «**مردم ناخشنودند**»

او شکست خورد و به خموشی رفت تا همین اواخر که دید خاتمی در تأیید شعار زن، زندگی، آزادی است. پس نداداد به فراندوم.

- در درون نظام خط خامنه ای پررنگ شد تا به امروز. ورهبری او بعد از رفتن رفسنجانی مسلم شد وقدرت رهبر و سپاه و ارتش به ازدواجی صریح رفت بی آنکه نوشته ای بجا گذارده شود.

- در چنین حال نظام فرصت نداد بهیچ حرکت که زایل کند و به تصحیح برد، روال کار رهبر را.

- این شد که مردم باور کردند بر

## ۲- نه تجاوز ونه جنگ، «مذاکره»



اروپای متحد، در چنم و چه نکنم ها بسر می برد. از یکسو درجنگ غیر مستقیمی است علیه روسیه پوتین که تجاوز ارضی آن در گرجستان و کریمه و اوکراین مشهود همگان است و از سوی دیگر نیازمند نفت دوگاز ارزان و فراوان و دم دست روسیه است. و این نیاز در آلمان و فرانسه بحران ها آفریده است.

ابتدا محاسبات براین اساس بود که از روسیه نفت و گاز نخرند تاروسیه بقول رئیس جمهور آمریکا به تضعیف رود و احتمالاً پوتین پرود و نظام روسیه تعدیل شود.

خرید نفت و گاز، روسیه تدریجاً به کاهش رفت و زعمای اروپا به تماس با کشورهای نفت و گازدار رفتند. و ضمناً اوکراین را مدد دادند از باب سلاح و گذران تا مقابله کند باروسیه که در چهار منطقه شرقی استقرار یافته است.

نفت و گاز در دنیا هست اما خرید و صدور آن به آن اندازه که مورد نیاز اروپای غربی صنعتی است نه همیشه شدنی است و نه همیشه اقتصادی.

قریب یک سال است که این اروپای صنعتی می کوشد مگر بتواند باتوجه به گرم شدن های اقلیم کره زمین راه و چاره دیگری برای تأمین انرژی بیابد. کوشش های علمی و برنامه های صرفه جوئی در مصرف نفت هنوز به آنجا که بایست برسد، نرسیده است اما توسعه و یایجاد انرژی هسته ای امیدوار کننده است. و ضمناً خطر زای محیط زیست. کار به آنجا کشیده که باز آمده اند به ذغال سنگ و مصرف هیزم از هر نوع درهرشکل که فرض کنید. پس امروز حرف از ایجاد و گسترش انرژی هیدروژنی است که البته ضایع کننده مناظر و تریای دریاهاست. و انرژی خورشیدی نیز کم از آن در تضییع محیط نیست.

نتیجه آنکه؛ جنگ در کار اعدام آدمها و محیط هاست و رفتن به مذاکره با پوتین متهم به تجاوزی غیر قابل انکار، کفر سیاسی است. یعنی بن بست.

یک بار از قول ذرئیس جمهور آمریکا گفتند که آمریکا حاضر است با دادن چهار ایالت شرقی اوکراین باروسیه به مذاکره برود. اما کسی دنبال این حرف را نگرفت. و من تنها آن را در زیر نویس تلویزیون کانال ۱۶ فرانسه خواندم.

شاید به این دلیل دنبال آن گرفته نشد که آمریکا به مقام قیمومیت اروپا می رسید. (اشکال)

علل زیرین این برخورد اروپا و انگلستان جدا شده از متحدان، وحشت از نفوذ روسیه بودوست. اما این وحشت ریشه دارد در کنفرانس یالتا بعد از جنگ جهانی دوم و رفتن به جنگ سرد.

روسیه بعد از سقوط گورباچف دریافت که رفتن به دموکراسی زمان گیر است. آن مذاکرات که بین روسیه و آمریکا بعد از گورباچف انجام شد به این دلیل بود که آمریکا به استناد حرکت گورباچف خواهان یک روسیه دموکرات بود. و وقتی کلینتون به دیدار السین رفت و خوب دریافت که روسیه هنوز مستعد دموکراسی نیست ولی مستعد همزیستی هاست، باینهمه بی اعتمادی به روسیه در بطن نظام آمریکا ماندنی شد.

روس ها بسیار وطن پرست اند. اتین برود و آن یکی بیاید ایداً این حس و عقیده ناشی از غریزه راسست نمی کند. اروپا و آمریکا قبل از حمله و تجاوز پوتین بمدد ناتو در کار نفوذ در اوکراین بودند. اوکراینی که سابقه ای مدید در پیوستگی های سیاسی- اجتماعی- فنی- صنعتی- اقتصادی باروسیه دارد. پوتین به بهانه چهار ایالت روسوفیل به عادت، دست پیش گرفت زیرا آمریکا و اروپا مذاکره ای را ضرور ندیدند.

و امروز فرض بر آن است که اگر اوکراین عضو اتحادیه اروپا شود روسیه کارش ساخته است. در حالیکه روسیه به قطعیت روسی شدن چهار ایالت شرقی می رسد و اوکراین در شکایت ابدی به مدد سازمان ملل می ماند.

صورت مسئله آستن جنگی است که

نباید به صلح برسد و این استخوان در زخم بماند و تبدیل به اهرم نفرت شود. بنابر محافلی که فرض بردگرگونی روسیه دارند. \*\*\*

این سؤال که چرا روسیه را آنگونه که هست ننگریم و در دادوستد نهیم؟ یعنی برویم بهمان سیاست « با همی و دوری از جنگ و باهمی ضامن صلح» اساساً این حرف که رئیس جمهور آمریکا در دیدار رسمی آندو در آمریکا به مکرون زده که: شما مشکلی دارید و آن این است که بقدر کافی در صنایع نظامی سرمایه گذاری نمی کنید» به چه معناست جز اینکه جنگی در پیش است؟ و شما بی خبرید. ویا متوجه خطر روسیه نیستید؟

مسئله چیست؟ آدمیان در حال حاضر در پیشرفت و رشد همه جانبه ای اند. مدیران سیاسی خوب می دانند که مردمان تشنه صلح و امنیت اند تا از عهده تأمین معاش برآیند.

اما چرا ما شاهدیم که به ما تلقین می کنند در خطریم. پس این پول را بگیر و برو برای من بجنگ و افتخار وطن باتوست.

جمهوری ولایت فقیهی ایران همین راه رارفت و دیگران که ملامت گزند نیز بصورتی در همین راهند.

اخلاق سیاسی در کف جنگ طلبان مرده است و عطفوت جائی در مشرب آنها ندارد.

از جمله دستاوردهای صلح بعد از جنگ جهانی دوم یکی هم تأسیس کشور اسرائیل بود اما هرگز نشنیدیم که این کشور به صلح رود. در حالیکه بقول ملک فیصل یهودیان و مسلمانهای عرب، پسر عم همدن، همیشه باهم در بحث اند و هرگز در جنگ باهم نمی روند. نتانیاهو ده سال نخست وزیر اسرائیل بود و می گفت اسرائیل یک کشور دموکرات یهود است. اینک که دوباره برگشته است به همان سمت نخست وزیری، به استناد تمام رسانه های غرب دموکرات یک دولت سراپا افراطی سر کار آورده که حتی یهودیان پرنفوذ آمریکائی با آن در

مخالفت اند. آیا آمریکا که بیشترین حمایت را از اسرائیل کرده و می کند هدفش به تخت نشاندن امثال ohana بود؟ باور نمی کنم. یک فرد دموکرات تا بد مذاکره می کند و دست به گریبان نمی شود. یک نظام دموکرات قبل از هر بحران باید باب مذاکره را نبندد. بعضی از رسانه های معتبر بمناسبت کمک به جنگ اوکراین تکرار می کنند « تا کی جنگ؟» و هرگز به جواب نمی رسند.

بدترین شنوده در این ماه آن بود وهست که بمناسبت اهدای تانک های پیشرفته به اوکراین رسانه ها از وسعت جنگی به حوالی آخر بهار و اوایل تابستان در همین سال حرف می زنند. گوئی در نمی یابیم که رسالت آدمها در نگهداری زندگی و درمان بلایا و سوانح است. بیاددارید زلزله ترکیه را که قریب ۸۰۰۰ تن را بلعید و سیل و جنگل سوزی و بدکیستی های فردی را (البته زلزله اخیر هم حدود ۴۰ هزار کشته در ترکیه برجای گذاشته است.) باید به خود آمد

به دیروزی نه چندان دور اروپائی به مدد سرایندگان انسان دوست خود می خواندند: «هموطن عشق بورز، جنگ نکن». و روسها که از جنگی پرتلفات باز رها شده بودند نهضتی جهانی براه انداختند با تبلیغ واژه صلح.

و ملک الشعراى ما «بهار» قصیده ای جاندار و استوار در دم جنگ ساخت که مردمی شد.

و در آمریکا جشن پیروزی برضحاک زمان برپا بود.

چه شد که انسان امروزین از آنهمه بشردوستی دست کشیده جز در وحشت فردا نمی زید؟

در دنیای امروز فقر و فاقه در مهار تدابیر اجتماعی است و کسی از مدیران سیاسی یا از جمع محققان نگران رشد جمعیت نیست. هیچ خواستار زاد و ولد بیشتر هم هستند.

بیاد آوریم که می انگاشتند چین و هندوستان با جمعیت کثیر خود جهان را خواهند بلعید. لطفا ورق بزنید

دیگر آنکه ما نیاز داریم به روابط حسنه وهمه سویه با دیگران ونه صرفاً به دنباله روی ها. این روابط قطعاً باید زایل کننده استقلال ما نباشد. و چون در کار تعمیم اصول دموکراسی هستیم باید به کارروشنگری بپردازیم.

مامسح شدن به آن دو اصل وحرمت به بن فرهنگمان مسلماً قادر می شویم به ایجاد یک سازمان و سپردن کار ایران به ایرانیان. درعین همزیستی با دیگران.

\*\*\*

خطر آنجاست که حرکت مبارزان آلوده افکار قومی و قبیله ای شود و وحدت سرزمین و تمامیت ارضی به سایه رود. خطر دیگر مقابله مکاتب دینی شیعی - سنی و غیره است، که باید با تشریح فواید آزادی دردین به اصل « هرکس به دین خود» باز آئیم. زیرا ایران بلا زدهٔ چهل سال اخیر، تحمل جنگ داخلی ندارد.

مبارزهٔ ما استانی و قبیله ای و دینی نیست زیرا اینگونه رفتن هیچوقت و هرگز مارا به هدف نمی رساند.

ایران یکی و یکپارچه و نشسته در وحدت سیاسی و تمامیت ارضی در ذهن ماست و این همان هنراست که فردوسی بزرگ بر آن تکیه فراوان دارد. امید آنکه خورشید خرد سیاسی ذهن مارا پیوسته روشن بدارد.

ما ذخایر فکری و نیروی جسمانی بسیار داریم ولی گاهی زهر تکروی مارا از هم دور می کند. گل چینان نیز به بهانهٔ مبارزه ضرور به شتاب میروند که هرچه زودتر باید چنین وچنان کرد.

این شیوه، مغایر کار رزمندگی است «زودو خوب» شعاری فریبنده است زیرا مبارزه آدمها دریک دگمه الکترونیک بثمر نمیرسد. تجربهٔ حرکت « بهار عرب» باین دلیل به نامرادی ها رفت که زیاده به نقش ابزارهای دورزن نزدیک بین بهادادند.

اینک دنیای دموکرات در مخالفت شدید با نظام ملایان است و این کافی نیست. تردید هم جا باز کرده است که چرا؟

و امروز که چین کمی و کمتری در زادوولد دارد نگران است. و هندوستان که در رشد زادوولد است بخود می بالد و نگرانی نمی آفریند. - جنگ امری است که زایندهٔ فساد و قتل نفوس است. جنگ فاتحی ندارد. و دیدیم که روزولت فاتح در غرب یالتا با استالین فاتح در شرق روبرو شد و گوی سبقت از هم نبردند و به جنگ سرد رفتند که نه این سر صلح داشت و نه آن دیگری.

قدرت هائی که جنگهای صلیبی را آفریدند متکای آنها دین بود که حرمت آن را پایمال کردند و انبوه و انواع نفرت ها را تا به امروز ریشه دار ساختند. و از این گونه موارد بسیار داریم و در تکرار آن بسر می بریم.

- ما شاهد زمانه ای هستیم که تجاوز را با مذاکره به تحلیل نمی بریم بلکه همدیگر را به مدد می گیریم مبدا جنگ ناشی از تجاوز بدل به صلح شود.

در این همه جنگ سلاح ها به آزمایش نهاده می شود تا علما به بهتر و کارساز ترین ابزار، فکر کنند. زیرا بازار دارد. هیچ قدرت باور ندارد که همزیستی ضرور است ونه کشتار. حتی دموکراسی بروز گارما، منکر صلح و ستایشگر کور جنگ شده است. در تحلیل و ضرورت جنگ بحث می کنند که جنگ ما دفاعی است و حتی متجاوز هم خود را مظلوم می داند که در برابر تجاوز به جنگ می رود.

اما واقعیت آن است که در دنیای امروز جنگها ریشه در دشمنی نظام ها ندارند بلکه ریشه در دسترسی به مواد اولیه مورد نیاز صنایع و اقتصادیات دارند.

طبیعت مواد اولیه را در اختیار ما نهاده است البته. ولی هر ماده مورد نیاز در دسترس هر خواهندهٔ آن نیست و همیشه قدری از نیاز یکی نزد دیگری است. نیاز به دیگری در طبیعت نزد جانداران و در جهان رستنی ها و آبزیان و غیره امری طبیعی است. تنها دانسان است که می تواند به دلیل قدرت مغز خود نیازها را با مذاکره و مبادلات مرتفع کند. و عالیترین وجه آن تجارت است که از دیرباز در توسل است. قدرت های سیاسی در همهٔ اعصار

کاظم ودیعی

## نوروز

نازنین

یاد نوروز نبودم، آمد

خانه را هم نتکاندم، آمد

بر سر شعلهٔ زرین گون ها،

نپریدم، آمد

سفره را نیز نیانداخته ام

سکه و سرکه و سیب و سمک\* و سیرو سماق

نهادم، آمد

\*\*\*

نازنینا امسال،

میهن نوروزی را

در کدامین تقویم

در کدامین مپ موند\*

بایست نشاند؟

\*\*\*

باز دیدی نه، که دیداری نیست

وین فراموشی پیرانه سری؟

همه رفتند

نفسی در خلأی دارم و بیس

اما

خاطرم هست که نوروز و بهاران، همه جا

همزادند

ای بهار خوش نوروزی من

خیز و بیا

\* سَمک : ماهی \* نقشهٔ جهان



### توجه فرمائید

برای چندمین بار استدعا می کنیم چک های حق اشتراک یا کمکهای خود را فقط دروجه: Pars Mass Media

ارسال بفرمائید تا در واریز کردن به حساب دچار اشکال نشویم. باسپاس فراوان.

ماهنامهٔ آزادی

از سر نیاز به جنگ رفتند تا بخیال خودبه بی نیازی رسند. و این خبط دماغی بشریت را بردواسیر غول کرد و نداداد که جنگ غریزی است و ندید که این ادعا همو را دررده وحوش می نهد. مذاکره و معامله بهترین ابزار است.





# همسراه با انقلاب مردم ایران



تصویر جالب با هم ببینیم. اینجا سال ۱۳۳۹ میدان بهارستان تهران. این مجسمه که در توضیحش نوشته زنی است با بال فرشته که دیو استبداد را زیر پا دارد و مشعل روشنایی در دست، تا سال ۵۷ در میدان بود. در توضیح نوشته مدتی با حجاب شد و بعد از میدان برجیده شد.

بنیادی، شیرین عبادی، مسیح علی نژاد، گلشیفته فراهانی و آقایان علی کریمی و حامد اسماعیلیون و عبدالله مهدی .

همبستگی همدیگر را در آغوش گرفتند.

## همکاری واتحاد

### اثبات ترور یست بودن

اخیراً حکومت اسلامی تلاش کرد تا کارکنان تلویزیون ایران اینترنشنال را ترور کند . پلیس لندن از ایجاد امنیت برای این تلویزیون اظهار عجز کرد و در نتیجه این تلویزیون موقتاً از تأسیسات خود در واشنگتن برای پخش برنامه هایش استفاده می کند. اروپا که اینگونه فعالیتها را می بیند هنوز حاضر نیست سپاه پاسداران را در لیست تروریستها قرار دهد. حتی حاضر نیست برای تهدید شدگان امنیت بیافریند.

### در پارلمان اروپا

شاهزاده رضا پهلوی مدتی است در اروپاست و فعالیتهای خود را علیه جمهوری اسلامی گسترش داده است. در روز اول مارس شاهزاده رضاپهلوی در پارلمان اروپا سخنرانی کرد و به اروپایی ها یادآور شد در رژیم آینده شرکتهای اروپایی منافع بیشتری نصیب خود خواهند کرد.

سرکوبگران مرتجع با وی چه رفتاری میکنند. این چهره نامدار و متعهد هنر و جامعه اکنون وضعیتی نامشخص دارد. ارزش این شیرزن بزرگ تاریخ معاصر را مردم به خوبی میدانند. او ننگین درخشان روشنگری و مبارزه علیه ظلم و بی عدالتی است . بیاید رسم جوانمردی را در حق او ادا کنیم و با انتشار این متن کمکی هر چند ناچیز در حمایت از او کرده باشیم. باید جسارت و شهامت را از وی بیاموزیم که بیخ گوش دیکتاتور، مستقیماً او را تحقیر کرد. اندر آنجا که ظالم امیر است، و ندر آنجا که حق سر به زیر است، مهر بر لب نهادن گناه است، خامشی بدترین اشتباه است.

### پیش بینی محمدرضا شاه

این روزها ویدیویی در فضای مجازی دست به دست می گردد که در آن شاه ایران در روزهای آخر عمر خود اوضاع واحوال امروز ایران را پیش بینی می کند و به خبر نگاری که بانگلیسی با او مصاحبه می کند می گوید این رژیم تا چند سال دیگر قادر به سیر کردن شکم مردم نخواهد بود. در پاسخ خبرنگار که می پرسد آیا مردم ایران در پنجاه سال آینده قضاوت خوبی درباره شما خواهند کرد می گوید: چرا پنجاه سال ؟ خیلی زودتر درباره من قضاوت خواهند کرد.

### آغوش اتحاد

حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، شاهزاده رضا پهلوی و مسیح علینژاد در پایان نشست «آینده جنبش دموکراسی ایران» به نشانه اتحاد دستهای همدیگر را در دست گرفتند و همان طور که مسیح پیشنهاد داده بود برای نشان دادن

### وضعیت وحشتناک.

یک حکومت، مملکتی را که خواهان تغییر است در تصرف عدوانی خود دارد، مخالفان را سرکوب می کند، فریاد مردم را که «میخواهیمت» خاموش می کند، معترضان را اعدام و بازداشت و شکنجه و ناپدید می کند و همزمان که مشغول اینهاست، در روز روشن، بی رودریاستی، بقایای اموال ملتی محروم را هم غارت می کند و برای حراج دار و ندار این سرزمین قانون و مصوبه جدید تدارک می بیند.

میخواهم بگویم تا حالا دیده یا شنیده اید حکومتی مستقر هیئت منتخب از راهزنان تشکیل دهد، به آنها مصونیت کامل قضایی بدهد و بگوید بروید هر چه از اموال این مملکت را که خواستید از آثار پیکاسو و هر یک از آن بیش از ۳ هزار اثر بی قیمت موجود در گنجینه هنرهای معاصر گرفته تا جواهرات ملی و سرستونهای تخت جمشید و مسجد جامع عباسی اصفهان و هر چیز غیر قابل تصور دیگری را که صلاح دانستید به هر کس هر طور که شد بفروشید و هیچ کس هم حق ندارد بگوید چرا یا موضوع را پی گیری کند؟!

### حمایت از کتابون ریاحی

شرمنده ایم که برای حمایت از شیرزنی به نام بانو «کتابون» ریاحی کاری بیش از این نمیتوانیم بکنیم، او خود و موقعیتش را بخطر انداخت و از شهرت و اعتبارش برای دفاع از حقوق انسانی ما هزینه کرد و اکنون معلوم نیست

# هسراه آفتاب

## جن فرزند فروردین است

بهار در همه هستی طنین افکنده و طبیعت نفس سبز خویش در پیکر زمانه دمیده است. خون به رگهای خشک درختان دویده و جوانه ها حدیث رستاخیز پس از نیستی بر لب دارند، تا کجا دل عبرت بین و چشم گشاده ای باشد. مبارک افتادن این تحول **برزندگی زنان** سرزمین ما عاشقانه ترین آرزوی ماست.

سالی گذشت از عمر و سالی می آید که رموز آن کس نمی داند. آدمی بر کاهی است در مصاف تندباد که خودنداند به کجا خواهد افتاد. بر زنان نیز سالی گذشت پراز فراز و نشیب؛ سالی همه تجربه سرد و گرم کشیدن، سالی سرشار از رویش و رستن دستهایی سبز. و سالی که زنان، دختران و خواهران ما همچنان گرفتار زندان، شکنجه، اعدام و سرکوب بودند. و شادا که ایستادند، روئیدند و صدای حق طلبانه خود را به گوش جهان رساندند. نیمه سال گذشته، نیمه پایان سال گذشته سال خون بود، سال اعدام جوانان و ورزشکار، هنرمند و خلاق و چه دختران و پسران جوانی که در نیمه سال گذشته در راه آزادی، چشمان خود را از دست دادند. و در این روزهای آغاز سال نو فقیهان ولایت مدار خلقشان بسیار تنگ است. اندوهشان از بیداری است، بیداری **زنان ایران**، بیداری زن که درجه ای بالاتر از آشپزخانه داری به او اعطا نمی کنند. او که باید جز سوره نور نخواند و از ماهی نر حوض رو بگیرد و وقت سخن گفتن انگشتی در دهان بگذارد.

## عید است و بهار و فصل نوز

آغاز سال نو است. پنجره را باز می کنم تا هوای بهاری را حس کنم. ناگهان بی اراده ذهنم سالها به عقب بر می گردد. صدای تیک تیک ساعت

و دعای قبل از تحویل سال در گوشم تداعی می شود. صدای چند شلیک تیروتوپ و... آغاز سال... و بعد پیام های متعدد و آرزوی موفقیت و سلامتی در سال جدید و بشارت سالی خوب و پربخت.

علاء الدوله که عطرشان تادوردست ها رها بود. گلهای خودروی بابونه که در گوشه های باغ می روئید و آن درخت افرازی بزرگ که صبح های تابستان مراد رخنگی خود پناه می داد. **یاد آن روزها بخیر.**



## نمره ی خواهرانمان

دست خانم بزرگ را می بوسم. او هم صورتش را می بوسد. دیوان حافظ را از روی سفره هفت سین برمی دارد و از لای آن یک اسکناس دوتومانی تا نشده دستم می دهد. می گوید: این هم عیدی ات. تصویر شیری که بر روی کمر آهونی پریده روی آن نقش بسته است. مادر کاسه بلوری نقل را می گرداند و هر کدام نقلی برده ام می گذاریم که شیرینی اش طعم هزاره ها دارد. **سیر، سکه، سنبل، سمنو و...** درسفره چیده شده اند.

همچنان کنار پنجره ایستاده ام. تصویری در خاطر می گیرم، باغی در نگاهم می شکفت، باغی با بیدهای کهن سال مجنون، گل های یخ، کاج های بلند و درخت های همیشه بهاری، باغی که نخستین خنده های شادمانه کودکی ام در آن پیچید. هنوز بوی شکوفه های بادام را که با عطر ملایم شکوفه های سیب درهم می پیچید، در مشام دارم. و آن گیلاس ها را... به اولین درخت گیلاس که می رسیدم کتابهای مدرسه را در فضا پر می دادم و به درختها می آویختم. هر چه یاد دارم شمشاد بود و پیچ

تاریخ تکرار شده است. روزگاری است که باز **آدم صورتان سگ صفت** بر جامعه ما مسلط شده اند... بهتر است بنویسم **سگهای وحشی**. چون سگ های اهلی و خانگی صد شرف دارند به رهبران امروز کشور ما. سردمداران ولایت فقیه روی تیمور، چنگیز و هلاکورا سفید کرده اند. عظاملک جویی در **تاریخ جهانگشای** نوشته است: «زنان را از مردان جدا کردند. ای بسا که پری و شان را از کنار شوهران بیرون کشیدند و خواهران را از برادران جدا می کردند و لفرزندان را از کنار مادر می ستدند... بعضی از کودکان از پسران و دختران که به اسیری برانندند...» و از این ها صد بتر کردند رهبران خرف جمهوری اسلامی.

**ایران بیدار شده است.** و مردم ستم کشیده، بخصوص دختران و پسران ایران برخاسته اند و با نعره های آزادی خواهانه خود جهان را به لرزه در آورده اند.

**زنان ایرانی** مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه برای دستیابی همه مردم به علم و آگاهی در برابر جهل و خرافه دینی و تاریک اندیشی وجدائی دین از دولت پیوند زده اند.

**زنان ایرانی** مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با بیکاری، فقر و محرومیت، دزدی و فساد اقتصادی و به غارت بردن دسترنج کارگران، معلمان، کشاورزان و کودکان کار و در دفاع از رفاه، برابری و امنیت اقتصادی و اجتماعی همه مردم گره زده اند.

**زنان ایرانی**، مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با هر شکل تبعیض ملی، فرهنگی و دینی علیه کردها، عرب ها، ترک ها، افغان ها، ترکمن ها، بلوچ ها، دراویش، بهائیان و غیره و در دفاع از برابری و آزادی همه ملل و فرهنگ های ساکن ایران و منطقه پیوند زده اند.

زنان ایرانی مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با نابودی محیط زیست و به تاراج بردن طبیعت توسط روابط تولیدی سرمایه داری که مولد رانت خواری و فساد است و در دفاع از هوای پاک و بازسازی واحیای تالاب ها، رودخانه ها، دریاچه ها، کوهها و جنگلها برای نسل های آینده مردم جهان پیوند زده اند.

**زنان ایرانی** مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با تقیض عقاید، تحمیل باور و اندیشه، تحمیل دین و سبک زندگی اجتماعی مردم و در دفاع از آزادی های فکری، اجتماعی و تنوع سلیق و گرایشات جنسی همراه کرده اند. **آزادی زن**، مسئله کل جامعه بشری است. جامعه ای که نیمی از جمعیت آن شهروند درجه دوم به حساب می آید، جامعه ای عقل مانده و خفقان آوار است. پس ایرانی خواهان جهانی بدون بهره کشی، بدون تبعیض، ستم و سرکوب، بدن جنگ و نابودی محیط زیست است. جامعه ای که نه فقط زن، بلکه هر انسانی فارغ از جنسیت، هویت، ملیت، باور و عقیده، یک انسان کامل محسوب شده و در آن، امکانات همسان برای کل بشریت در مسیر یک زندگی انسانی و بالفعل کردن

توانایی ها، خلاقیت ها و امیدهایش فراهم است. جامعه ای که شکوفایی هراسان، شرط شکوفایی همگان است.

## لب زنده رود و نیم بهار

زنده رود یا زاینده رودی که از ارتفاعات زردکوه بختیاری واز رشته کوهی بنام کوه رنگ سرچشمه می گرفت واز مغرب به مشرق تا بتلاق گاوخونی جریان داشت و تا خطه کرمان راسر سبزو آبیاری می کرد و گاه بنوشته حمزه اصفهانی آب آن چنان بالا می آمد که بر پشت پل ها می رسید در اثر ناکارآمدی و ناآگاهی ملایان چندین سال بود که خشک شده بود؛ خوشبختانه در اثر باران و برف خوبی که در بهمن ماه در اصفهان آمد، مردم این شهر چشمشان به آب زاینده رود روشن شد و در کنار آن به رقص و شادی و پایکوبی برخاستند.

خوی، این شهر باستانی و زیبای آذربایجان غربی که بارها مورد حمله ترکتازان عثمانی قرار گرفته و گاه بکلی ویران گردیده است، این بار مورد غضب طبیعت قرار گرفت و در شب ۲۸ ژانویه زمین لرزه ای به قدرت ۵/۹ ریشتر این شهر را لرزاند و ایرانیان و جهانیان را در بهت و تأثر فروبرد. شدت زلزله به اندازه ای بود که در بیشتر شهرهای شمال غرب ایران وقوع آن احساس شد. و ده ها نفر از مردم خوی جان باختند و هزاران نفر مصدوم و مجروح شدند. اکثر خانه های روستائی و ساختمان های بسیاری تخریب گردید و برق بخش های مهمی از شهر قطع شد و هزاران نفر بی خانمان گردیدند و بارش برف و سرماویخبندان نیز مزید علت گردید و زلزله زدگان رادر شرایط بسیار بد و دشواری قرارداد که متأسفانه فریاد رسی هم ندارند. وبدون هیچ امکاناتی در خیابانهای یخ زده بسر می برند.



شوربختانه سه زلزله دیگر اولی در ۱۳ مهرماه، دومین در ۲۸ دی ماه و سومین در ۸ بهمن ماه خوی را لرزاند.

## جان های خاموشی که باسکوت به آحر رسیدند

فاجعه زلزله ترکیه و سوریه جهان را در بهتی اندوهناک فروبرد. زلزله مهیب ۷/۸ ریشتری که جنوب ترکیه و بخش هایی از سوریه را لرزاند و هزاران کشته و زخمی و مجروح و بی خانمان و ویرانی های سهمگین برجای گذاشت.

جهان در دهه های اخیر و ترکیه در این قرن فاجعه ای بدینگونه دردناک به

## زلزله

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز

خود ندیده است.

پیش از این زلزله، شاید دیدن چنین تصاویر دهشتناکی مربوط به **حمله روسیه به اوکراین** و کشته شدن نظامیان و غیر نظامیان زیادی در این جنگ بود و طی آن بسیاری از شهرهای اوکراین رادر هم کوبید و میلیون ها نفر را آواره و بی خانمان کرد که هنوز هم سر «بازایستادن ندارد».

در زلزله ترکیه متأسفانه تعدادی از ایرانیان ساکن این کشور کشته و مجروح شدند. از جمله در انجام عملیات آواربرداری هتلی که فرو ریخت، پیکر بی جان سه فوتبالیست ملی پوش ایران **مهدی سعیدآوی، محمدرضا میراحمدی و حامد مطرودی** را از زیر آوار بیرون کشیدند.

## ما بردیم

موسیقی گویا ترین زبان جهانی، زنده ترین هنرها و بهترین وسیله ایجاد تفاهم میان انسان هاست.

موسیقی امروز ملل به عنوان پلی موسیقایی میان فرهنگ ها می خواهد بشردوست، سخاوتمند و انقلابی باشد. این موسیقی بوته آزمایش یک نسل تازه است؛ نسلی که در ایران نیز در حال رشد است.

موسیقی دانان ما دیری است که آرزو دارند موسیقی ایرانی جهانی شود، که هنوز نشده است. خیزش **زن، زندگی، آزادی** فضا و امکانات را برای ترانه برای بوجود آورد که جهانی شود. آهنگ و شعری ساده، بی پیرایه، همه فهم و همه گیر که درسراسر جهان به زبان های مختلف بصورت تک صدایی و گروهی اجرا گردید.

**شروین حاجی پور** سازنده و خواننده و نوازنده، این اثر را بالهام از مرگ **مهسا امینی** و خیزش زنان ایران خواند و اجرا کرد و دستگیروندانی شد که خوشبختانه با فشار ایرانیان و سازمانهای جهانی و هنرمندان بین المللی با قید وثیقه آزاد گردید و با وجود تهدیدها و فشارها به خلق آثار دیگری نیز پرداخت. و همچنان مورد غضب و تهدید ملایان است و اجازه خروج از ایران را ندارد.

اعضای **آکادمی گرمی** از ماه ها پیش اعلام کرده بودند که مراسم اهدای جوایز موسیقی شصت و پنجمین سالگرد گرمی، یک جایزه ویژه بعنوان



شروین حاجی پور

اثری برای تغییر و تحول اجتماعی می گشایند. که در مراسم برگزاری این جایزه به آهنگ برای به **شروین حاجی پور** اهدا شد و موجی از شادی و افتخار در بین ایرانیان بوجود آورد. اهمیت دیگر این جایزه در این بود که **بانوی اول آمریکا** طی سخنانی به شروین حاجی پور و قیام زنان ایران پرداخت و آهنگ برای را یک حرکت انقلابی مؤثر معرفی کرد. و با همصدائی با زنان شجاع ایران شعار **زن، زندگی، آزادی** سرداد و شوربی سابقه ای در مراسم بوجود آورد. شروین با شنیدن برنده شدن فقط گفت: **ما بردیم.**

در این مراسم سه ایرانی دیگر نیز افتخار آفریدند و برنده جایزه شدند. **سعیدی** آهنگساز و نوازنده که در سال ۲۰۱۹ جایزه گرمی را همراه با گروه **افیون** بدست آورده بود این بار با گروه **خورشید سپید** وارد میدان شد و با آلبوم **آینه اسرار آمیز** جایزه **موسیقی نوین** را ربود.

هنرمند دیگر خانم **صهبا مطلبی** آهنگساز و نوازنده تار، همراه با گروه موسیقی **الجا** برنده بهترین آلبوم موسیقی جاز لاتین شد.

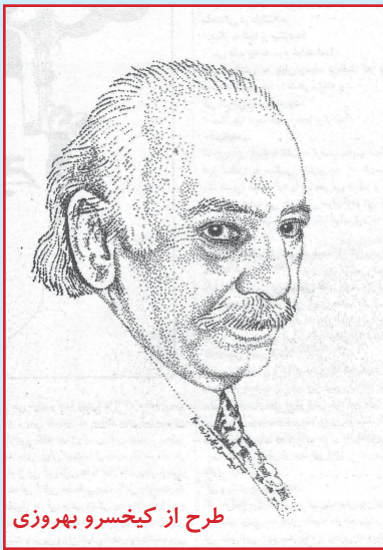
سومین ایرانی **لیا سلمانزاده** که تهیه کننده و موسیقی شناس سوئد است برای بهترین اجرای گروه پاپ موزیک، جایزه گرمی را دریافت کرد.



صهبا مطلبی

# گفتگوی کیخسرو بهروزی با تورج فرازند

قسمت چهل و هفتم



طرح از کیخسرو بهروزی

\* پیچون با گفتن من دارم می میرم اعصاب من را خرد کرده بود.  
\* چگونه در شهر نیس بی پول، گرسنه و تشنه ماندیم  
\* بالهام از داستان بینوایان به کشیش دهکده مراجعه و درخواست کمک کردیم اما سرانجام با کمک ژاندارمها شب را در کاهدانی به صبح رساندیم.

## سفری پُر حادثه و ماجرا

فرازند: حالا بیائید باهم به یک سفر دور در زمان برویم. پنجاه و دو سه سال به عقب برگردیم. بهروزی: پس بارونبندیل را ببندیم و باجناب تورج فرازند برویم سفر، به کجا؟

فرازند: به شهری در نزدیک کوه های آلپ که زمانی دریاچه بوده. بعد این دریاچه خشک شده و به زمینی صاف تبدیل شده که برای دوچرخه سواری بهترین جاست. این شهر که اسمش گرونوبل است یکی از بهترین شهرهای اروپایی است. در اطراف آن بهترین پیست های اسکی است. می رویم باهم به آنجا و از آنجا باهم راه می افتیم. یک روز شنبه است و همه جا تعطیل. فردایش هم تعطیل است. من محصل بودم یا بقول امروزی ها دانشجو. همراه با یک ایرانی بنام علی خاتمی...

بهروزی: اهل یزد بود؟

فرازند: نه، با آقای خاتمی رئیس جمهور اسبق هیچ نسبتی نداشت. دانشجوی رشته پزشکی بود و اولین سالی بود که به اروپا آمده بود. جوانی بود هجده نوزده ساله خیلی خوش رو و یک خورده مثل بچه کوچولو بود. وقتی به چهره او نگاه می کردی گوئی او بی گناه ترین آدم دنیاست. به همه چیز با تعجب نگاه می کرد؛ مثل اینکه برای بار اول می بیند. چون در گویش جنوب فرانسه به کوچولو می گویند پیچون، من بدون این که سندی داشته باشم فکر می کنم از کلمه بچه گرفته شده است. چون عده ای از ایرانی ها

حدود ظهر بود که حرکت کردیم و فردا صبح یکشنبه رسیدیم به نیس. از ایستگاه قطار رفتیم بطرف دریای آب شور. صبح زود بود هنوز هیچکس نیامده بود. چه دریایی، صاف و خوب، بقول کیلک ها ماست مانه مثل کاسه ماست. لباس های شنار را پوشیدیم و پریدیم توی آب شور و حسابی شنا کردیم. وقتی چهارتایی از آب درآمدیم دیدیم دوتا دختر بایک خانم مسن تر آمده بودند و کنار لباس های ما که در ساحل گذاشته بودیم نشسته اند. سر صحبت با این هارا باز کردم و پرسیدم: از کجا آمده اید؟ گفتند: ما اهل نیس هستیم. پرسیدند: شما از کجا آمده اید؟ گفتیم این دوست ما هوس شنا کردن در آب شور کرده است، از گرونوبل برای آب شور آمده ایم. اینها خندیدند و همین خنده باعث شد که صحبت گل بکنند. از هر دری صحبت کردیم تا موقع نهار شد. دخترها گفتند: ما نهار ساندویچ آورده ایم. ما هم رفتیم ساندویچ گرفتیم و باهم نشستیم خوردیم و حرف زدیم تا عصر. این دو دختر و آن خانم که مادرشان بود خداحافظی کردند و رفتند. گفتیم: خب ما هم باید برویم فردا صبح دانشکده داریم. بلند شدیم رفتیم ایستگاه قطار، پول هارا روی هم گذاشتیم دیدیم به اندازه کافی نیست که هر چهار نفری برویم. حالا



که نزدیک ترین جاست و تقریباً سیصد چهارصد کیلومتر تا اینجا فاصله داشت. گفتیم: من هم می آیم. حالا آقای بهروزی اگر جوانی، بی غمی، لاقیدی، بی مسئولیتی و بوالهوسی نبود که از این تصمیم های آنی نمی گرفتیم. پیچون هم گفت: من هم می آیم. گفتند: پس شما هم بروید لباس شنا و وسائلتان را بیاورید. ما دوچرخه هایمان را سوار شدیم رفتیم خانه و لباس شنا و چیزهای لازم را برداشتیم و آمدیم با این ها رفتیم ایستگاه قطار فقط بلیط رفت گرفتیم تا ببینیم چه می شود. هر کدام هم کمی پول داشتیم. سوار قطار شدیم و همگی رفتیم توی یک کوبه و طبق معمول چند بطری آبجو هم خریداری شد.

دردوران های قبل به آنجا رفته و ماندگار شده بودند. باری اسم این علی آقای خاتمی را گذاشته بودند پیچون. روزی من و این پیچون در میدان بزرگ ویکتور هوگو در گرونوبل نشسته بودیم. دیدیم آن دو کلودهای معروف هم آمدند؛ نشستند کنار ما. پرسیدم: کجا می روید؟ کلود خرگردن گفت: داریم می رویم خانه این کلود خوشکله که ساکش را برداریم و برویم. پرسیدم کجا می خواهید بروید؟ کلود خرگردن گفت: این خوشکله هوس آب شور کرده می خواهد بزند به دریا. نزدیک ترین آب شور کجاست؟ مدیترانه. حالا ما کجا هستیم؟ مرز سویس. و برای رفتن به مدیترانه یا باید رفت به نیس یا کن

چکار کنیم؟ گفتیم: اولویت بدهیم به آنهایی که حتماً باید بروند، بروند، آنهایی که الزامی ندارند باشند. کلود اولی گفت: من فردا بعد از ظهر امتحان دارم. و باید الآن حرکت کنم که فردا به امتحانم برسم. کلود دومی هم گفت: من کار می‌کنم اگر فردا سرکارنروم بیرونم می‌کنند. گفتیم: خوب، برای این دونفریول داریم که بروند. بنابراین من ماندم و علی خاتمی. گفتند این مقدار پول باقی می‌ماند که شما یک هتل ارزان بگیرید و امشب بخوابید و مافردا حواله تلگرافی به آدرس پستخانه اینجا برایتان پول می‌فرستیم. چاره ای نبود. این دو کلود رفتند و مختصر پولی هم به مادادند. مارتفیم همان نزدیکی هتل کوچک محقری بود یک اتاق دوتخته گرفتیم و پول این اتاق را دادیم و عملاً پولی برای ما باقی نماند. تقریباً همه پولها رفت. در همان هتل شامی هم خوردیم و گفتیم فردا پولش را می‌دهیم. شب خوابیدیم. صبح هم صبحانه سفارش دادیم. من علی خاتمی را گذاشتم هتل و هشت صبح رفتم پست خانه. پرسیدم: پولی برای ما آمده؟ گفتند نه نیامده. نه، نه و نیم، ده. خلاصه شد یازده. خبری از پول نشد. برگشتم هتل به خاتمی گفتیم: باید قبل از ساعت دوازده ظهر تکلیف هتل را معین کنیم والا دوازده به بعد باید پول یک شب دیگر را هم بدهیم که نداریم. رفتم پیش مدیر هتل و واقعیت را به او گفتم. گفت: چقدر پول دارید؟ هرچه پول داشتیم رو کردیم. همه را گرفت و گفت: این اجازه را به شما می‌دهم که بروید و هرچه زودتر این بدهکاریتان را بپردازید ولی دیگر اینجا نمانید. و بدون یک شاهی پول ما دوتائی از هتل آمدیم بیرون. امیدوار بودیم تا عصر این پول برسد. دیگر حتماً پول نداشتیم به کسی تلفن کنیم. به خاتمی گفتیم: برویم روی نیمکتی بنشینیم فکر کنیم که چه خاکی به سر کنیم. خاتمی یواش یواش مثل بچه ها قر می زد که من از گرسنگی دارم می‌میرم.

**بهر روزی:** حالا شده یک ودو بعد از ظهر فراز مند: درسته. به خاتمی گفتم: همین جا بنشین تا من بروم پست خانه و برگردم. رفتم پست خانه دیدم خبری نیست.

بالآخره پست خانه هم تعطیل شد و پول نیامد. روی همان نیمکت روبروی دریا نشستیم بی پول و او گرسنه و من بی سیگار. اینجاست که آدم می‌فهمد عادت چه چیز وحشتناکی است. خاتمی گفت: من از گرسنگی دارم می‌میرم. اگر مردم به مادرم بگو علی تا آخرین لحظات بیدار شما و پدرش بود. حالا سرزنش هم می‌کند. می‌گوید تو باعث شدی من به اینجا بیایم. گفتیم: علی جان بلند شو برویم اتو استاپ کنیم. پرسید: اتو استاپ چیه؟ گفتم برویم سر جاده ای که به گرونوبل می‌رفت حالا دیگر کم کم هواداشت تاریک می‌شد. شانسی که آوردیم یک ماشین نگهداشت و اصلاً هم نپرسید کجا می‌خواهید بروید. ما دوتا سوار شدیم.

من هم با فاصله دنبال تو می‌آیم. راه افتادیم. بالآخره یک ماشین رسید و من را سوار کرد. خیلی با احتیاط به من نگاه می‌کرد. چون دوروز بود ریشم را تراشیده بودم. پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: گرونوبل. گفت: من تا همین ده بالایی می‌روم. تو باید ده به ده بروی و سه روز دیگر می‌رسی. ده بعدی من را بیا ده کرد. حالا علی هم آنجا وسط بیابان در جاده مانده بود. رفتم روی سکوی جلو ده سر جاده نشستیم که اگر علی با ماشینی آمد مرا ببیند. ناگهان چشم افتاد به نام این ده که معمولاً روی تابلو سر جاده هده می‌گذارند. دیدم این همان دهکده ای است که در کتاب **بینوایان اثر ویکتور هوگو** آمده است. وقتی **ژان والژان** می‌رسد به این دهکده می‌رود خانه اسقف محل



نمایی از شهر نیس در فرانسه

از شهر نیس آمدیم بیرون. ده دوازده کیلومتر بطرف کوه ها رفت و یک جایی ایستاد و گفت: من از این طرف می‌روم. شما کجا می‌خواهید بروید؟ گفتیم: می‌خواهیم برویم گرونوبل. با تعجب پرسید: این وقت شب می‌خواهید بروید گرونوبل؟ تا گرونوبل پانصد کیلومتر راه است. مگر دیوانه اید؟ هیچکس شمارا از اینجا به گرونوبل نمی‌برد. بهر حال پیاده شوید. من باید از این طرف بروم. پیاده شدیم. هرچه جلو ماشین ها گرفتیم کسی نگه نمی‌داشت. می‌ترسیدند. گفتم مادوتارا که باهم می‌بینند می‌ترسند، کسی نگه نمی‌دارد. بیا از هم جدا شویم. تو برو جلو

و آن شمعدان و قاشق و چنگال های نقره را می‌زدند و بعد که زاندارم ها اورادستگیر می‌کنند و می‌آورند پیش اسقف، اسقف می‌گوید: این شمعدان و قاشق و چنگال هارا من خودم به او داده ام خوب شد که او را آورده اید. چون این شمع دان ها دوتا بوده و یکی از آنها در صندوق باقی مانده است و من فراموش کرده ام آن را به او بدهم و این را هم باید باو بدهم. که این اوج داستان بینوایان است. اینجاست که ژان والژان در حال تغییر ماهیت است و این همه محبت، بزرگواری و جوانمردی او را خرد می‌کند. اما با وجود این ژان والژان وقتی از کلیسا

بیرون می‌آید در کوره راهی که می‌رفته است بچه کوچولوئی را می‌بیند که دارد با پولش بازی می‌کند و سکه اش از دستش قل می‌خورد و جلو پای ژان والژان می‌افتد و ژان والژان پایش را روی سکه می‌گذارد و هرچه بچه می‌گوید پایت را بلند کن ژان والژان هم با چماقی که در دست داشته باخشم به بچه می‌گوید: می‌روی یا با این بزنم توی سرت؟ که این بچه می‌ترسد و فرار می‌کند. وقتی بچه فرار می‌کند ژان والژان بخودش می‌آید که عجب کاربندی کرده و هرچه بدنال بچه می‌دود و او را صدا می‌کند که بچه را پیدا نمی‌کند و سکه در دستش می‌ماند و ازین جا آن دگرگونی یا استحاله شروع می‌شود. حالا من مقابل این دهکده هستم و باران هم شروع شد. رفتم توی این دهکده: چند مغازه بود که همه بسته بودند فقط یک کافه باز بود و وعده ای در آن نشسته بودند و می‌خواستند فیلم تماشا کنند. یک دفعه دیدم از دور یک سیاهی پیاده در جاده دارد می‌آید. وقتی رسید دیدم پیچون است و دارد گریه می‌کند. پرسیدم چی شده؟ گفت مار. مار. پرسیدم مار چیه؟ معلوم شد که یکی سوارش کرده دوسه کیلومتر پائین تر پیاده اش کرده چون راهش به او نمی‌خورده. و این راه می‌افتد و کف جاده یک مار می‌بیند و حالا وحشت از مار گرسنگی را از یادش برده بود. گفتیم: حالا بیا برویم در این دهکده ببینیم چه می‌شود/ من به پیروی از داستان بینوایان تصمیم گرفتم بروم سراغ کشیش این دهکده. دیدم کشیش هم برای تماشای فیلم وارد کافه شد. وارد کافه شدم و رفتم به کشیش سلام کردم. گفتیم: خیلی ببخشید من و دوستم که بیرون کافه ایستاده، دونفری در راه مانده ایم. خانه ما در گرونوبل است و بصورت خیلی مختصر داستان را برایش گفتم. و گفتم: ما جا نداریم، گرسنه و در مانده ایم. گفت: من که غذا ندارم. گفتم: لااقلد یک جا به ما بدهید که بخوابیم. گفت: من در اتاقم یک تختخواب دارم که خودم رویش می‌خوابم. گفتم: ماروی زمین می‌خوابیم. گفت:

## آنان که ملت ما را به روزگار تباهی کشانده اند.



بهانه ای بیاورد!

**جای تأسف است اینکه در جامعه ما کسانی که در برخی از زمینه های علمی، پژوهشی، شاعری، داستان نویسی، هنرمندی و یا به هر ترتیب نام و آوازه ای می یابند، تابویی می شوند که نقد از آنان در دیگر زمینه های فکری و رفتاری شان گناه نابخشودنی است!**

شاملو، آنگاه که به گوشه ای از تاریخ ایران می پردازد، هر آنچه از گفتارهای تند و تیز در انبان داشت نثار هم میهنانش می کند که چها کردند و چها که نکردند... می نویسد: «با اینهمه خواری و خفت؛ همین ایرانیان خوش غیرت ۵۰۸ سال چنین خسارت هایی را بجان خریدند و غیر از حدود ده مورد جدی، هیچ مقاومت از آنان دیده نشد... این ملت بی همت و ناآگاه، هیچوقت نتوانسته است کار مثبتی برای مملکتش انجام بدهد...» که اشاره اش به حمله اعراب به سرزمین ایران و حکومت پانصد و چند ساله ی خلفاست (خلفای چهارگانه و امویان و عباسیان) که این گفته چقدر شبیه است به رفتار ایشان و شماری از روشنفکران و تحصیلکردگان و کمونیستها و جبهه ملی ها و دیگر گروه ها و شخصیت های دست اندر کار برپایی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بر علیه شاه و استقبال از خمینی انیرانی و قشری مذهب که با آغوش باز پذیرای کسی شده بودند که کشور ما و مردمش را به چنین روزگار سیاهی نشانند، اما چندی پیش نگذشت که شاملو، در مقام یک واعظ غیر متعظ به عاقبت خواهی به کنجی خزید و گذشتگان رابه باد تند انتقاد گرفت و همچنان به شعر گفتن و به نقد از این و آن نشست! ولی هر گز از خود نپرسید که خودش همراه با هوادارانش، در برابر جنایات حکومتگران اسلامی، چه همت و خوش غیرتی به خرج داد تا لاقل به جبران پشتیبانی از برپایی انقلاب اسلامی، نشان دهد که عملاً گامی برداشته است؟ اما می دید که شرایط آنچنان نیست که زمانی در درون میهنش در نهایت آزادی می توانست به مخالفت و انتقاد از شاه و دولت به پردازد، سهل است که مورد لطف نیز قرار بگیرد، اما مسجدی را که او وامثال او ساخته بودند، جای گو... نمی دید!

در روان شناختی شاملو، دیده می شود که او حتی با درون خودش نیز در جدال بود، کسی که به خاطر اعتیاد شدیدش به الکل با زندگی خانوادگی نیز در جدال بود و قادر به جمع و جور کردن زندگی خودش به روال اعتدال نبود، با چنین زمینه های رفتاری با زبانی زهر آلود و نگاهی بد بینانه به نقد از این و آن نشستن و به خویش نکردن شگفت آواراست! وی در حالی که آزادی را از بیخ گلو فریاد

همای گو مکن سایه ی شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد کدامین انسان فرهیخته از آنچه که در درازنای حکومت اسلامی بر مردم ما از اعدام، ترور، شکنجه های سده های میانی در زندانها، مصادره های بی دلیل، تجاوز به زندانیان پسر و دختر، تن فروشی ها و اعضای بدن فروشی ها به خاطر تنگناها، غارت و چپاول ثروتهای زیر زمینی، رانت خواری ها و اختلاس های نجومی، فساد، تعدی و آزار زدن به بهانه ی بد حجایی ووو را ببیند و یا بشنود، نه تنها اشک از دیدگان، بلکه حتا در درون سینه اش نگرید و بر عاملان و برپا کنندگان چنین حکومتی، به نقد و نکوهش نپردازد؟ از جمله کسانی که به خاطر عقده های درونی و یا عاملیت بیگانه، چه دانسته و چه ندانسته، در مخالفت با شاه و بعضاً در مخالفت با رژیم مشروطه پادشاهی؛ ملت ما را به چنین روزگار مذلت بار و کشور ما را تا لبه ی پرتگاه کشانده اند. روشنفکران بوده اند که احمد شاملو، نیز یکی از آنان به حساب می آید، او شاعر، فیلمنامه نویس، روزنامه نگار، مترجم و از دبیران کانون نویسندگان بود که به خاطر آموزه های حزب کمونیست توده در ایام جوانی و عقده هایی که به هر حال از ناکامی های تحصیلی و خانوادگی در ذهنش کبره بسته بود و اعتیادش به الکل، از او انسانی با خلق و خویی تنگ و متعقد و خود شیفته ساخته بود، در جهت رفع این کمبودها به مصداق «خالف تعرف» مخالفت کن تا مشهور بشوی، به مخالفت با هر کس به ویژه نسبت به نامداران از جمله تاریخ سازان ایرانی و مشاهیری چون فردوسی، حافظ و سعدی و... می پردازد و همواره طوری رفتاری کرد که نشان دهد بر حکومت است نه با حکومت.

آقای شاملو، درباره ی این که نتوانسته و یا به گفته خودش نخوایسته بیش از سال چهارم دبیرستان به تحصیلات خود ادامه بدهد می نویسد: «فهمیدم از مدرسه چیزی عایدان نمی شود، سیستم آموزشی ما سیستمی استعماری است، مردم تعلیم دیده نیستند، آنها چیزی از این سیستم یاد نمی گیرند...» که با توجه به شمار کسانی که در دوره پنجاه و اندی سال پادشاهی پهلوی ها، به تحصیل پرداخته و به مدارج شامخ علمی دست یافته و حتا بعضاً شهرت جهانی یافته اند، بهانه ای بی مورد دور از حقیقت است. ضمناً این که می گوید: «سیستم آموزشی ما سیستمی استعماری است»، با آنچه که از استعمار و سیستم استعماری مفهوم است، سخن نادرستی است، کاشکی به موارد استعماری بودن آموزش اشاراتی می کرد، خوب، برای ترک تحصیل لازم می دید

می زد، در تداوم مخالفت هایش با شاه در ماجرای شورش ۱۳۵۷ به هواداری کسی برآمده بود که بر پایه ی فریافتهای مذهبی اش طی سالهای دراز، ذهنی نا آشنا به آزادی و دموکراسی داشت، حسنین هیکل، در پی دیداری کوتاه با خمینی، در روزهای نخستین برپایی رژیم اسلامی، گفته بود: خمینی تیری است که از سده های میانی به نیمه ی دوم سده ی بیستم پرتاب شده است! اما روشنفکران ما از جمله احمد شاملو، با همه ی ادعا، او را شناخته بودند، آیا یک انسان روشنفکر به مفهوم راستین واژه؛ به هر علت و بهانه از کس یا کسانی به هواداری بر می خیزد که از او و تراوشات ذهنش آگاهی ندارد و یا آگاهی داشت اما به خاطر بغض و کینه ای که نسبت به شاه داشت، از خمینی و انقلاب مذهبی پشتیبانی می کرد، تا میهن و مردمش به چنین روزگار نکبت باری بیفتند؟! لطیفه ای را از خروشچف، رهبر و دبیر اول حزب کمونیست شوروی یاد می کنند، که در یک سخنرانی از استالین رهبر پیشین و جنایتش به انتقاد پرداخته بود، آنگاه یکی از حاضران در جلسه فریاد زد: رفیق خروشچف شما که در آن زمان بودید، چرا در برابر اعمال نادرست استالین نیایستادید و دم بر نیاوردید؟ خروشچف پرسید، چه کسی این پرسش را کرد؟ صدایی از پرسش کننده در نیامد، خروشچف چند بار خواسته اش را تکرار می کند، اما همچنان پاسخی نمی شنود، آنگاه با لبخندی که بر لبانش نقش بسته بود، می گوید: آهای رفیقی که از من خواستی که بگویم در زمان استالین من در کجا ایستاده بودم، باید بگویم که من در آن روزها در جای شما نشسته بودم که جرأت معرفی خود را نداری، آری احمد شاملو، در برابر حکومتگران اسلامی درجایی قرار گرفت که به گفته ی ایشان؛ نیاکانش طی ۵۰۸ سال، از خود همتی نشان نمی دادند و نتوانسته بودند کار مثبتی برای مملکت شان انجام بدهند، ایکاش در این داوری یک سوزن به خود می زد، آنگاه یک جوالدوز به نیاکانش! مگر یک انسان روشنفکر کارش فقط نق زدن و انتقاد است، نه مبارزه عملی حتا تا پای جان؟

هگل، فیلسوف مشهور آلمانی عقیده داشت حوادث تاریخی دوبار تکرار می شود و شخصیت های تاریخساز دوبار به دنیا می آیند. مارکس، نوشت آری چنین است، اما این حوادث بار اول به صورت تراژدی و بار دیگر به شکل کمدی صورت می گیرد.

این چگونه شماتی از نیاکان است که خود با همه ی داعیه روشنفکری در نیمه ی دوم سده ی

بیستم، به آخوندی انیرانی با افکار تند مذهبی سده های میانی، لیبک می گوید و آنگاه ایرانیان را در سده ی هفتم میلادی بباد ناسزا می گیرد! غافل از این که با رفتارش در برابر خمینی، نشان داده است که خود به تکرار تاریخ به صورت کمدی پرداخته است.

آقای شاملو، نشان داد که در باره ی تاریخی که به آن اشاره می کند، به درستی به پژوهش نپرداخته است، چرا که آنچنان نبود که ایرانیان آغوش گرم شان را برای اعراب متجاوز باز کرده باشند. اعراب قدم به قدم با مقاومت ایرانیان مواجه می شدند و با تلفات زیاد آنهم پس از ۲۲ سال توانستند به مرز شرقی ایران برسند و من در نوشتاری به تاریخ مهرماه ۱۳۹۶ زیر عنوان «با آغوش گرم یا به زور شمشیر» که در همین ماهنامه آزادی به چاپ رسید، به گونه ای مشروح به چرایی عدم توفیق ایرانیان در برابر اعراب متجاوز پرداخته ام که چیزی بجز تشنه و عدم اتحاد و اعتماد بین رزمندگان ایرانی به خاطر وجود فرقه هایی از جمله زردشتی، مسیحی، یهودی، مانوی و مزدکی نبود، که به خاطر رفتار خشن و ظالمانه ی مؤبدان زردشتی، نسبت به دیگر باورمندان مذهبی طی سالها به ویژه در زمان انوشیروان، هر گونه اتحادی را در بین شان ناممکن ساخته بود که تکرار همان رفتاری است که با گذشت بیش از چهارده سده، به صورت کمدی در ۴۳ سال اخیر در عدم سلوک و همبستگی برای نجات میهن و هم میهنان لا اقل در اصولی مشترک که همان یکپارچگی میهن و برقراری دموکراسی است دیده می شود.

اینکه آقای شاملو، ایرانیان ۱۴۰۰ سال پیش را به طعنه خوش غیرت می خواند که کاری در برابر اعراب متجاوز نکردند، ایشان و هوادارانش در برابر آنهمه اعداهای فله ای در همان ماه ها و سالهای نخستین برپایی رژیم اسلامی و مصادره ها و زندانی کردن بسیاری از مردم شریف و خدمتگزار که اغلب با شکنجه همراه بود، جز نظاره گر بودن و سرودن چند شعرونوشتن چندمقاله در خارج از کشور چه کردند که از نیاکان ما در برابر اعراب شقی انتظار داشتند؟!

آقای شاملو، می گوید غیر از ده مورد جدی هیچ مقاومت از سوی آنان دیده نشد... اما به شرح آن ده مورد نمی پردازد، بلی، اما نه به مدت ۵۰۸ سال مورد استناد آقای شاملو، که علاوه بر مقاومت هایی که از سوی چندین گروه میهن دوست از جمله جاویدان، مازیار، بابک خرم دین، المقتع و وو، در خلال سالهای مورد اشاره شاملو، انجام شده بود، پس از ۱۸۰ سال و اندی، ایرانیان توانستند با تشکیل دولت های مستقل از جمله طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل زیار، آل بویه و علویان و حتی غزنویان که اگر چه از قوم ترک بوده اند، اما در دربار و امور دولتی و در سرزمینهای زیر تسلط آنان زبان و فرهنگ ایرانی به خاطر شاعران و تاریخ نگاران و نویسندگان پر شمار ایرانی رایج و شکوفا شده بود.

چه افتخاری از این بیشتر که یکی از هم میهنان ما بنام احمد مغزالدوله دیلمی، بغداد را در سال ۹۴۵ م (۳۳۵ خورشیدی) فتح و المستکفی بالله، خلیفه عباسی را از تخت پایین کشید و کسی دیگر را به خلافت

برگزید و بر او المطیع بالله، نام نهاد، اما چون هنوز فرهنگ ایرانی درخونش بود مانند هلاکوخان مغول بیابانگرد، خلیفه را نکشت، آیا می توان بر این باور بود که جناب شاملو، در بد گویی از ایرانیان برخی از نکات مثبت و گاه افتخار فرین نیا کانش را به عمد نادیده می گرفت و یا گفته شود که تاریخ ایران را به درستی نخوانده بوده است؟!

شاملو، پیش از انقلاب اسلامی، همواره با جنبش چریکی همراه بود که تا سال برپایی رژیم مذهبی ادامه داشت، او حتی برای چریکهای کمونیست و تروریست های مذهبی که درگیری با مأمورین انتظامی و امنیتی، حتی از کشتن رهگذران در کوچه و پس کوچه ها دریغ نمی کردند، دل می سوزاند و می نویسد: «**جوانانی که در سنگفرشهای خیابان ها و خانه های تیمی کشته و یا دستگیر می شدند قابل ستایشند**»، او می خواست که دولت؛ گل به صورت این تروریستهای وابسته به دولت شوروی که خواستار سقوط شاه و کشاندن ایرانیان به پشت دیوار آهنین بودند و بخشی دیگر که خواهان برقراری حکومت اسلامی در ایران و سپس منطقه بوده اند، نزند، آیا به راستی شاملو از اهداف این گروه های تروریستی ناآگاه بود؟! آخر مگر یک انسان روشنفکر و فرهیخته، از ترورو تروریست و خرابکار به هر بهانه و علت پشتیبانی می کند؟ چه توان کرد که در میهن ما، معنا و مفهوم بسیاری از واژه ها نزد برخی به گونه ای دیگر تعریف می شود، از جمله روشنفکری است که شاملو به این صفت مشهور شده بود!

**روشنفکر (intellectual) کسی است که دردها و کمبودهای جامعه را به خوبی بشناسد و راه چاره و درمان کمی و کاستی ها را برای رسیدن جامعه به پیشرفت و تعالی و فرهنگی پویا و پیشرو؛ دور از هرگونه حُب و بغض نشان دهد، روشنفکر انسان مداری است با افکار لائیک که مسایل جامعه خودی و جهانی و نیز نسبت به آرمانها و بایسته ها؛ احساس مسئولیت می کند و ایمانش را به هر بهانه با این و آن معامله نمی کند، روشنفکر با دغدغه های انسانی، اجتماعی، ارزشی، فرهنگی و سیاسی به موضع گیری در مباحث و مسایل حساس و مهم جامعه خویش و جامعه جهانی می پردازد.**

آیا با چنین تعریف جامع، روشنفکران هوادار خمینی، را می توان در شمار روشنفکران به مفهوم راستین واژه به حساب آورد و یا کمونیستها و دیگر احزاب و سازمان ها و گروه های مدار بسته را با همه ی فریاد آزادی خواهانه شان، آزادی خواه دانست؟ کدام حکومت کمونیستی و یا مذهبی را سراغ داریم که به گونه ی دیکتاتوری و کشتن و زندانی کردن و ترور مخالفان و ایجاد فضای امنیتی و خفقانی نپرداخته باشد؟

شاملو، بر ضرورت مبارزه ی تمام عیار با شاه تأکید و ضمن ستایش چریکهای مسلح و تروریست، هر گونه همکاری با دولت را محکوم می کرد. رضا مختاری اصفهانی در شماره ۵۵ مجله «اندیشه ی پویا»، از جمله می نویسد: «شاملو، در نامه ای به احسان یارشاطر، به صراحت نظرش را درباره ی

عدم هرگونه مراد و همکاری روشنفکران امثال خودش با رژیم شاه اعلام کرده بود و **کسانی را که بر ایران حکومت می کنند، اراذل و اوباش نامید و تصریح کرد** حتی تلفظ نام **شجره خبیثه پهلوی** جز با احساس اشمنازی عمیق برای او مقدور نیست، شاملو در این نامه همچنین نوشت: من ناگزیر بر این اعتقادم که امروز حتی اگر یک فعالیت پژوهشی صرفا علمی نیز در شرایطی قرار گیرد که بتواند به نحوی از اتحاد و یکپارچگی مبارزه با این **بختک کثیفی** که بر سر نوشت مردم ایران افتاده تشنه ی ایجاد کند، طریق شرافتمندانه این است که بالمره از آن صرف نظر شود...». رضا مختاری اصفهانی، سپس در ادامه می نویسد: «با چنین سخنان و رفتاری، درخواست کمک مالی شاملو از دولت نزد دوستدارانش عجیب بود و باور کردنی نبود، از این رو به نحوی می بایست نسبت به رفع نگرانی اقداماتی از سوی احمد شاملو، و هوادارانش به ویژه از سوی کمونیستها به عمل می آمد و آن چیزی جز تشدید انتقاد و بدگویی ها نسبت به شاه از سوی شاملو و انکار دریافت هزینه ی معالجه از سوی همسرش ایدا سرکیسیان و هوادارانش نبود...». چرا که برای لوتی آفت داشت! چقدر دروغ گفتن برای چپ ها از هر طیف به مصداق «هدف وسیله را توجیه می کند»، سهل و آسان است؟! لنین، در نامه ای به اولین کمیسر امور خارجی شوروی چیچرین می نویسد: گفتن حقیقت از فضیلت های خرده بورژوازی است. دروغ گفتن برای گسترش آرمان انقلابی؛ یک ضرورت اساسی است [!].

گفتنی است که برگ تقاضای کمک از سوی شاملو در آذرماه ۱۳۵۲ برای پرداخت هزینه های جراحی نخاع و مداوایش در یکی از بیمارستانهای پاریس به سفیر ایران در پاریس و نامه ی موافقت شاه از طریق وزارت امور خارجه ایران به سفیر ایران، در آرشو وزارت امور خارجه موجود است، که به خاطر دوری جستن از طولانی شدن نوشتار از اشاره به آن خودداری کرده ام.

شاملو، که ایرانیان را طی ۵۰۸ سال به تمسخر خوش غیرت می خواند، ۲۰ سال پس از زمان برپایی رژیم مذهبی در قید حیات بود (تامر دامه ۱۳۷۹)، با آنهمه شهرت و نامداری و داشتن دوستداران پُر شمار؛ چه گام عملی بجز شعر گفتن، در راه نجات هم میهنان دربندش که او وامثال او به نوعی مسبب آن بوده اند، برداشتند؟

با آنهمه احترام و رعایتی که از سوی شاه به ویژه شهبانو نسبت به ایشان روا می شد، آنهم در برابر آنهمه انتقادات و سخنان تند و تیزش نسبت به آنان، حتی پس از سال ۱۳۳۳ برای یک ساعت زندانی نشده بود، شاملو برای حفظ وجهت نزد چپول ها و دیگر هوادارانش؛ به مصداق «عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگو» حتا از اشاره به یک مورد از خدمات شاه از باب انقلاب سپید دریغ کرد، تا که نشان دهد که از انصاف به قدر ذره بویی نبرده است! اما با لجبازی که از خصایص او بود، بر مخالفتش می افزود تا او را جیره خوار در بار و هوادار شاه به حساب نیاورند و مبادا بقیه در صفحه ۴۸

# دستور زبان فارسی

## بخش شانزدهم، صفت شمارشی عدد ترتیبی (وصفی)

۲- عدد ترتیبی (وصفی): آنست که مرتبه معدود را بیان کند. نشانهٔ عدد ترتیبی لفظ «ام» که پیش و بعد از معدود آید مانند: روز سوم، سوم روز. و همچنین لفظ «امین» که به آخر عدد اصلی افزایند مانند: چهارمین دفتر، پنجمین کتاب.

دوم روز هنگام بانگ خروس  
ببندیم بر کوههٔ پیل کوس (فردوسی)  
روشنی بر دفتر چارم بریز  
کافتاب از چرخ چارم کرد خیز  
(جلال‌الدین بلخی)

گاهی معدود به قرینه حذف گردد  
مانند:

چهارم (موضوع) کزو کودکانش داشت  
خرد

غم خرد را خرد نتوان شمرد (فردوسی)  
- شاعران و نویسندگان «نخست و نخستین» را بجای یکم و بجای دوم و سوم «دیگر و دو دیگر و سه دیگر» را بکار برده‌اند مانند:

نخستین باده کاندر جام کردند  
ز چشم مست ساقی وام کردند (عراقی)  
نیایش کنان شد سر و تن بنشست  
به پیش جهاندار آمد نخست  
(فردوسی)

و دیگر که گنجم وفادار نیست  
همان رنج را کس خریدار نیست  
(فردوسی)

سه دیگر منازی به ننگ و نبرد  
که ننگ و نبرد آورد رنج و درد  
(فردوسی)

- به آخر عدد سی لفظ «ام» افزایند و گویند سی‌ام تا با «سیم» (سوم) اشتباه نشود.

۳- عدد کسری: صفتی است که پاره‌یی از عدد درست را بیان کند مانند: ده یک، صد یک که امروزه به صورت عدد ترتیبی با لفظ «ام» بکار برند و گویند یک‌دهم و یک‌صدم.

۴- عدد توزیعی: عبارت است از دو عدد مکرر که معدود را بطور مساوی

بخش کند مانند: ده ده، صد صد، چهار چهار. همچنین گاهی با «تا» و گاهی با «به» و گاهی با پسوند «گان» آورند مانند: چهارتا چهارتا، سه به سه، دو به دو، یگان یگان، هزارگان زهر سو گران سر برافروختند یکان و دوگان سوی او تاختند

(فردوسی)

## کنایه

کنایه: کلمه‌یی است که معنی آن پوشیده و شناختش نیاز به قرینه دارد و شامل ۱- ضمیر (جانشین) ۲- اشاره ۳- ضمیر و صفت پرسشی (استفهامی) ۴- ضمیر و صفت مبهم است.

۱- ضمیر (جانشین) خود شامل دو نوع است: ضمیر شخصی، ضمیر مشترک

الف - ضمیر شخصی: آنست که بر گوینده و شنونده و غایب دلالت دارد که آن مفرد است یا جمع اول شخص مفرد و جمع (گوینده) دوم شخص مفرد و جمع (شنونده) سوم شخص مفرد و جمع (غایب) ضمیر شخصی نیز دو قسم است ضمیر گسسته (منفصل) و ضمیر پیوسته (متصل)

الف - ضمیر گسسته: آنست که به تنهایی بکار میرود مانند:

اول شخص مفرد: من  
اول شخص جمع: ما  
دوم شخص مفرد: تو  
دوم شخص جمع: شما  
سوم شخص مفرد: او - وی  
سوم شخص جمع: ایشان.

اوشان لفظی درست است که تنها در بعضی لهجه‌ها مورد استعمال دارد.

با اینکه ما، شما و ایشان خود جمع‌اند و جمع بستن آنها ضرورت ندارد ولی در مکالمه آنها را جمع بنندند و گویند ماها، شماها، در افغانستان گویند مایان، شمایان.

قوم را گفت که چونید شمایان به نیبذ همه گفتند صوابست صوابست صواب

(فرخی سیستانی)  
ولی این ضمیرها بیشتر به «ها» جمع

بسته شوند مانند:

گفت سلطان امتحان خواهم درین  
کز شماها کیست در دعوی گزین

(مثنوی مولوی)

«در عرف آنها و ماها، دیگر، سرای و خانه تقریباً مترادف شده‌اند»

(یادداشتهای محمد قزوینی)

- تمام حالت‌های اسم بر ضمیر گسسته (منفعل) جاری است یعنی ضمیر گسسته فاعل یا مسندالیه، مفعول، مضاف‌الیه و بندرت منادا قرار می‌گیرد.

حالت فاعلی یا مسندالیهی مانند:

من بر سر آتشم شب و روز  
آن نرگس آبدار چون است

(نظامی گنجوی)

حالت مفعول بی واسطه مانند:

مرا شکسته بخوانی چرا شکسته نباشم  
تم چنان که تودیدی دلم چنان که تودانی

(نظامی گنجوی)

مرا، ترا، ورا و وی را مخفف من را، تو را، او را هستند

حالت مفعول با واسطه مانند:

بیا در ساز با ما پیشتر زانک  
ز تو خوبی شود و ز من جوانی

(نظامی گنجوی)

حالت اضافی مانند:

گفتم مگر دلدار من با من وفاداری کند  
کی بود کس را این گمان کو این

جفاکاری کند (نظامی گنجوی)

حالت ندا مانند:

همدمی می‌گفت بامن دی‌درائتای سخن  
کای تو آگاه از رموز چرخ و راز آسمان

(نظامی گنجوی)

حالتی که ضمیر مضاف قرار نمی‌گیرد ولی موصوف واقع می‌گردد مانند:

خبری ده خبری ده تو کجایی تو کجایی  
من غمخواره ترایم تو خونخواره کراییی؟

(نظامی گنجوی)

ب- ضمیر پیوسته (متصل): آنست که به کلمه دیگر پیوندد و تنهایی به کار نرود و بر دو قسم است. ضمیر پیوسته فاعلی - ضمیر پیوسته مفعولی و اضافی.

- ضمیر پیوسته فاعلی: که مخصوص فعل‌اند و در بنای فعل بکار می‌روند و

عبارتند از:

م- من، ی- تو، د- او.

یم- ما، ید- شما، ند- آنها.

- ضمیر پیوسته مفعولی و اضافی: آنست که مفعول و مضاف‌الیه قرار می‌گیرند و به اسم و فعل و حرف هر سه می‌پیوندند و عبارتند از:

م- من، ت- تو، ش- او، وی

مان- ما، تان- شما، شان- ایشان.

پیوستن به فعل مانند:

نه شیخ می‌دهدم (می‌دهد مرا) توبه و نه پیر مغان می

زبس که توبه شکستم ز بس که توبه نمودم

(یغمای جندقی)  
پیوستن به اسم و کلمه های دیگر مانند:

مده ای رفیق پندم (پند مرا) که نظر بر او فکندم

تومیان ماندانی که چه می‌رود نهانی  
(سعدی)

پیوستن در حالت اضافی مانند:

کارم (کار من) ز غمت (غم تو) به جان رسیدست

فریاد بر آسمان رسیدست  
(نظامی گنجوی)

اسمهای مختوم به «الف» و «واو» هنگام پیوستن به ضمیرهای پیوسته و گسسته «یای» واسطه می‌گیرند

مانند: دعای من (دعایم)، گیسوی تو (گیسویت)، پای او (پایش)

واژه‌های مختوم به «ا» در پیوستن به ضمیر «الف» واسطه گیرند مانند:

دلدار که گفتا به تو ام (تو مرا) دل نگران است

گو می‌رسم اینک به سلامت نگران باش  
(حافظ)

اسمهای مختوم به «های» غیر ملفوظ هنگام پیوستن به ضمیر گسسته

«یای» واسطه و گاه به ضمیرهای مفرد «الف» واسطه می‌گیرند مانند: خانهٔ من (خانه‌ی من)، خانهٔ (ی) شما، خانهٔ (ی) او.

ادامه دارد



# دانشنی های پزشکی



## مواد لیفی، برای سلامت بدن

ترکیبات لیفی Fiber موجود در خوراکی ها دارای فوائد بسیار برای سلامت بدن می باشند. مصرف کافی این ترکیبات در کنترل کلسترول خون مؤثر بوده، و خطر بروز بیماریهای قلبی، بیماری قند، سکته و سرطان روده بزرگ را کاهش می دهند.

مقدار مورد نیاز ترکیبات لیفی در افراد ۵۰ ساله بالا در زن ها لاقط ۲۱ گرم و در مرد ها ۳۰ گرم می باشد.

دو گونه مواد لیفی وجود دارد:

**مواد لیفی قابل حل:** این نوع در پیشگیری یبوست و کاهش کلسترول خون مؤثر است. منابع خوب آن عبارتند از جودوسر، جو، لوبیا، نخود، میوه هایی مانند پرتقال، هلو و سبزی هایی مانند هویج و براکلی.

**مواد لیفی غیر قابل حل:** این مواد به بهبود کار روده ها و به رفع یبوست کمک می کنند. گندم با پوست، غذاهای دانه کامل مانند برنج قهوه ای، کینوا یا جو بجای برنج سفید، بعضی میوه ها مانند سیب و گلابی با پوست، و بعضی سبزیجات مانند براکلی و اسفناج سرشار از مواد لیفی غیر قابل حل می باشند.

غذاهای فرآوری شده مانند غذاهای مختصر Snack نان سفید و پاستا، فاقد مقادیر لازم ترکیبات لیفی هستند. در صورت کمبود خوراکی های حاوی مواد لیفی، از مکمل های آن مانند metamucil, citrocil یا fibercon می توان استفاده کرد



سالاد کینوا

منابع سرشار از مواد لیفی مقدار به گرم در یک فنجان

۱۶	لبه جوشانده
۱۵	عدس جوشانده
۱۵	لوبیاسیاه پخته
۹	نخودسبز
۸	تمشک
۶	جو پخته
۵/۵	گلابی متوسط
۵	براکلی جوشانده
۴/۵	شلغم سبز جوشانده



گلابی و براکلی

## آب نوشابه حیاتی

آب نوشابه ای طبیعی، بسیار سالم و بیش از هر چیز دیگری برای ادامه حیات ضروری است

بدون غذا به مدت یک ماه یا بیشتر می توان زنده ماند، ولی بدون آب تنها می توان یکی دو روز به حیات ادامه داد.

آب بخشی از همه موجودات زنده را تشکیل می دهد و از اهمیت خاصی برخوردار است. در آمریکا بیش از هرنوشابه دیگر به مصرف می رسد

آب فاقد کالری، چربی و قند است و سبب بهبود عملکرد اندام های بدن می گردد.



## علائم کمبود آب بدن dehydration

سردرد، عدم تمرکز فکری، لب و دهان خشک، تنفس سریع، ادرار تیره، خستگی مفرط، سرگیجه، سرعت ضربان قلب، شوک، اغما و حتی مرگ.

## فواید نوشیدن آب:

\* بانوشیدن آب کار قلب آسان تر شده و با فشار کمتری خون را به اندام بدن می رساند.

\* آب با نرم نگهداشتن ساختمان درون مفاصل به تخفیف درد کمک می کند. بدون آب، مفاصل دچار درد تورم می گردند.

\* افزایش اسید اوریک در مفاصل سبب بیماری نقرس و تورم مفاصل می شود نوشیدن آب به دفع اسید اوریک و جلوگیری از حملات

دردناک نقرس کمک می کند. \* آب به کار دستگانه گوارش کمک کرده و با سوء هاضمه، یبوست و ترشی معده مقابله می کند.

\* آب با حل کلسیم موجود در ادرار از تشکیل سنگ کلیه جلوگیری می کند. و همچنین دردهای ناشی از سنگ صفر را تسکین می دهد.

\* نوشیدن لاقط ۱۷ اونس آب در روز (کمی بیش از دو فنجان) میزان قند خون را تنظیم کرده و به درمان بیماری قند کمک می کند.

\* آب با دفع موادمسرطان را با سرطان متناهی مقابله می کند

## درمانهای دارویی بیماری قند

از مدتها پیش متفورمین داروی اصلی برای درمان بیماری قند نوع دو بشمار رفته است. این دارو قند خون را بدون کاهش زیاده از حد پائین می آورد.

داروهای جدید ضد بیماری قند دارای اثرات مثبت اضافی خاصی برای بیماران قلبی است. پزشک ممکن است یکی از این داروها را همراه با متفورمین یا بجای آن تجویز کند.

## ۱- داروهای گروه

Guucagon like peptide 1 agonist (GLP1)

مانند Ozempic, Byetta, Trulicity این داروها سبب ترشح بیشتر هورمون بقیه درص ۴۸





تیمور شهابی

## در آغوش القدرای اسلامی چه خبر؟

### کشتزار مرد

- کمیسیون جایگاه زن سازمان ملل: چرا برابری زن و مرد را نمی‌پذیرید؟  
- معاون امور زنان و خانواده دولت رئیسی، انسیه خزعلی: تساوی به ضرر زن است و ما قبول نداریم.

خبری و پامنبری‌ها بدهد. به گزارش خبرگزاری آخوندی ایسنا، انسیه خزعلی در نشست مجازی «کرامت زن در دو نگاه؛ مقایسه جایگاه زن در اسلام و غرب» که در یک شبکه اجتماعی برگزار شده، با تکرار مواضع همیشگی اهریمنانه جمهوری اسلامی، گفته است که: «...قوانین غرب زن را مثل کالا در اختیار مرد قرار داده است. اسلام مراقب است تا خدش‌های به خانه، خانواده و وظایف مهمی که زن بر عهده دارد وارد نشود...» البته ایشان در مورد این وظایف مهم هیچ توضیحی ندادند ولی چون اصولاً طبق آیات الهی که به پیغمبر اکرم در خواب و بیداری وحی شده است، کشتزار مرد بودن باعث جلوگیری از خدشه به اسلام عزیز است. خب طبیعتاً غربی‌ها هم از این موهبت خدادادی می‌خواهند بهره ببرند ولی اسراییل فلان فلان شده با کفار عرق خور یانکی و ریچارد شیردل و لویی دوازدهم دست به یکی کرده‌اند و چوب لای چرخ ترقی زنان در اسلام عزیز می‌گذارند. شوربختانه زنان ضد بشری مثل این همشیره پرفسور مهدی خزعلی زیادند که فرزندان‌شان همان بسیجی آدمکش و فاطمه نیجا و زینب کماندو میشوند. خیلی تک و توک درشان از خواب غفلت می‌پرند و اگر شانس بیاورند و بدست پدران خود کشته نشوند، به جمع مخالفان می‌پیوندند که لکه ننگ اسلام میشوند. خیزش انقلابی جوانان ایرانی برای بدست آوردن ارزش‌های انسانی و هویت ایرانی می‌باشد و برپایه افکاری برای بهروزی زندگی همه مردم چهار گوشه ایران و همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای دیگر دنیاست چون ریشه از انسانیت و اخلاقیات مترقی دارد ولی چهل سال زیر یوغ حکومت جاهلان و مرده پرستان با آزار و بی احترامی و زندان و مرگ و دست و پنجه نرم کرده است. فرهنگ قاراشمیش اسلامی اونم از نوع شیعه، کار و بارش پرورش مقلد و امت سازی و حجاب و عزاداری و گریه زاریست که به اسم خدا و پیغمبر مهربانشان هر حقی را به خود میدهند

تا در زندگی مردم و جامعه و فرهنگ و سیاست دخالت کنند. حماقت پنجاه و هفت دلیل محکمی بود که همه بازیگران آن، بالا برن پایین بیان، زیر بیرق اسلام و حلوا حلوا کردن آخوند ناقص‌العقل عقب‌افتاده‌یی به کشور و مردم ایران تگری زدند. بذر تروریسم اسلامی به سبک خمینی‌ایسم در منطقه خاورمیانه پاشیده شد و اثرات مطبوعه آن به بقیه دنیا هم گند زد. حالا بعد از پیروزی گدا گشنه‌های امتی و حاکمان جمهوری اسلامی در سکان کشتی کشور، به نظر می‌آید که بعد از چهار دهه کم کم به گل نشسته‌اند و هر روز هم با روش‌های اهریمنی و ضد انسانی و با فرار به جلو یعنی همیشه طلبکار بودن از عالم و آدم، بیشتر به گل فرو می‌روند. عجب آشفته بازاریست این جریان. ولی خیزش و انقلاب ضد آخوندی یک نبرد فرسایشی است و مبارزان آن در جنگ و گریز با گزمه‌ها و ارازل و اوباش بچه کش که تا دندان مسلح هستند با چوب و چماق می‌جنگند تا درجه ضد بشریت حکومت امتی - اسلامی را به جهانیان نشان دهند. البته کفار غربی و شرکا با دیدن دل‌آوریها و از جان گذشتگی زنان و مردان ایرانی یک نیمچه تکانی خوردند و با داد و پیدا و تحریم‌های کاملاً بی‌خاصیت و تصمیم‌های بسیار بزرگ سمبولیک که هیچ قدرت اجرایی ندارند در رسانه‌ها و مجالس قانونگذاری و همایش‌ها و وزارتخانه‌ها جار و جنجال راه انداختند. حتی جریان پهلاد‌های آخوندی و کشتار مردم بیگناه اوکراین هم تکانشان نداد حالا کشته‌های سوریه و لبنان و یمن طلبتان. همه بر این عقیده‌اند که رژیم آینده ایران پس از سرنگونی حکومت اسلامی، دولت منظم و رهبری مشخصی ندارد، حالا بیا صد بار به این زبان نفمها بگو که رهبران آینده ایران همه در زندان‌های جمهوری اسلامی در حبس هستند و آیا اصلاً ممکن است در کشور هشتاد و خرده‌یی میلیون جمعیت از یک مشت آخوند و امت ابله کسی بهتر پیدا نشود؟ کشورهای حوزه خلیج فارس و عربستان سعودی

هم خواهان یک ایران ضعیف و آسیب پذیر هستند که رقابتی برای آنان در منطقه نباشد چون اوضاع زمان حکومت پادشاه ایران‌ساز و ایراندوست پهلوی را یادشان مانده و میدانند که ایران چه توانایی‌هایی دارد. همه چوب لای چرخ جنبش مردم سرکوب شده و فقیر شده و محروم شده و کشته شده ایران می‌گذارند. تنها دلیل خودداری از گذاشتن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در طومار تروریستی، پافشاری بر ادامه مذاکرات برجام ۲ و کوتاه آمدن در مسدود کردن پول‌های حکومت آخوندی اینست که منافعتشان در خطر میفتد. البته چون کفار غربی خیلی متمدن و جنتلمن هستند برای هر کدام از این تصمیم‌ها دلایل محکمی دارند و باید حکم دادگاه بگیرند. ولی خب در مورد تجاوز روسیه به اوکراین از دادگاه مادگاه خبری نبود چون کشتی تفریحی و خونه زندگی و تیم فوتبال الیکارشها و خرپولهای روسی را سریع گرفتند و حساب‌های بانکی آنانرا بستند. نتیجه باید گرفت که نه این خوبه نه ایشون بای بای به هردوتاشون. پس چه کسی میماند؟ فقط به فقط مردم ایران و مخالفان رژیم در خارج که شناخته ترین آنان شاهزاده ایرانی است و تا چپولهای کپک زده و ماله کشان آخوندی و مجاهد رجوی و ملی- مذهبی، اسم پهلوی را می‌بینند عوارض جنبی عقده‌هایشان عود میکند و فوری کپهر میزنند و فشار خونشان بالا میرود. در اینکه فریاد زن، زندگی، آزادی جهانی شد هیچ جای گمانی نیست چون پیغامش زندگی آزاد برای همه اینای بشر است نه فقط یک فرقه و دسته. تا زمانی هم که امت جاهل بر باورهای ابلهانه و عقب افتاده اسلامی «زن کشتزار مرد است» باشد، مردم روی آسایش و آرامش را نخواهند دید. دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران، روح جانباختگان شاد و آرام، یادشان جاودانه باد.

# اسانس هایاروغنهای معطر

ترجمه: روحپور شیرانی

یک ساعت در فضای خانه یا به طور مستقیم پخش و استشمام نمود.

**کاربرد موضعی:** یک قطره روغن لیمو را با یک قطره روغن پایه ( نارگیل، بادام و زیتون) مخلوط کرده و می توان بر روی مناطق چاکرا یا نقاط انعطاف پذیر استفاده کرد.

**توجه:** در صورت امکان روغن لیمو در مواقع آفتابی به دلیل حساسیت زایی استفاده نشود.

**استفاده مستقیم:** می توان دو قطره روغن لیمو را در کپسول ریخته و به صورت مستقیم روزانه سه مرتبه استفاده نمود.

**روش استخراج:** لیمو را می توان با روش سرد فشار دارد و از ۳ هزار لیمو می توان یک کیلو روغن تولید کرد.

**مواد تشکیل دهنده:** لیمونن (۹۵-۳۷ درصد)، گاما - تر پینن (۶-۲۱ درصد)، بتا-پینن (۷-۶۱ درصد)، الفا پینن (۱-۵، ۱-۳ درصد)، ساینین (۱، ۵-۳ درصد)



## علف لیمو

در بین ۹۱ روغن گیاهی، روغن علف لیمو بهترین درمان برای بیماری استافیلوکوک اورئوس (طلایی) مقاوم به متی سلین (به انگلیسی: Methicillin-Resistant Staphylococcus aureus) شناخته شد.

**کاربرد پزشکی:** علف لیمو دارویی برای درمان ضد قارچ، ضد باکتری، ضد انگل، ضد التهاب، بازسازی بقیه در صفحه ۴۸

**کاربرد پزشکی:** لیمو دارویی برای درمان ضد عفونت، ضد تومور، بهبود گردش خون، افزایش سیستم ایمنی (سلول های سفید خون را افزایش می دهد)، تقویت حافظه و آرامش دهنده توصیه می شود. همچنین طی تحقیقات انجام شده در ۵۰ کلینیک پزشکی در آمریکا لیمو به دلیل داشتن لیمونن از رشد تومور در بدن جلوگیری می کند.

**استفاده کنندگان:** کسانی که دچار مشکلات گردش خون، آرتروز، چاقی مفرط، عفونت های مجاری ادراری، واریس، فشار خون بالا، اضطراب، مشکلات گوارشی و آکنه هستند، می توانند از لیمو استفاده کنند.

**تأثیرات عطر:** طی تحقیقات دانشگاهی صورت گرفته، استشمام عطر لیمو آرامش دهنده و کاهش دهنده افسردگی و افزایش سیستم ایمنی است استشمام عطر، روغن رقیق شده لیمو، را می توان روزی سه بار به مدت

**علف لیمو،** چمن معطر، پوتار، کاه مکی (نام علمی: *Cymbopogon*)) نوعی از علفهای استوایی است که بوی لیمو می دهد. «همچنین این گیاه بیشتر برای سیستم گوارشی بدن مفید است. در گذشته از علف لیمو برای بیماری های فشار خون و التهاب مفاصل استفاده می شد، همچنین برای درمان تب، آرام بخش و هضم غذا به کار برده می شد. طی تحقیقات انجام شده در سال ۲۰۰۸

## سوفیا یا لدوم



**سوفیا یا لدوم** (نام علمی: *mudeL .tcesbus nordnedodohR*) یک جنس از خانواده *aignameH* شامل ۸ گونه درختچه همیشه سبز در مناطق سرد، معتدل و زیرقطبی نیمکره شمالی معروف به چای لاپرادور است. [و از جنس رودودندرون شناخته می شود]. مردم بومی شرق کانادا از این گیاه به عنوان دم نوش گیاهی برای مشکلات کلیه، استفاده می کردند.

همچنین مردم شمال امریکا قرن ها از این گیاه برای پیشگیری از بیماری اسکرو (یک بیماری است که در اثر کمبود ویتامین ث، که در سنتز و ساخت کلاژن نقش دارد، به وجود می آید) استفاده می کردند. قبيله کری در شمال امریکا برای درمان تب و سرماخوردگی، از سوفیا یا لدون استفاده می کردند.

**کاربرد پزشکی:** سوفیا یا لدون برای درمان ضد التهاب، ضد تومور، ضد باکتری، بیماری های کبد و گردش خون توصیه می شود.

**استفاده مستقیم:** می توان روغن سوفیا را صورت مستقیم به عنوان مکمل غذایی استفاده نمود.

**روش استخراج:** گل های سوفیا را می توان تقطیر نموده و از آن عرق گیری شود.

**مواد تشکیل دهنده:** لیمونن (۰۱-۰۴ درصد)، سیس-پارا منتا-۱ (۷) و ۸-دین-۸-اول (۲-۸ درصد)، الفا-سلینین (۴-۰/۲ درصد)، ترانس-پارا منتا-۱ و ۳-۸-ترین (۲-۷ درصد)

## لیمو

**لیمو:** روغن لیمو به طور عمومی برای مراقبت های پوستی از جمله ضد آکنه و کاهش چین و چروک استفاده می شود. همچنین پوست لیمو در قدیم دارویی برای ضد عفونت، بیمارهای گوارشی،

# کوتاه و خواندنی

## پیدایش حاجی فیروز

می گویند در زمانهای قدیم تاجری که مورد علاقه مردم بود به غلام خود دستور داد لباسی قرمز بپوشد و در کوچه پس کوچه های شهر برود و فرارسیدن نوروز را با شادی و همراه با موسیقی به مردم بشارت دهد. این عمل مورد تقلید دیگر اربابان و بازرگانان قرار گرفت و کم کم در بین مردم عادی هم رواج یافت که تا امروز ادامه دارد.



## آجیل نوروزی

از آنجا که نیاکان ما به سلامتی خود بسیار اهمیت می دادند خوردن دانه های مختلف را در جشن ها رعایت می کردند. از جمله برای نوروز دونوع آجیل فراهم می کردند آجیل خام و آجیل بوداده.

آجیل خام از دانه های پسته، بادام و انواع تخمه ها است که حرارت داده نمی شوند و چیزی به آنها اضافه نمی گردد. و اما آجیل بوداده مرکب از دانه های فوق

## خانه تکانی



است که حرارت داده می شوند و به آن نمک یا گل پر و یا ادویه های مناسب افزوده می گردد. باید توجه داشت که آجیل خام از نظر بهداشتی مفید تر و سالمتر است.

## خوراک های نوروزی

زمانی که مردم ایران از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار باشند در هر شهر و هر منطقه خوراک های ویژه شهر و منطقه خود را تهیه و بر سر سفره می گذارند. از معروف ترین این خوراکیها عبارتند از:

سبزی پلو، باماهی، خورش قورمه سبزی، فسنجان، رشته پلو، زرشک پلو، بامرغ، دلمه برگ مو، کوکو سبزی، کلم پلو، کوفته



از مواد لازم برای سمنو گندم و آرد سبوس دار و آب است.



برای آماده کردن گندمها باید دوازده روز آنها را در آب سرد نگهداشت و این مرحله طولانی ترین مرحله پخت سمنو است. وقتی گندم آماده بود پخت سمنو فقط دوساعت طول می کشد.

## هفت سین

هفت سین مجموعه ای از هفت خوراکی است که با حرف سین شروع می شود. این مواد را بر روی سفره ای بانظم و آرایش خاص می چینند و در این سفره کتاب دینی، شاهنامه، آئینه، تخم مرغ، گل، سکه و گاه تصویر تازه گذشتگان نیز گذاشته می شود. معمولا خوراکی های زیر بر سر



خانه تکانی از آداب و رسوم دیرینه است که چندروز به عید مانده در خانه ها صورت می گیرد. نیاکان ما بر این باور بودند که در ایام نوروز روح درگذشتگان ما برفراز خانه های ما می آیند و اگر خانه ما کثیف باشد موجب ناراحتی آنها می شود. لذا برای احترام به روح درگذشتگان باید محل زیست خود را پاکیزه نگهداریم. بویژه در ایام نوروز.



## سمنو پزی

سمنو که از اجزاء تشکیل دهنده هفت سین است غذائی بسیار مقوی است اما تهیه آن بسیار مشکل و وقت گیر است. در قدیم علاوه بر اینکه خانواده ها سمنورابرای سفره هفت سین خود آماده می کردند مقدار زیادی از آن را نیز بعنوان خیرات به همسایه ها و یا افراد بی بضاعت هدیه می کردند.



متعصب و دشمن فرهنگ ایران نتوانست نوروز را از فهرست جشنهای ایرانی خارج کند و بهمین جهت نوروز را با صفت پیروز می شناسیم. نوروز پیروز بر شما خجسته باد.

## رسم عیدی دادن

ابوریحان بیرونی می نویسد برای اولین بار جمشید نی را دید که از آن مایعی به بیرون تراوش کرده است و چون این ماده شیرین بود دستور داد از آن شکر ساختند. ساختن شکر در روز نوروز اتفاق افتاد و مردم هر سال در نوروز شکر بیکدیگر هدیه می کردند و از آنجا رسم هدیه دادن و یا عیدی دادن در جشن نوروز متداول شد.

این روزها یا بهتر بگوئیم در ۵۰-۶۰ سال اخیر عیدی دادن به پول نقد تبدیل شده است. معمولاً در نوروز کوچکترها به دست بوس بزرگترها می روند و بزرگترها به کوچکترها عیدی می دهند.



اما وقتی با جوشش و کوشش مردم برای زنده نگه داشتن نوروز روبرو شدند دست از این کار کشیدند. در هندوستان نیز در دوران پادشاهی محی الدین اورنگ زیب جانشین شاه جهان، که مسلمانی متعصب بود جشنهای نوروزی متوقف شد در اواسط دوران صفویه نوروز اهمیت زیادی یافت اما در سالهای پایانی صفویه با نفوذ فقهای شیعه در دربار از اهمیت نمادهای ملی کاسته شد.

در دوران پهلوی حتی کمی قبل از آن بر ملی بودن جشن نوروز تأکید بسیار شد. بمناسبت نوروز نخستین سکه رسمی کشور در ایران در زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر ضرب شد.

## تخت جمشید و نوروز پیروز

می گویند نوروز از میراث بابلی هاست و زمانی که کوروش بزرگ بابل را فتح کرده به آئین نوروزی آنها



احترام گذاشت و آن را در ایران متداول کرد. اگرچه ایرانیان، بسیار پیش از فتح بابل، جشنهای بهاری و پائیزی داشتند و آن را گرامی می شمردند. در تاریخ آمده است که هخامنشیان تخت جمشید را برای برگزاری جشنهای نوروزی ساختند. برای اثبات این موضوع به نقش برجسته های تخت جمشید اشاره می شود که هنگام بهار هدیه و پیشکش به شاه و ولیعهد تقدیم می کنند.

نکته مهم درباره نوروز آن است که حمله ویرانگر مغول و اقوام دیگر حتی حمله اعراب مسلمان

محاسبه کنید.

## رابطه سال با حیوان



زودیاک چینی چرخه ای دوازده ساله است که هر سال با یک حیوان مشخص می شود سال نخست این چرخه با موش مشخص می شود و سالهای بعد به ترتیب: گاو، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، بز، میمون، خروس، سگ و خوک. بنابراین سال گذشته سال ببر و امسال سال خرگوش است.

## نوروز روز مقدس

نوروز یک جشن مذهبی نیست و جنبه کاملاً ملی دارد اما شیعیان آن را روز ظهور امام زمان می دانند. زرتشتیان و بهائیان نیز نوروز را مقدس می شمارند.

با برپایی جمهوری اسلامی در ایران خمینی تلاش کرد تا روز ۲۲ بهمن را بجای نوروز معرفی کند و حتی یک سال، دقیقه ای قبل از ساعت ۴ بعد از ظهر ۲۲ بهمن که لحظه اعلام پیروزی انقلاب اسلامی بود از رادیو صدای تیک تیک ساعت پخش شد و بروال اعلام لحظه تحویل سال در حکومت گذشته عمل کردند و پیامهای شادباش فرستادند



سفره هفت سین گذاشته می شود: سیب، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سمنو، سبزه ...

هریک از اجزاء سفره هفت سین نمادی از نعمت های خدادادی است. در قدیم اصراری برای هفت خوردنی که با سین شروع شود نبود. گاهی نیز هفت نوع خوراکی که با حروف دیگر شروع می شد بکار می بردند.

امیر بهاء الدین برندق معروف به برندق خجندی فرزند امیر نصرت شاه خجندی که در سال ۷۵۷ قمری در خجند ولادت یافت در این مورد سروده است: چون به میدان طرب رانی براق عیش را هم ز عین مردمی باید که چینی «هفت سین» سبزه سیراب و سنبل، سوسن و سرو و سمن ساغر می در میان بزم و ساقی هفتمین معمولاً هنگام تحویل سال اهل خانه به دور سفره هفت سین گرد می آیند و این سفره تا آخر روز سیزدهم فروردین گسترده باقی می ماند.

## نقطه تحویل سال



آغاز نوروز ۱۴۰۲ به افق تهران ۵۴ دقیقه و ۲۸ ثانیه با مداد سه شنبه اول فروردین ۱۴۰۲ برابر با ۲۱ مارس ۲۰۲۳ است.

در این روز معمولاً ساعت ایران یک ساعت به جلو می رفت اما امسال دولت جمهوری اسلامی گفته است ساعت تغییر نخواهد کرد. بهمین دلیل اکثر سایت هایی که ساعت تحویل سال را ذکر کرده اند مرتکب اشتباه شده اند. به آنها توجه نکنید. بلکه با توجه به اختلاف ساعت محل زیست خود با تهران زمان دقیق تحویل سال را خودتان



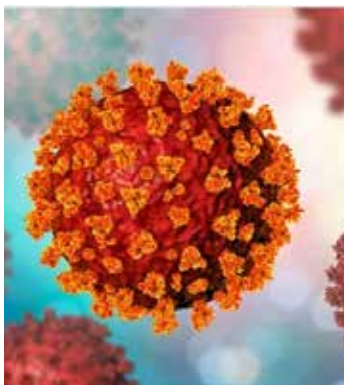
## مصرف الکل سلامتی شما

### آفریقا و کووید ۲

درد و سال گذشته، امواجی از انواع سندرم حاد تنفسی ناشی از ویروس کرونا ۲ (SARS-CoV-2) جهان را فرا گرفت، تفاوت های بهداشتی بین کشورها را به شدت برجسته کرده است. مؤسسه تگالی و همکاران نشان می دهد که چگونه تلاش های هماهنگ دانشمندان با استعداد آفریقایی در مدتی کوتاه کمک زیادی به نظارت و جمع آوری اطلاعات پیرامون شیوع این بیماری کرده است.

تلاش ها و ابتکارات آنها هشدارهای اولیه ای را به همراه داشته است که احتمالاً بیشتر برفع کشورهای ثروتمند بوده است.

نظارت ژنومیک، ظهور گونه های بتا و Omicron بسیار قابل انتقال و اکنون ظهور زیرشاخه های Omicron در آفریقا را شناسایی کرد. با این حال، ضروری است که انتقال فناوری برای تشخیص و



با اطرافیان و محیط را نیز باعث می شود.

بنابراین آیا توصیه دولت کانادا برای کم کردن مصرف الکل منطقی است؟ با در نظر گرفتن مضرات الکل و از نقطه نظر علمی کافی به نظر نمی رسد و عاقلانه تر تشویق شهر وندان به عدم مصرف مشروبات الکلی است بطور کلی و کامل و دائم.

وقتی گیلساهای شراب یا شامپاین را بهم میزنید نگوئید «سلامتی» و بگوئید «به نا سلامتی». چونکه حتا یک قطره الکل برای سلامتی مضر هست. سالم باشید

دکتر احمد رجائی - پاریس

شکستگی مخصوصا گردن استخوان ران

۳- بافت چربی: چاقی مخصوصا در قسمت شکم. چاقی همراه است با بالا رفتن فشار خون و مضرات ناشی از آن.

۴- بافت مغز: کندی ذهن و کم شدن حافظه تا حد الزایمر باضافه کم شدن تعادل در حرکات

۵- شریانها: الکل باعث تولید چربی در سلولها و در نتیجه بالا رفتن مقدار چربی در خون میشود و در نهایت بالا رفتن کلسترول «بد» یعنی ال دی ال و کم شدن کلسترول «خوب» یعنی اچ دی ال و در نتیجه مسدود شدن تدریجی مجرای شریانها که منجر به سکته قلبی و مغزی می شود.

۶- سرطان: بطور کلی سرطان، از هر نوع، بیشتر در در معتادین به الکل یافت میشود در مقایسه با آنهایی که اصلا مصرف نمیکنند. آمار فرانسه، که رکورد جهان را در مصرف الکل دارد، شهادت میدهند. این خطر باسیگار افزونتر میشود.

۷- تاثیر ژنتیکی: استآلدئید وارد هسته سلول میشود و در ژنوم تغییراتی ایجاد میکند که بعدا به فرزندان منتقل میشود و باعث بیماری ها و ناهنجاری مادر زادی می شود که یکی از نمونه هایش اوتیسم Autism است که در غرب شایع است، و کودنی و عقب ماندگی در تحصیلات و ناسازگاری

بسلامتی؟ مصرف الکل تا چه مقدار برای سلامتی مفید و از چه اندازه مضر هست؟

دولت کانادا اخیرا به شهروندان توصیه کرده که مصرف مشروبات الکلی را اگر نمیتوانند ترک کنند، به حداقل برسانند. مقدار پیشنهاد شده دو گیلاس شراب و یا معادلش در هفته است که تقریبا دو بطری آبجو و یا دوتا استکان کوچک الکل قوی مثل ویسکی و کنیاک یا ودکا است. کشور کانادا پرچمدار مصرف الکل در دنیا نیست ولی نگران ضررهای مادی و اجتماعی ناشی از الکل است.

برای درک مسئله، لازم و مناسب هست که کاتابولیسم الکل را مطالعه کنیم. در تمام سلولهای بدن آنزیمی برای از بین بردن الکل با اسم Alcohol dehydrogenas وجود دارد که الکل را تبدیل به استآلدئید Acetaldehyde میکند. در مرحله اول. متاسفانه این ماده سمی است که یا سلول رو بتدریج میکشد و یا سرطانی میکند. این آنزیم در بافت کبد فراوانتر از بافتهای دیگر یافت میشود و بهمین جهت کبد حداکثر آسیب را میبیند. ولی هیچ بافتی در امان نیست.

۱- بافت قلب: نارسائی تدریجی عضله قلب و ناهنجاری در ریتم قلب که تا مرحله آریتمی و در نهایت از کار افتادن قلب پیش می رود. ۲- بافت استخوان: پوکی و



امروزه در جنوب صحرای آفریقا طنین انداز هستند، جایی که مگس های تسه تسه همچنان میلیون ها انسان و دام را با انتقال بیماری های تهدید کننده و تخریب اقتصاد تهدید می کنند. در واقع، هدفی برای سلامت جهانی توسط سازمان بهداشت جهانی ترسیم شده است، که شامل حذف پایدار بیماری های منتقله از طریق تسه تسه تا سال ۲۰۳۰ است و بر کنترل مگس ها به عنوان یک استراتژی اولیه تأکید دارد. مگس های تسه تسه، مانند بسیاری دیگر از ناقلان بیماری، رفتارهای قوی بویایی را برای حرکت به سمت میزبان برای تغذیه و جفت مناسب نشان می دهند. بر مبنای این ویژگی دانشمندان می توانند گسترش بیماری توسط تسه تسه را تا چندسال آینده تحت کنترل در آورند.

از خطرناک ترین بیماریهایی که توسط مگس تسه تسه به دام و انسان منتقل می شود بیماری خواب است که از چند هزار سال پیش در آفریقا وجود داشته و اولین بار ابن خلدون در قرن ۱۴ میلادی درباره آن نوشته است.

به شام دعوت کرد که زندگی پر زرق و برقش را به رخ او بکشد. هنگامی که سر سفره شام نشستند، داموکلس متوجه شد شمشیری با یک رشته نخ بالای سرش آویزان است. داموکلس گلایه کرد که ایداً نمیتواند از خوراکش لذت ببرد، زیرا هر آن ممکن است شمشیر روی سرش فرود آید.

دیونیسوس در جواب گفت: درست مثل من با اینهمه تهدید در اطرافم چطور می توانم از قدرت و ثروتم لذت ببرم؟

### ژیمناستیک و ریشه آن

این لغت از واژه یونانی *gymnos* به معنی "لخت و برهنه" مشتق شده است. ورزشکاران در یونان باستان برای شرکت در مسابقه ورزشی همه لباسهای خود را در می آوردند!

از این لغت واژه *gymnasium* را به معنی "ورزشگاه" محلی همگانی برای ورزش ابداع کرده اند.



### از مگس تسه تسه چه خبر؟

همانطور که نزدیک به نیم قرن پیش توصیف شده، مگس تسه تسه در مرکز یک سیستم بیولوژیکی گسترده و پیچیده قرار دارد که در سراسر آفریقا گسترش یافته است و «انسان و حیوانات را نابود می کند و از هم پاشیدگی اقتصاد رباعث می شود». این کلمات هنوز هم

ناخن بوجود می آیند. بنابراین چون زمان تشکیل این شیارها در دوقلوی همسان متفاوت است اثر انگشت آنها نیز باهم تفاوت خواهند داشت.

### کمدی یعنی چه؟



واژه کمدی یونانی است و خواننده روستا معنی میدهد.

روستاییان یونانی گاهی مجلس بزم و خوشگذرانی برپا میکردند و شاعران روستا داستانی را با آواز می خواندند. از این رسم کهن، واژه های کمدی و درام رفته رفته گسترش یافت.

### شمشیر داموکلس

چرا اصطلاح شمشیر داموکلس دلالت بر خطر قریب الوقوع دارد؟ این کنایه ای است بازمانده از اساطیر یونان باستان.

دیونیسوس در سده چهارم پیش از میلاد بر تخت سلطنت سیراکوز نشست. داموکلس یکی از ملازمان اوبه قدرت و ثروت او حسادت می ورزید. دیونیسوس روزی داموکلس را



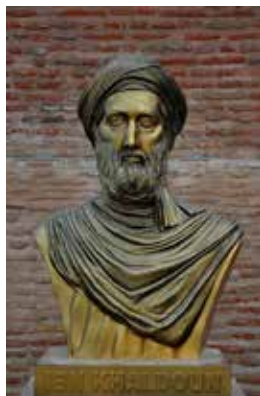
واکسن ها، و نیز امکانات لجستیکی برای تولید و استقرار آنها، با تلاش برای جمع آوری اطلاعات مطابقت داشته باشد.

### اثر انگشت دوقلوا

هیچ دو اثر انگشتی دقیقاً شبیه هم نیستند. و این پدیده ای مفید برای پلیس و تلفن های هوشمند برای شناسایی افراد مورد نظر است. تحقیقات قبلی نشان داده است که زن ها در چگونگی شکل گیری الگوی پیچیده شیارها و برآمدگی ها در نوک انگشتان ما نقش دارند، پس چرا دوقلوهای همسان اثر انگشت یکسانی ندارند؟ یک مطالعه جدید نشان می دهد که سه خانواده از مولکول های سیگنال دهنده - همراه با تفاوت های جزئی در شکل انگشت و زمان رشد پوست - همگی برای ایجاد تغییرات منحصر به فرد ما با هم تعامل دارند.



اما شکل کلی الگوی اثر انگشت - اینکه آیا اثر انگشت به صورت سینوسی، حلقوی یا قوسی باشد - به آناتومی انگشت و زمان دقیق تشکیل برجستگی بستگی دارد. در بافت های جنینی انسان، محققان دریافته اند برجستگی های اولیه در سه نقطه شروع به شکل گیری می کنند: مرکز نرم برآمده انگشت جنین، انتهای انگشت زیر ناخن، و چین در محل مفصلی که در آن انگشت خم می شود. از این سه محل، برجستگی ها در سراسر نوک انگشت مانند «مواج» در سرتاسر



## راکل ولش در گذشت



ظاهر شد. دوران حرفه‌ای او با بازی در بیش از ۳۰ فیلم و ۵۰ سریال تلویزیونی همراه بود و حضور او در دنیای هنر بیش از ۵۰ سال طول کشید. او برنده گلدن گلوب بود، ازراکل دو فرزند باقی مانده است، پسرش دیمون ولش و دخترش، تانی ولش..

کارنامه طولانی او همچنین شامل «Myra» و «Bedazzled» و «Breckinridge» و یک بازی به یاد ماندنی در کمدی «Seinfeld» است. اما این نقش برجسته او در فیلم علمی تخیلی «سفر شگفت‌انگیز» در سال ۱۹۶۶ بود که او را به شهرت رساند و جایگاه سمبل جنسی او را تثبیت کرد.

راکل ولش هنرپیشه تآتر، سینما و تلویزیون که سمبل سکس دهه ۱۹۶۰ بود روز چهارشنبه ۱۵ فوریه پس از یک بیماری کوتاه در سن ۸۲ سالگی درگذشت. او در نقش‌های اولیه‌اش در فیلم‌های «یک میلیون سال قبل از میلاد مسیح» و «سفر شگفت‌انگیز»

از اینجا

از هم

## خداحافظی مرد تاریخ ساز صنعت خودرو



## آوای نی حسن ناهید خاموش شد

رفت و در همکاری با ابراهیم منصوری، حبیب‌الله بدیعی، علی تجویدی، احمد عبادی، رضا ورزنده، علی‌اصغر بهاری و فرهاد فخرالدینی به فعالیت در این مجموعه مشغول شد. او همچنین در سال ۱۳۴۱ از سوی حسین قوامی، از خوانندگان قدیمی موسیقی سنتی به برنامه گل‌ها دعوت شد و همکاری خود را در این مجموعه آغاز کرد. بعدها در ارکستر فرامرز پایور نیز به نوازندگی نی پرداخت. از دیگر فعالیت‌های ناهید می‌توان به نوازندگی در ارکستر صبا به رهبری حسین دهلوی، برگزاری کنسرت در کشورهای ترکیه، بلغارستان، یوگسلاوی، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان و اتریش و انتشار آلبوم «گل و نی» و آلبوم «آوای نی» اشاره کرد.

صدای آلمان: بنا بر اعلام خانه موسیقی، حسن ناهید شامگاه پنجشنبه ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه) در سن ۷۹ سالگی در ایران درگذشت. او از جمله هنرمندان معتبر موسیقی دستگای ایران و از شاگردان حسن کسایی، دیگر نوازنده مطرح نی بود. ناهید در سال ۱۳۲۲ در کرمان متولد شد اما به خاطر شغل پدرش که نظامی بود در شهر شیراز بزرگ شد و فراگیری موسیقی را از ۱۸ سالگی نزد حسین تهرانی آغاز کرد. او مدتها پس از فراگیری در عرصه نوازندگی نی در ارکستری با همراهی هنرمندانی همچون اسدالله ملک، منوچهر جهانبگلو، فرهنگ شریف و محمودی خوانساری به اجرای برنامه پرداخت. پس از آن به ارکستر رودکی



راديو فردا شوپچيرو تويودا، مديرعامل سابق تويوتا و پدر معنوي اين شرکت، در سن ۹۷ سالگی درگذشت. او یکی از موفق‌ترین مدیران صنعت خودرو ژاپن است که سبب شد تویوتا به برندی جهانی تبدیل شود. شوپچيرو تويودا تأثیر زیادی در پیشرفت دوباره ژاپن پس از جنگ جهانی دوم داشت. او دومین نسل از خانواده تويودا بود و در سال ۱۹۸۲ مدیریت شرکت پدری خود را برعهده گرفت. در دوره مسئولیت او نفوذ خودروهای تويوتا در بازار آمریکا به شدت افزایش یافت و خودروهایی مانند لندکروز، کرولا و کمری به موفق‌ترین خودروها در جهان در کلاس خود تبدیل شدند.



## عدم توجه آمریکا به اعتراضات مردم ایران

سپاه پاسداران را در فهرست سازمان‌های بین‌المللی تروریستی قرار داده است. تروریستی اعلام شدن سپاه پاسداران عضویت در آن، شرکت در ملاقات‌ها یا حتی حمل علائم سپاه در اجتماع را جرم تعریف می‌کند.

تلگراف می‌نویسد دیپلمات‌های آمریکا استدلال کرده‌اند که بریتانیا می‌تواند نقش مهمی به عنوان میانجی در مذاکرات احیای توافق اتمی برجام با جمهوری اسلامی ایفا کند. آزادی: این خبر باید به ایرانیان هشدار دهد که: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

صدای آمریکا: خبر اختصاصی یک روزنامه لندن درباره فشار آمریکا به بریتانیا برای انصراف از تروریستی فهرست کردن سپاه پاسداران، و گزارش‌های متعدد در باره آثار هنری با الهام از اعتراضات سراسری از جمله مطالب مرتبط با ایران در رسانه‌های غرب هستند.

دیپلمات‌های تلگراف لندن در یک گزارش اختصاصی می‌نویسد مقامات وزارت خارجه آمریکا به بریتانیا فشار می‌آورند که از تروریستی فهرست کردن سپاه پاسداران منصرف شود، این در حالی است که وزارت خارجه انگلستان با این اقدام موافق است و خود آمریکا در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ،



## علت صدای انفجار در کرج چه بود؟

مدت چند دقیقه اهدافی فرضی در شب مورد حمله پدافندی قرار گرفت. همچنین تسنیم نیز علت این انفجارها را «رزمایش شبانه بسیج» دانسته و به نقل از یک منبع مطلع مدعی شد: «هم اکنون دوره آموزشی نیروهای بسیجی در اردوگاه آموزشی شهید مطهری بسیج در حوالی کرج در حال انجام است و صداها یا انفجار هم متعلق به انفجار فوگاز در این رزمایش است که به صورت روتین انجام می‌شود.» رسانه‌های حکومتی در حالی علت انفجار در کرج را ناشی از مانور «بسیج» و «سپاه» عنوان کرده‌اند که پیش از این در رویدادهای متفاوت، مشخص شده است که تاسیسات نظامی جمهوری اسلامی هدف حمله پدافندی قرار گرفته است.

العریبه: در پی شنیده شدن صدای چندین انفجار در اطراف کرج، نیمه‌شب جمعه ۵ اسفند، پدافند هوایی منطقه «حصار» کرج فعال شد. بنا به ویدیوهایی که از چندین انفجار در کرج توسط کاربران منتشر شد و اظهارات شاهدان عینی شنیده شدن صدای انفجار ناشی از حمله پدافندی به پایگاه‌های سپاه پاسداران بود. با این حال، خبرگزاری «تسنیم»، وابسته به سپاه پاسداران و خبرگزاری رسمی دولت «پرنا» به نقل از کانال خبری سپاه، با انتشار متن‌های مشابهی، به نقل از یک «منبع مطلع»، علت شنیده شدن این صداها انفجار و فعال شدن پدافند هوایی را «رزمایش پدافندی» سپاه و بسیج عنوان کردند. ایرنا نوشت که در این رزمایش، «به



## پشتیبانی ده وزیر امور خارجه زن از زنان ایران

بشردوستانه منع شده‌اند.» این زنان وزیر گفتند که طالبان با حذف نیمی از جمعیت افغانستان از جامعه مرتکب شدیدترین نقض حقوق بشر می‌شوند و آینده کل کشور را به خطر می‌اندازند.

آنها درباره ایران نیز گفتند: «ما در کنار زنان و مردان دلیر ایران که هر روز برای حقوق و آزادی خود مبارزه می‌کنند، می‌ایستیم. مبارزه آنها نشان می‌دهد که تنها در جایی که زنان در امنیت هستند همه در امان خواهند ماند. نه تنها در ایران و افغانستان بلکه در سراسر جهان.» این بیانیه از سوی وزرای خارجه اسلونی، آلمان، کانادا، ایسلند، لیختن اشتاین، بلژیک، آندورا، آلبانی، مغولستان و لیبی امضا شده است.

یورو نیوز: ده زن در قامت وزرای امور خارجه کشورهای خود در حاشیه کنفرانس امنیتی مونیخ در بیانیه‌ای از زنان ایران و افغانستان حمایت کردند. آنها تاکید کردند زمانی همه امنیت خواهند داشت که زنان امنیت داشته باشند.

در این بیانیه با اشاره به اقدامات محدود کننده طالبان برای زنان آمده است: «ما به شدت تلاش طالبان برای حذف زنان از تمام زندگی عمومی را محکوم می‌کنیم.» آنها گفتند که زنان در افغانستان از قدم زدن در پارک‌ها منع شده‌اند، دیگر در صفحه‌های تلویزیون دیده نمی‌شوند، از حق حضور در مدارس و دانشگاه‌های محروم شده‌اند و اکنون نیز از کار در زمینه‌های



# رهبران و رهروان

عدم توجه سردمداران دینی به این نکته که گذر زمان و حرکت انسان و همه کائنات رو به جلو است موجب عواقب اسفناکی برای دینداران و طرز تلقی موجه و منفی روشنفکران نسبت به دین گردید.

شدند که رهروان را به بندی سخت میکشید و عنان اختیار دولت و ملت را در دستان رهبران قرار میداد و روز به روز ادیان را دورتر از جنبه معنوی خود میکرد و به خرابی میکشاند.

عدم توجه سردمداران دینی به این نکته که گذر زمان و حرکت انسان و همه کائنات رو به جلو است و نیازها و الزامات جدید در جوامع انسانی را نمیتوان با دستورهای کهنه و عتیقه پاسخ گفت، موجب عواقب اسفناکی برای دینداران و طرز تلقی موجه و منفی روشنفکران نسبت به دین گردید. در واقع، روشن بینان عاقل دریافته اند که با نسخه قدیمی و داروهای تاریخ گذشته نمیتوان به درمان درد امروز پرداخت و همچنین تلاش مرده پرستان برای آرایش و زیبا جلوه دادن یک جسد بی روح، بیهوده و حتی نفرت انگیز است. برای سامان دادن به این آشفتگی و عدم کارایی در جوامع دینی، دو جنبش به ظاهر مشابه به وجود آمدند: اصلاحگران دینی باورمند و اصلاحگران دینی سیاسی. گروه اول در تلاشی تحسین برانگیز توانستند با کنار زدن تسلط رهبران مخرب و خرافی و توجه به مفاهیم روحانی، نه تنها دین را تاحدودی به جایگاه اصلی خویش برگردانند بلکه موجب پیشرفت و شکوفایی علمی و هنری در جامعه خود شدند (۴) اما اصلاحگران سیاسی، از آنجا که در نهایت باز هم دین را به عنوان ابزاری برای دستیابی به قدرت و حاکمیت مینگریستند مورد اقبال کوتاه مدت قرار گرفته و سرانجام هم قادر به کسب وجهه و محبوبیت اجتماعی نشدند و در زمینه نگرش فلسفی و اقدام عملی همچون پرنده ای شدند که راه رفتن خود را نیز از یاد برده و دیگر نه راه پس دارند و نه پیش. این رهبران سردرگم، علاوه بر این، با بوجود آوردن ترکیباتی متضاد و ناهمگون از دیانت با مکاتب و تفکرات سیاسی، بقیه در صفحه ۴۸

کسانیکه پس از آن خود را «رهبران» و یا حاکمان دینی نامیدند، خواسته یا ناخواسته تحت جعل عنوان «فرایند روحانی دین»، تبدیل به پدیدآورانی شدند که با توسل به انواع ترفندها به دنبال حفظ موقعیت سیاسی مستحکم و جذب طرفداران و ثروت بی پایان بودند. از جمله این روشها، همپیمانی و حمایت متقابل «رهبران دینی و پادشاهان» بوده است، آنچه که «دین خوب + دولت خوب» نامیده اند. (۲) طبیعیت که درین بده بستان میان صاحبان قدرت، رهبران دینی «روح اخلاقی و معنوی» ادیان را نادیده گرفته و آن را بازیچه سیاستمداریها قرار دادند. یکی دیگر از راههای برگزیده توسط روحانیان و رهبران دینی برای حفظ مقام و موقعیت خود، نوعی «تحریف یا تأویل» از آیات کتاب الهی بود که از آن نتیجه میگرفتند این دین «آخرین و کاملترین» بوده و پس از آن پیامبری برگزیده نخواهد شد. این شیوه که با توسل به یکی از آیات ابهام دار و قابل تعبیر و تفسیر در کتاب آسمانی صورت میگرفت، ضمانتی بود برای رهبری بر پیروان و در چنگ داشتن منافع بیشمار در طول زمانی بی انتها. (۳) درعین حال، ایشان آیاتی را که نشان از امکان وجود و ظهور ادیان و پیامبران در آینده داشت نیز به معنایی نامربوط و دلخواه تفسیر مینمودند تا به کلی این مسیر ادعای ظهور دینی تازه هم مسدود گردد. افزودن مواردی چون: «حکم تقلید»، «جزییات فقهی در امور شخصی مانند نجاسات و آداب دستشویی یا مزاجت، خرید و فروش یا مشروط کردن ورود به «بهشت و جهنم»، «مناسک و تشریفات بی پایه و پر زرق و برق جشن یا عزا همچون روضه یا خطابه و تغسیل، ایجاد دخل و مواجب مالی چون موقوفات و نذرها، دادن احکام جهاد و سرزمین گشایی دینی (همچون جنگهای صلیبی)، همه و همه چنان حلقه های زنجیری

«دین» از صحنه اجتماع نیست بلکه به درستی خواهان قرار گرفتن آن در جایگاه مناسب و بایسته ای است تا دخالتی در حیطه های نامرتب همچون حکومت و سیاست نداشته باشد. اما به راستی، جدا از درستی یا نادرستی ادعای حقانیت الهی ادیان بزرگ و شناخته شده، میتوان به قطع یقین، شدت و قدرت تاثیر گذاری آنها را بر سر نوشت جوامع انسانی تأیید نمود و درعین حال، پرداختن به دلایل افول و سقوطشان از جایگاه اقتدار و اعتبار نشان خواهد داد که چه نگرشها و خوانشهایی از دین سبب ناپایداری جریان کارکردهای مثبت ادیان بوده است. در چند گانه اساسی تشکیل دهنده بدنه «دین» که عبارت از نفس پیامبران، آیات کتاب، جانشینان رسمی، رهبران و رهروان است؛ نگاهی به سه عنصر آخر، که از جنبه پروردگاری دین دورتر و این جهانی تر مینمایند ممکن است جالب توجه باشد. بنا به دلایل گوناگون (موجه یا ناموجه)، در ادیان بزرگ، تأکید و یا اعلانی نوشته شده درباره «وصایت و جانیشینی» برای پیامبران دیده نمیشود و آنچه بوده، تا جاییکه در تاریخی مبهم ثبت گردیده، عبارت است از بیاناتی شفاهی و اغلب تلویحی از جانب پیامبران که یا نمیخواستند و یا امکانش نبوده تا به صراحت تکلیف جانیشینی خود را مشخص نمایند و همین ابهام موجب آغاز ادعاهای فراوان پس از درگذشت ایشان و سپس ایجاد درگیریها و انحرافات درونی گردید. بزودی، این مباحثات و منازعات که با فراخواسی قرار دادن «امت» در مسیر درست و به حق و ادامه راه پیامبران شروع شدند، تبدیل به جنگی تمام عیار برای مطالبه «قدرت» و «حکمرانی» گردیدند و اگر چنانچه واقعاً هم جانشینانی قانونی و منسوب به رسولان الهی وجود داشتند، به وسیله قدرتمندانی ستیزه جو و سلطه گر به کناری رانده شدند. (۱)

ازسخت ترین و دردسردارترین کارهای اهل قلم یکی هم این است که به موضوعی پردازند که در این روزگار در بحبوحه اتهام و بدنامی باشد! به ویژه در چشم مردم ایران که سالهاست تحت این نام و به این بهانه، به ناحق زجر و رنجی بی حد تحمل کرده اند، مردمی که تا حد جان نثاری و در عمق وجدان با این پدیده قرنهای مآلوس بوده و در هر دم و آنی از آن یاری و گشایش میجستند، حال در برزخی گرفتار شده اند که یک سوبش همان نیاز و نماز و التماس و دعا است و سوی دیگرش تردید و انکار و گریز و پشیمانی و سرخوردگی. سخن از «دین» است و «مذهب» که نه میتوان اثرات مثبتش را در جهان هستی نادیده گرفت و نه میتوان بر فجایع و خرابیهای ناشی از کارکردهای جنبی آن چشم پوشی نمود. بی گمان پروژه حذف یا حاشا کردن «دین» از حضور و تاثیر گذاری در جوامع بشری هم امریست نشدنی و حتی غیر منطقی و بی حاصل و این را میتوان در کشاکش جریانهای تاریخی به روشنی مشاهده کرد که انسانها به دلایل متعدد و بنا بر اندازه تکامل ذهنی و ادراک خویش، همیشه به دنبال یک قوا و پناه دهنده معنوی و منبع الهام و آرامش بوده اند که آن را در ابتدا در اشکال ساده و خرافی طبیعت و بت پرستی و بعدها به صورت پیچیده تر و استعلایی در نهاد «دین» جسته اند.

حتی در زمان معاصر که دوران شکوفایی علم و تکنولوژی و تفکر محسوسگرای مادی است، بازهم ملاحظه میشود که اغلب جوامع بر اساس سابقه فرهنگی و یا ساختارشان، یا به دنبال جایگزینی مشابه برای ادیان هستند و یا در صدد بنیان گرای و واپسگرایی دینی که هر دو حالت به غلط یا درست، نشان از دین جویی و معنوی خواهی دارد. باید دانست که حتی «سکولاریسم» به معنای درست و اصولی آن در اندیشه کنار نهادن

# جسته و گریخته



## بزرگترین زندان در ایران

از سال گذشته ساخت یک ندامتگاه عظیم با ظرفیت ۱۰۰۰ نفر در شهر مشهد آغاز شده است که بناسست ساخت آن تا تیر ماه سال ۱۴۰۴ خورشیدی پایان یابد... این مساله در زمانی اتفاق میافتد که کشور قطر در حال احداث طولانی ترین اتوبان زیر دریایی بطول ۲۰۰۰ کیلومتر تا هندوستان است، ترکیه در حال ساختن چند سد عظیم میباشد و عربستان مشغول بنا کردن بزرگترین گردشگاه تفریحی در دل کویر میباشد...

## اتحراق تلفن

در ژانویه سال ۱۹۱۵ میلادی ، الکساندر گراهام بل ، برای اولین بار موفق شد با تلفن از نیویورک با شخصی در سانفرانسیسکو صحبت نماید...



## آرزوی برآورده شده و شادیک قاتل

یک قاتل محکوم به اعدام در لحظه اجرای اعدام ۲ درخواست کرد که یکی برآورده و آن دیگری مردود شد...

جان تیلور قاتل ۳۶ ساله درخواست کرد که بجای اعدام وی با آمپول مرگبار ، او را تیرباران کنند ، طبق قانون جدید موجود در ایالت یوتا با این درخواست او موافقت شد... از طرفی جان تیلور درخواست کرد که همراه آخرین پیتزایی که به او داده

میشود ، اجازه دهند که یک سیگار بکشد... ولی با این درخواست وی موافقت نشد ، چون کشیدن سیگار در محیط سر بسته زندان ممنوع است...

## عذرخواهی اسپیلبرگ از کوسه ها!



استیون اسپیلبرگ کارگردان مشهور هالیوود در یک مصاحبه رادیویی با رادبو ۴ دزرت آیلند از ساختن فیلم پر بیننده آرواره های کوسه "JAWS" در سال ۱۹۷۵ میلادی اظهار تاسف کرد...

برنده ۳ جایزه اسکار در این مصاحبه گفت ؛ به دنبال ساختن این فیلم کشتار کوسه ها در سطح وسیعی آغاز شد ، خصوصاً در سواحل اقیانوس آتلانتیک شدت یافت و جوایز بزرگی برای صید کوسه های بزرگتر به صیادان داده شد...

من از تهیه این فیلم احساس شرمندگی میکنم و از کوسه ها عذرخواهی مینمایم!..

## لایحه ای در دست تایید

گفته میشود که در ایالت تگزاس ، اخیراً لایحه ای در دست تایید است که بعد از این ، طبق آن افراد و شهروندان کشورهای زیر حق خرید املاک و مالکیت در این ایالت را ندارند ؛ چین ، روسیه ، کره شمالی و ایران!..

## واقعیت تلخ

در اواخر درگیری های اسرائیل و فلسطین ، دولت آمریکا مبلغ ۸ میلیارد دلار به هر دو کشور داد که دست از مخاصمه بردارند و منطقه را آرامش

بخشند...

پس از مرگ یاسر عرفات ، دخترش «سهوی» فارغ التحصیل دانشگاه پاریس و همسر عرفات «سهی» در پاریس زندگی میکنند و با مبلغ ۸ میلیارد دلار دریافتی عشق و حال مینمایند... زمانی بود که زنان ایرانی به تشویق و تمهید رژیم ایران ، طلا و جواهرات خود را برای مبارزه با اسرائیل به عرفات میدادند!..

## چاه جمکران بسته شد

چاه جمکران با فتوای علمای شیعه و کارشناسان مذهبی تعطیل و برای همیشه بسته شد... سالها عده زیادی مردم برای برآورده شدن حاجات ، نامه های خود را در این چاه انداختند و گول دغل بازی های رژیم را خوردند... سرانجام چاه مسجد جمکران بسته و تخریب شد...



## سرنوشت اسلام در انگولا

کشور انگولا اعلام داشت که دین اسلام در کشورشان ممنوع است!.. زیرا این دین با حقوق بشر در تضاد میباشد...

رزا کروز سیلوا وزیر فرهنگ اضافه کرد ؛ دین اسلام توسط وزارت دادگستری و سازمان حقوق بشر این کشور مورد تایید قرار نگرفت و به همین دلیل داشتن این دین غیرقانونی است و تمامی مساجد آنها بسته و ویران خواهد شد... بنظر میرسد ، اسلام شناسی را باید از انگولا اموخت!..

## برف در اسلام

در قرآن صحبتی از برف نشده است ، چون در گرمای صحرای عربستان ، برف نمیبایریده که با آن آشنا باشند... وگرنه چند سوره در مورد آن درست میشد!..

## یک بانوی ایرانی شهردار هالیوود شد

سپیده شاین ( مشهور به سپی ) ، اهل مشهد شهردار هالیوود شد... او پس از انتخاب شدن ، در مراسمی گفت ؛ ایرانی هستم ، ۴۶ ساله ، متولد مشهد... هدفم این است که هر کاری که از دستم برمیآید برای تعالی بشر انجام دهم...

## کلمته های شنیدنی!

\* چنانچه مومنی بر اثر فقر بمیرد ، شهید اقتصادی محسوب میشود و در بهشت ، در قسمت انبار آذوقه جا داده میشود...

آیت الله وحید خراسانی

\* رجم ( به معنای سنگسار ) یکی از قوانین خوب اسلامی است... جواد لاریجانی ، دبیر سابق قوه قضاییه

\* اگر از ایرانیان خطایی سر زند ، همچون صدر اسلام و سنت پیامبر ، ایرانیان را قتل عام میکنیم... محمد مهدی فاطمی صدر- مدرس حوزه علمیه

\* امیدوارم که عاقبتمان به شهادت ختم شود...! احمد جنتی- دبیر ۹۵ ساله شورای نگهبان

\* هر چه دارید در این سرمای زمستان پوشید...!

پیشنهاد وزیر نفت



## تالبه پرتگاه

قسمت  
سیزدهم

داستانی با بُن مایه ای از رویدادی راستین

بیاورد، تا شب هنگام بتواند با اتومبیل خود به آپارتمانش باز گردد، به این قصد با اتومبیل مادام به محل پارک اتومبیل می روند و زمانیکه به آپارتمان پروانه می رسند، متوجه می شوند که هر چهار چرخ اتومبیلش با بُریدگی عمیق پنجر شده است، ناگزیر به رستوران برمی گردند و ماجرا را به پلیس اطلاع می دهند.

پلیس با همه ی بررسی ها و علامت برداریها، نتیجه ای نمی گیرد و سرنخی از مرتکب یا مرتکبین این کار بدست نمی آورد .

مادام به احتمال اینکه ممکن است جنایتکار در پی انجام این بزه مانند چند شب پیش به قولش عمل کرده و دوباره به سراغ پروانه برود و این بار آسیب جبران ناپذیری به او برساند او را همچنان از رفتن به آپارتمانش مانع می شود و از او می خواهد تا پیدا شدن جنایتکار، همچنان در منزلش ساکن شود .

پروانه در بازجویی به پلیس گفته بود که پنجر شدن چرخهای اتومبیلش باید به دست و یا دستور کسی صورت گرفته باشد که چند شب پیش به آپارتمانش آمده بود.

تلاش پلیس در ردّ یابی و شناسایی بزه کار یابزه کاران همچنان بی نتیجه ماند و یکماه بدون هرگونه حادثه ای گذشت و پروانه چون از نگرانی بیرون آمده بود، با موافقت مادام به آپارتمانش باز میگردد، که شبی پس از ورود به آپارتمانش متوجه میشود که شیشه ی یکی از پنجره های اتاقش شکسته و کاغذی مجاله شده در وسط اتاق، روی زمین افتاده است.

کاغذ لوله شده را باز می کند و می بیند که نوشته شده است: « منتظر انتقام سخت تر و کوبنده تر باش، به زودی مادام هُلن تورا برای همیشه از دست خواهد داد، مگر به تو گوشزد نشده بود به پلیس مراجعه نکنی، سزایت فقط مرگ باشکنجه است، امضا دست انتقام

از این فرصت توانست به ران او ضربه بزند و شکاف نسبتاً ژرفی ایجاد کند و از اتاق خارج شود و به هنگام خروج بالحنی تهدید آمیز میگوید: باز هم برمی گردم، بهتر است عاقل باشی و ماجرا را به پلیس اطلاع ندهی، از آنجاکه نه اثر انگشتی از من بجامانده و نه مرا میشناسی بنابراین مراجعه تو به پلیس یعنی خودت را به خطر حتمی انداختن.

پروانه در حالیکه از شدت سوز خورد و خونریزی رانش به خود می پیچید، به بخش اورژانس یکی از بیمارستانهای نزدیک تلفن میکند و مأموران اورژانس که پس از چند دقیقه خود را به آپارتمان او رسانیده بودند، با مشاهده وضع پروانه، خواستند پلیس را از ماجرا آگاه سازند ولی او از آنان خواست به خاطر شرایطی که دارد، پای پلیس را به میان نکشاند، اما مأموران بیمارستان بدون توجه به خواسته ی پروانه، وظیفه خود را انجام میدهند و پلیس را از ماجرا آگاه می سازند .

پروانه پس از تحقیقات پلیس و بازجویی از او، به بیمارستان انتقال داده می شود و بیست و چهار ساعت پس از بخیه زدن زخم ها و پانسمان از بیمارستان مرخص می شود و به رستوران می رود تا ماجرا را از برای مادام باز گو کند.

مادام با شنیدن ماجرا اجازه نداد که پروانه به آپارتمان خودش برای یک هفته ایکه لازم بود استراحت کند برود، او را در منزل خودش که در طبقه دوم رستوران بود و پروانه در نخستین دیدارش با مادام پس از برگشتن از مراکش چند روزی در آنجا بسر برده بود، می برد، اصرار پروانه برای رد پیشنهاد مادام سودی نداشت و او نگذاشت که پروانه در مدت استراحت قدم به بیرون از خانه اش بگذارد.

پروانه پس از بهبودی نسبی تا آنجا که می توانست به خوبی راه برود و دردی احساس نکند، تصمیم می گیرد از رستوران خارج شود تا اتومبیلش را که در برابر آپارتمانش پارک کرده بود به جلوی رستوران

تا خود را به پروانه برساند میگوید: از برای دزدی نیامده ام، من دزد نیستم، اگر دزد بودم به خانه هایی می رفتم که در آنجا پول و جواهرات زیاد وجود دارد، آمده ام تا باتو شبی خوش باشیم، شنیده ام مدتی در زندان بودی، بنابراین از این بابت با هم همکاری، چون من نیز تاکنون دوسه بار به زندان افتاده ام و می توانیم همدیگر را بهتر درک کنیم.

پروانه که از شوک چند لحظه پیش بادیدن ناگهانی مردی پوشیده چهره در اتاق خود بیرون آمده بود میگوید: برو مردک کثیف و ولگرد، مگر از روی نعش من بگذری تا بتوانی به امیال شیطانی خودت برسی، من باتو آدم بد ذات و دزد ناموس هم خوابی داشته باشم؟ کور خواندی، اگر فوری گورت را از اینجا گم نکنی و از آپارتمانم خارج نشوی، فریاد خواهیم زد و همسایه هارا خبر خواهیم کرد، چاقویت را هم غلاف کن و مرا از چاقو نترسان، چند سالی است که مُرده ام .

-- بهتر است عاقل باشی، تو با بد کسی طرفی، قبل از اینکه فریاد بکشی و کسانی را به کمک بخوای، مطمئن باش که گلویت با یک ضربه چاقو بُریده خواهد شد .

-- خفه شو یوفیوز، مرا با این حرفها نترسان، سپس برای اینکه شجاعتش را نشان دهد، چند قدم به جلو بر میدارد و در حالیکه با دست اشاره به گلویش می کند، میگوید: بیا اینهم گلوئی من تا پیش از آنکه فریاد بکشم، چرا معطلی؟ او با ادای این سخنان ضمناً در نظر داشت در یک غافلگیری با ضربه پا او را خلع سلاح کند و سپس از پا در آورد ولی مرد پوشیده چهره با چابکی و در یک چشم بر هم زدن چاقویی را که در دست داشت به سوی گردن او می برد اما با حرکت به موقع و سریع پروانه که سرش را به عقب برده بود تنها خراشی روی سینه اش ایجاد کرد و در حمله بعدی در حالیکه پروانه چشمانش را به بریدگی سینه اش دوخته بود، چاقو کش با بهره گیری

-- مادام شما فرشته اید من این بخت سفید رایس از آنهمه رنج و گرفتاری که بر سر راه من قرار گرفته بود، از شما دارم، چه تصادف جالبی؟! از شما بسیار سپاسگزارم که اینهمه در فکر آینده ی من هستید، از شما نه تنها از این بابت، بلکه برای همه چیز ممنونم، امیدوارم بتوانم روزی جبران کنم، چند روز دیگر در یک فرصت مناسب به دیدار مختار خواهم رفت، تا هر چه زود تر تکلیفم با او روشن شود.

مادام با تبسم میگوید: دخترم این حرفها چیست که میزنی؟ من وظیفه وجدانی ام را انجام میدهم، ضمناً نباید فراموش کنی که رفتار و سلوک خوب تو و مظلومیت در آن ماجرای به زندان رفتنت هست که محبت و دل بستگی آنانی را که باتو سروکار داشته و دارند، نسبت به تو جلب میکند، تو باید از خلق و رفتار خوبت سپاسگزار باشی، نه از من.

چند شب بعد زمانی که مادام طبق معمول در گوشه ای از رستوران نشسته و نظاره گر کارها بود، بانوی میانسالی را که همراه زن جوانی وارد رستوران شده بود می بیند که پس از چند لحظه توقف و ورنانداز کردن سالن از رستوران خارج می شوند، به دنبال آن دو می رود تا سبب خروج شان از رستوران را بداند، و تا آنجا که بتواند سعی کند تا با تعارفات مرسوم آنان راه رستوران برگرداند، اما خانم میانه سال به مادام میگوید: اشباهی آمده ایم، می خواستیم به رستوران دیگری برویم و پس از تشکر از مادام به راه خود همراه با زن جوان ادامه میدهد .

دوسه شب پس از این رویداد در حالیکه پروانه خسته از کار به آپارتمانش برگشته و آماده میشد تا دوش بگیرد، مردی که جوراب نایلونی زنانه به سر کشیده و از در پشتی آپارتمان که در طبقه همکف قرار داشت، توانسته بود وارد آپارتمان پروانه شود، در حالیکه چاقویی در دست او بود با قرار دادن انگشت بر روی لبانش پروانه را که نیمه لخت بود، دعوت به سکوت میکند.

پروانه که غفلتاً با چنین کسی روبرو شده و ترسیده بود، با صدای خفیف می پرسد: چه میخواهی؟ هر چه در این آپارتمان است بردار و برو و مرا تنها بگذار، مطمئن باش که با رفتنت ماجرا را به پلیس اطلاع نخواهم داد . آن مرد در حالیکه به جلومی آمد

پروانه باخواندن نامه بدون درنگ با پلیس تماس می گیرد و شکسته شدن شیشه و مطالب نامه را به آگاهی می رساند. دقایقی بعد چند پلیس در محل حضور می یابند و پس از عکسبرداری و تنظیم صورتجلسه مراجعت می کنند.

این چند رویداد برای پروانه، سبب حیرت پلیس می شود که چگونه نتوانسته اند سر نخ از بزه کار بدست بیاورند و او را دستگیر کنند. از آن شب به بعد اداره پلیس مأمورانی را بگونه ای که توجه کسی جلب نشود، برای مراقبت از پروانه و آپارتمانش به کاری گمارد، تا از این راه بتواند بزه کار و بزه کاران را شناسایی و دستگیر کند و از پروانه خواست از این بابت با کسی سخنی نگوید و مراقبت پلیس از او باید محرمانه بماند.

این زُخدها سلسله اعصاب پروانه را در هم ریخته بود. او هر قدر کند و کاو می کرد تا بداند چه کسی را آزرده است که با او این چنین براه دشمنی می رود و می خواهد از او انتقام بگیرد. راه به جایی نمی بُرد، گاه به مختار شک می بُرد، اما با خود می گفت او که در زندان است چگونه آگاه شده است که من در کجا بسر می برم، وانگهی آنکه از مادونفر بخواد از دیگری انتقام بگیرد منم نه مختار، من که کاری به کارش نداشتم، حتانام او را در بازجویی ها نبرده ام ...

شبی هنگامیکه پروانه سرگرم پذیرایی از مشتریان رستوران بود، سرمیزی می رود تا از تازه واردی، سفارش غذا بگیرد. اما بدو روز انتظارش در یک ناباوری «نینا» را در برابر خود می بیند، برای چند لحظه هاج و واج می شود. اما به فوریت سعی میکند خودش را بنیازد و بدون آنکه به روی خود بیآورد که نینا را می شناسد، می پرسد، چه فرمایشی دارید؟

نینا با لبخندی تلخ و تمسخر آمیز میگوید: شغل جدیدت را تبریک میگویم، بهتر از زندان است، نه؟ تو اشتباه کردی که دوستی مرا نپذیرفتی، اگر با من دوست میشدی با گزارش مساعدی که می دادم، زودتر از زندان آزاد میشدی.

پروانه بانگاهی تند و در حالیکه ابروانش را در هم کرده بود می پرسد: از چه صحبت می کنید؟ من نه هیچگاه شمارا دیده ام و نه می شناسم، سفارش تان را بفرمایید.

نینا: عجله نداریم، مگر شما خانم پروانه نیستید؟

پروانه: نه، نام من مونیکا است. نینا: بلی میدانم که در این رستوران تورا مونیکا صدا می زنند. اما نام اصلی تو پروانه است، مگر می شود نام زندانیان زیر نظر را نشناسم، به ویژه اگر خانمی به زیبایی شما باشد!

پروانه: خانم محترم اینجا رستوران است و کسانی که به رستورانی میروند برای نوشیدن و خوردن غذا است، نه اداره پلیس و دادگاه که به جای دادن سفارش غذا، دنبال شناسنامه گارسون باشند، ضمناً توجه داشته باشید که باید به سایر مشتریان نیز برسیم، از این رو وقت زیادی برای پرسشهای بی مورد شماندارم.

نینا: به بخشید خانم خوشگله که با سخنانم شمارا ناراحت کردم. قصد بدی نداشتم، می خواستم بیادآوری گذشته ها، زمینه ی یک دوستی را که آن روزها میسر نشده بود، فراهم سازم، آغوش بازم برای دوستی باشما باهمه ی آن برخورد تند و اهانت آمیزت، همچنان بازاست، اگر چه به خاطر سروصدایی که بی جهت در زندان بره انداخته بودی مرا باز نشسته کرده اند و من

طبیعتاً از این بابت باید از تو رنجیده باشم، اما من همچنان شمارا دوست دارم و خواهان دوستی باشما هستم، امیدوارم دست دوستی مرا مانند دفعه پیش پس نزنید، از قبول پیشنهاد من بشیمان نخواهی شد، مطمئن باش روزگاری بهتر از گارسونی خواهی داشت. پروانه که در سراسر مدت خدمتش در رستوران با رفتارش سعی در جلب رضایت مشتریان می کرد، به تندی مینوی غذا را از روی میز بر میدارد و محکم به صورت نینا میزند و بلافاصله به مادام مراجعه می کند و از او می خواهد گارسون دیگری را روی میز نینا بفرستد.

مادام: چرا، چه شده؟! پروانه: اجازه بدهید پس از تعطیل شدن رستوران ماجرارا به شما بگویم، باید به مشتریان دیگر برسیم، بیش از آنکه آنان را بیش از این در انتظار بگذارم.

با برخورد تند پروانه، نینا با همراه خود رستوران را ترک می کند و آن شب با پایان گرفتن ساعت کار رستوران، که همه ی کارکنان رستوران را ترک کرده بودند، مادام که بی تاب از شنیدن ماجرا بود، از پروانه می پرسد: چرا گفتی گارسون دیگری را روی میز آن

دو خانم بفرستم؟

مادام پس از شنیدن ماجرا دقایقی به فکر فرومی رود و چیزی نمی گوید. اما با مداد روز بعد به پروانه میگوید: سراسر دیشب تا با مادام چند بار داستانی را که دیشب از برایم بازگو کرده بودی، در مغزم مرور کردم، بالاخره به این نتیجه رسیدم که نینابه منظور انتقام گیری، کسی یا کسانی را اجیر کرده است تا تورا گوشمالی دهد، من به این زن بدسرسشت مظلونم، آخر کسی بجز این زن با تو پیشینه ی دشمنی نداشته و ندارد، یادم هست که دوسه شب پیش که در رستوران نبودی، این خانم همراه با خانم جوانی به رستوران آمد و پس از چند قدم به درون رستوران نهادن و لحظاتی مکث و چشم چرانی کردن، رستوران را ترک کرد، به دنبالش رفتم تا بدانم که چرا رستوران را ترک کرده است، با گماهی تند خودم را به او رساندم و از او علت انصراف را پرسیدم، گفت که اشتباهی به این رستوران آمده است و... آن شب گفته هایش را باور کردم اما ماجرای دیشب و پیشینه ای که با تو داشته است، نتیجه ای که می توان گرفت، همانست که به آن اشاره کردم.

پروانه: شگفتی من از این است که او چگونه محل کار و آپارتمانم را پیدا کرد؟! مادام: ماجرا ی مرد جوراب به چهره کشیده و پنجره شدن چرخهای اتومبیلت و شکسته شدن پنجره ی آپارتمان، همه پس از آنشب صورت گرفت که نینا از نشستن روی میز رستوران خودداری و رستوران را ترک کرده بود، و اما درباره ی پیدا کردن محل سکونت تو، خیلی ساده است، یکی را مأمور میکند تا زمانیکه رستوران تعطیل می شود و تو به آپارتمان برمی گردی، با اتومبیل به دنبالت براه بیفتد و به این ترتیب محل سکونت تورا خیلی آسان پیدا میکند، اگر موافق باشی تا دیر نشده به پلیس بگویم که این زن را زیر نظر بگیرند.

-- پلیس چگونه می تواند او را پیدا کند، تا او را زیر نظر بگیرد؟ -- خیلی ساده و آسان است، چون او یک پلیس بازنشسته است، یافتن او و محل سکونتش کارچندان مشکلی از برای پلیس نخواهد بود.

-- اگر پلیس به خاطر همکاری پیشین او با اداره پلیس، قضیه را زیر سیلی

رد کند، فکرنمی کنی کار از آنچه که هست بدتر شود؟ -- اجازه بده کمی روی پیشنهاد بیشتر فکر کنم.

روز بعد مادام به پروانه میگوید: درباره پیشنهاد دیروزم فکر کرده ام و آن اینکه مسأله را فعلاً مسکوت می گذاریم، اگر بار دیگر سروکله اش در رستوران پیدا و مزاحم تو شد، آنگاه به پلیس مراجعه خواهیم کرد، ضمناً پنهان نکنم که برای جان تو نگرانم، آپارتمان تو جای امنی نیست.

-- اگر چه بنابه توصیه پلیس مأذون به گفتن نیستم، اما به شما که مثل یک مادر مهربان با من رفتار می کنید و نگران حال من هستید میگویم که اداره پلیس مأمورانی را برای مراقبت از من و آپارتمانم بکارگماشته است، نگران نباشید، ضمناً پس از زُخدها آنشب کذا، با خود همواره سیلندر کوچک پراز گازاشک آور را به همراه دارم و این بار مانند دفعه پیش غافلگیر نخواهم نشد، میدانم با مزاحم چگونه رفتار کنم تا گردنش بشکند.

چند روزی بدون هر گونه حادثه ای گذشت تا اینکه شبی دیروقت که پروانه از رستوران خارج شده بود تا سوار اتومبیل شده به منزلش برود، مرد نسبتاً جوانی که خود را پشت یکی از درختان پیاده رو، در برابر رستوران پنهان کرده و در انتظار پروانه بود، به محض خروج او از رستوران به سرعت به پروانه نزدیک می شود و تاخواست چوب بیس بالی را که در دست داشت بالا بُرده تا بر سر او گردن او فرو برد و آورد، پروانه از آنجا که پس از آن ماجرای زخم برداشتن در آپارتمان خود، در بیرون از رستوران با دقت و احتیاط مراقب دوروبرش بود، با چابکی پیش دستی می کند و با فشار دگمه ی سیلندر گازاشک آور، چشمهای آن مرد را هدف می گیرد و آن مرد از شدت سوزش گاز، چوب دستی را به زمین می اندازد و در حالیکه خم شده و دود دستش را روی چشمانش نهاده بود، پروانه با خیز برداشتن به هوا آنچنان لگدی به سینه اش میگوید که نتوانست به درستی نفس بکشد، پروانه سپس به سرعت به رستوران که در چند قدمی محل حادثه بود می رود و ماجرا را به مادام اطلاع میدهد.

ادامه دارد

# شاهکار جفری چاسر

\* داستان های کنتر بری (The Canterbury Tales) از شاهکارهای جفری چاسر و از زیبا ترین و سرگرم کننده ترین داستان های قرن چهاردهم میلادی هستند  
\* تبدیل روزوالنتاین به روز عشق ریشه در ادبیات انگلیس سده چهاردهم دارد.



این داستان ها شباهت بسیار نزدیکی به شخصیت های دنیای امروز دارند. چاسر در توصیف شخصیت ها بدون سانسور صحبت می کند و شیرینی و حقیقی به گوش آمدن این زائران که راهی کنتر بری هستند داستان ها را خواندنی و خنده دار می نماید.

هستند در ۱۷۰۰۰ بیت ۰ نمونه های آن ها به این قرارند:  
۱- داستان دلاور  
۲- داستان صاحب خانه  
۳- داستان آسیاب بان  
۴- داستان بانوی اهل شهر بس (Bath) انگلستان  
۵- داستان منشی و ۱۹ داستان دیگر...

در آن زمان زبان انگلیسی دوران میانه اش را می گذراند، به این معنی که هنوز به انگلیسی مدرن تبدیل نشده بود همانطور که در بیتی از چکامه چاسر در بالا آمده است. انگلیسی میانه با همان لحن که نوشته می شد با همان لحن هم خوانده می شد و به گوش شیرین می آمد. (۱۱۵۰-۱۴۵۰ میلادی). انگلیسی کهن (Old English) از ۴۵۰ میلادی تا ۱۱۵۰ میلادی خوانده و نوشته می شد که شباهت زیادی به خط میخی داشت. انگلیسی مدرن از ۱۵۰۰ میلادی تا زمان حاضر است.

داستان های کنتر بری همه به انگلیسی میانی با چکامه سروده شده اند و به زبان های گوناگون ترجمه گردیده اند. شخصیت های

“ For this was on seynt Valentynsday / whan every bryd comyth there to chese his mate.

شاید خوانندگان چاسر فکر کنند که ۱۴ فوریه نظر او بوده است. چون پرندگان در زمستان برای پیدا کردن یار نمی آیند. چاسر تاریخ دینی والنتاین را در نظر داشت که هم زمان با وفات والنتاین جه نو آ (Genoa) در سوم می سده ۳۰۷ میلادی بوده است. تاریخ واقعه دیگری را که در سوم می سال ۱۳۸۱ بود منبع تاریخ انتخابی چاسر می داند. در این روز ریچارد دوم آن بوهیمیا (Ann Bohemia) را به نامزدی برگزید. احتمالاً چاسر چکامه پارلمان پرندگان را در سالگرد نامزدی ریچارد دوم نوشته است که با والنتاین رابطه دارد. (www.interestingliterature.com)

## مختصری از جفری چاسر:

چاسر در سال ۱۳۴۰ میلادی در لندن به دنیا آمد و در سال ۱۴۰۰ در لندن از دنیا رفت. داستان های کنتر بری (The Canterbury Tales) از شاهکارهای جفری چاسر و از زیبا ترین و سرگرم کننده ترین داستان های قرن چهاردهم میلادی هستند که حقایق شخصی و اجتماعی آن زمان انگلیس را با چکامه بیان می کنند. آن ها ۲۴ داستان

والنتاینز دی، (Valentine's Day) یار روز عشاق، که در ۱۴ فوریه جشن گرفته می شود و گل رز و شکولات و جواهرات و دیگر کالاها فروششان اقتصاد بسیاری از کشورهای دنیا را نیرو می دهد، ریشه اش برای سده های بسیار دور در ادبیات دین مسیحی بوده است که دو شخص مقدس را به نام های سینت والنتاین روم و سینت والنتاین ترنی را در بر می گیرد.

اما چگونه «والنتاینز دی» روز عشاق شده، ریشه آن در ادبیات انگلیس سده چهاردهم است. جفری چاسر، Geoffrey Chaucer که به پدر شعر انگلیسی شناخته شده است، و با داستان های کنتر بری (Canterbury Tales) شهرت جهانی دارد، در یکی از چکامه هایش به نام «پارلمان پرنده ها» نوشته سده ۱۳۸۲ میلادی، جمع پرنده ها را توصیف می کند که چگونه دور هم آمده اند و هدفشان پیدا کردن یار است.

چاسر که به انگلیسی قرن چهاردهم یعنی انگلیسی میانه (Middle English) می نویسد، این گونه گرد هم آبی پرندگان را توصیف می کند:

این جمع روز سنت والنتاین بود این جمع برای انتخاب یار بود



کوش کن پنذ ای پسر روز بهر دنیا غم مخور

غم مخور  
کسی هم بخند

کفمت چون در حدیثی گرتوانی داشت کوش (حافظ)

### دلیل ازدواج

دودختر دم بخت باهم درددل می کردند:

اولی: دارم مطمئن می شوم که هوشنگ واقعا می خواهد بامن ازدواج کند.

دومی: از کجا اینقدر اطمینان پیدا کردی؟

اولی: برای اینکه هوشنگ کم کم دارد از مادرم بدش می آید.

### شانس

- خیلی شانس آوردی که ترا بادوچرخه ام زیر گرفتم

- عجب! پدرم رادراوردی حالا میگی شانس آورده ام؟

- بله برای اینکه من راننده اتوبوس هستم و امروز روز بیکاری من بود.

### نیانیا شوخی کردم

مردی سر قبر زنش نشسته بود و می گفت:

- زن عزیزم برای چه رفتی؟ زندگی بعداز تو برای من

دشوواراست. نه میل لباس پوشیدن و غذا خوردن و کارکردن دارم نه میل به زندگی. از شدت اندوه

نبودنت روز بروز لاغرتر می شوم باورکن بزودی دق خواهیم کرد

دراین موقع یک موش صحرائی که مشغول بیرون آمدن از سوراخ

روی قبر بیرون می آمد حرکت خفیفی به خاک داد. مرد خیال

کرد از التماس اومتاثر شده و خیال بر گشت دارد ناگهان پایش را

روی نقطه ای که تکان می خورد فشارداد و گفت:

- زن عزیزم نیا نیا! شوخی کردم.

### درمطب دکتر

بیماری پس از یک هفته مجددا به پزشک خود مراجعه کرد. پزشک

ازاین که حال بیمار بهبود نیافته تعجب کرد وازاو پرسید دوائی را که برایت نوشتم خوردی؟

- خیر

- چرا؟ مگر به نسخه های من اطمینان نداری؟

- اختیاردارید آقای دکتر

- پس چرا دوائت را نخوردی؟

آخر روی شیشه دوا نوشته بود «همیشه درشیشه را محکم بسته

نگهدارید.»

### انگشت عوضی

اززنی پرسیدند چرا انگشتت عروسی ات توی انگشت عوضیه؟

جواب داد:

- برای اینکه بایک مرد عوضی ازدواج کردم.

بعداز دوروز خواهر ربکا به پطرس گفت:

- دیروز یک آقائی منو ماج کرد گناه کردم؟

پطرس گفت این دفعه هم گناهتو می بخشم دیگه ازاین کارها نکن.

اما باید دوروز دیگه هم صبر کنی بعداز دوروز خواهر ربکا به پطرس

گفت:

- دیروز یه آقائی بغلم خوابید. آپارتمان منو تو بهشت به یکی

دیگه بدین.

اومدی یا عید خوردنی؟ حسین آقا: هر سه تاش

صاحب خونه: سومیش دیگه چیه؟ حسین آقا: عیدی گرفتن



### خوردن

مردی خسته و گرسنه به خونه اش آمد و شروع به خوردن کرد

بعدبا عصبانیت مشت به شکمش کوبیدوگفت:

- آخه چقدر من کار کنم و تو بخوری؟

شکمش به او گفت:

- پس دوست داری من کار کنم تو بخوری؟

### خواهر ربکا در بهشت

خواهر روحانی ربکا از دنیا رفت. توان دنیا پطرس مقدس به او

گفت:

- آپارتمان تو توی بهشت حاضر نیست باید دوروز صبر کنی. بعداز

دوروز خواهر ربکا به پطرس گفت:

- دیروز من یه سیگار کشیدم. پطرس باو گفت:

- عیبی نداره این دفعه گناهتو می بخشم اما باید دوروز بیشتر برای آپارتمان صبر کنی



### پیام نوروزی با شعر نیم بند

خوش برقصد روز نو بر کامتان شعرو شادی و شراب برجامتان

خنده شیرین و اشک شوق و عشق آورد این نو بهار بر بامتان



## بهار شادشورا فکن



بهار شاد و شورافکن، زقله ها به زیر آمد  
هنوز عشق جان دارد، مگو مگو که دیر آمد  
دوزلف عطر بیزش گل، نگین سینه ریزش گل  
سریر خفت و خیزش گل بین چه دلپذیر آمد  
ز کار عشق پیوسته، رمیده بودم و خسته  
که ناگه و ندانسته، رخ تو در ضمیر آمد  
تویی تمشک پر خارم، که میوه داد و آزارم  
چه شکر و شکوه بگزارم؟ کزین دوناگزیر آمد  
ز عشق می گنم پروا، که بی توان و بی یارا  
ز پا افتاده است اما، بهار دلپذیر آمد  
هنوز عشق جان دارد، بهار اگر توان دارد  
به معجزش جوان دلرد، به سال اگر چه پیر آمد

### ترانه خلعتبری

## بر قلب ما شکوه شکفتن

نوروز این شکوه شکفتن خجسته باد  
این یادگار شوکت میهن خجسته باد  
جان می دهد به شاخه خشک خزانیم  
بر جان خسته زندگی تن خجسته باد  
خورشید باطلوع طلایی دمیده است  
بر این دیار، طالع روشن خجسته باد  
از جان من ترانه امید بردمید  
آغاز این دمیدن بر من خجسته باد  
هر دل که سخت بود ز صیقل جلا گرفت  
آینه وش درخشش آهن خجسته باد  
اسفند مزده داد که نوروز می رسد  
ای دوست رفتن دی وبهمن خجسته باد  
یخ آب شد، بنفشه نوید بهار داد  
بر قلب ما شکوه شکفتن، خجسته باد



## در پرند نیسی شمر و غزل

### بدری ترویج

## عید و بهار

هر عید بهار با فسون می آید  
امسال زبس لاله فتادست به خاک  
از خاک سیه لاله برون می آید  
از سینه دشت بوی خون می آید  
تا چند چولاله خون دلها خوردن  
ای دوست زفته های این دور زمان  
از داغ جوانان وطن افسردن  
تنها به خدا پناه باید بردن  
از رنج زمانه بی قراریم همه  
با آنهمه افتخار و فرهنگ کهن  
آسیمه سریم و خواروزاریم همه  
بازیچه ی دست روزگاریم همه



### الف - پویا

## بهار

بهار آمد بهار شادمانه  
طپش های دل مانند ترشد  
ره آوردش گل و برگ و جوانه  
به یاد رنگ و بوی آشیانه  
دوباره چشمه از کهسار جوشید  
به دلها عشق دیگر بار جوشید  
بهار آمد گل از گلزار جوشید  
نسیم صبح عطر سنبلی آورد  
که در هجر بهاری سوگواریم  
براهش همچنان چشم انتظاریم  
بهار آمد ولی ما بی بهاریم  
بهار کوچک آزادی ما



## نجوای شراب



ای یگانه  
بازهم بهار آمده است  
مرا بنوش عاشقانه  
من چکیده ام زمهر خوشه  
در وجود من نهان شده ست گریه  
گریه، های های

نمی کنم نهان ز تو  
مرا غمی است  
ببر خبر بدو  
بدو که جان من از او گرفته پای  
بگو به تاک  
هنوز از خیال او پر م  
تمام خوشه های هستیم که خون شده ست  
مست اوست

بگو بدان زمن کشیده دست  
که من هنوز عاشقم  
که مانده ام بدان سبک سری، به عاشقی  
سخت پا بجای

## سودای بهار



باز بهار می رسد مژده یار می دهد  
حشمت تازه ای به این کهنه دیار می دهد  
جامه سبزه بر تن گلبن خشک می کند  
جان دوباره ای هوا برگل و خار می دهد  
شاخه خشک، مشک بن شرب<sup>(۱)</sup> طلبه بر کشد  
بر قدم بهار و گل زر به نثار می دهد  
خون زمین به شاخ رز جوشد و تاک سر کشد  
و عده کام می کشان بر سر دار می دهد  
خفته به ناز گلبنی در شب سرد دی کنون  
چشم گشوده سر به سودای بهار می دهد  
گیسوی زرفشان به جو ریزد و عشوه ها کند  
جوی به بوسه یاس را ره به کنار می دهد.

(۱) - کتان زربفت مصری

## میلاد باران



وقتی که ابرهای سترون  
لب های خشک برگ درختان را  
در شعله بار صاعقه می سوخت  
من می گریستم  
از درد لحظه های شب آلود  
می سوخت روح هستی غمناکم  
می خواندم سرود شب انگیزی:  
« امشب امید زندگی ام نیست »  
« امشب امید زندگی ام نیست »

ناگه یک پرنده عاشق  
از سر زمین سبز بهاران  
بر من پیام داد  
میلاد عاشقانه باران را  
آن پیک راستین بهاران را

ای پیک عاشقان!  
گلبوسه های شوق نثارت  
جانم فدای رنگ بهارت

## عید



این روزها  
آن قدر خالی از توام  
که تنها جسم سرد ساعت  
زندگی را زنگ می زند  
این روزها  
به خیابان می روم  
و هیجان عید را  
در بغل های پر مردم نفس می کشم  
و در شیشه مغازه ها  
تنهایی خود را  
بر لباس های نو و رنگارنگ  
نگاه می کنم

نمی دانی این روزها، خیابان پهلوی چه غوغائیت  
و گنجشکها، بالای درخت،  
زندگی را با چه اشتیایی توک می زنند...  
از زندگی و گنجشک ها پر می شوم  
و عید را در دستهای خالی  
به خانه می برم...



## کشاکش خوارزمشاهیان و مغول (ایلخانی) در تحول فرهنگ، تمدن و زبان فارسی

### چکیده:

خوارزمشاهیان (۴۶۹-۶۲۸ ه.ق) که سومین سلسله تُرک حاکم بر ایران بودند؛ با شکست سلجوقیان به حکومت رسیدند. آن‌ها نخست خود دست نشانده سلجوقیان در قسمت خوارزم بودند که بر اثر شورش انوشتکین به حکومت مستقل رسیدند. پیوند این سلسله با حکومت مغول از آن جا سرچشمه می‌گیرد که چنگیز خان در اندیشه بازکردن راه بازرگانی میان قلمرو خوارزمشاهیان و چین بود. او در ابتدا، نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه ادب و احترام را رعایت می‌کرد ولی این پادشاه با تدابیر خصمانه خود موجب غضب خان مغول و هجوم او به ممالک اسلامی شد. حمله مغول در پی قتل ۴۵۰ بازرگان مغولی در شهر اترار آغاز شد. شروع نخستین لشکرکشی در ۶۱۶ قمری و به فرماندهی چنگیز خان بود. سلطان محمد از جوجی پسر چنگیز شکست خورد. پس از مرگ او جلال‌الدین جانسین شد و در دومین حمله مغول توسط او کتای قاآن که قدرت جلال‌الدین به پایان رسید؛ مغول توانست مناطق تحت حکومت (توس، نیشابور، دامغان، ری، قم، قزوین، همدان، مراغه و اردبیل) را به زیر پرچم خود در آورد. سومین لشکری را هلاکوخان انجام داد که این لشکرکشی به حکومت خداوندان الموت (اسماعیلیه) و عباسیان - بعد پنج قرن حکومت - خاتمه داد. در این کشمکش‌ها فرهنگ و ادبیات و زبان تحولات گوناگونی را تجربه کرد که در متن اصلی به آن خواهیم پرداخت.

### مقدمه

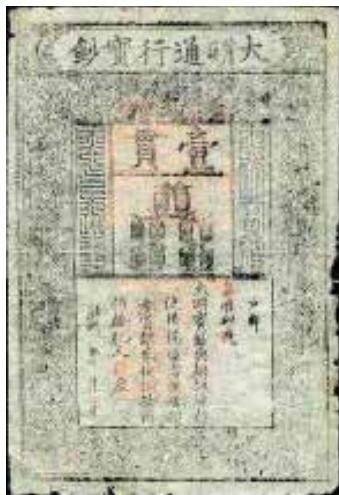
قلمروی حکومت خوارزمشاهیان را چنین می‌نویسند: «ماورالنهر و خراسان بزرگ، سه سرزمین جدا از هم بوده اند ولی بعضی از منابع جغرافیایی اسلامی، این سه سرزمین و بخشی دیگر، خراسان و خوارزم را یکی دانسته اند» (خلعتبری، شرقی،

۱۳۹۳: ۵). قبل از این حکومت در جای جای ایران حکومت‌های نیمه مستقل و محلی بودند که در فرهنگ و ادب چندان تأثیر به‌سزایی نداشتند که می‌توان به غوریان یا آل شَنَسَب (قلمرو= از گرگان تا لاهور. دین= مذهب کرامیه)، قراختاییان (قلمرو= قسمتی از آسیای میانه. دین= مسیحیت و بودایی)، قراختانیان یا آل افراسیاب (قلمرو= از قزاقستان کنونی تا کوه‌های تیان‌شان. دین= تنگری و بودایی و اسلام)، ایلدگزیان یا اتابکان آذربایجان (قلمرو= آذربایجان. دین= اسلام)، احمدیلیان یا اتابکان مراغه (قلمرو= مراغه. دین= اسلام)، باوندیان (از طولانی‌ترین حکومت‌های ایرانی تبار در منطقه تبرستان بودند. دین زرتشتی و اسلام بود)، اشاره کرد.

«یاسا» که قانون مدون مغولان بود؛ توسط اوگتای و جغتای نوشته شد. علت به‌وجود آمدن یاسا، تبدیل کردن آداب و عقاید مغول‌ها به نظام آیین حکومتی بود. افزون بر آن چنگیز از تجربیات شخصی خود هم در آن بهره‌گرفت. قانون یاسا در آن عصر با دین اسلام مغایرت فراوانی داشت. سبب آن بود که مغولان به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند و دین اسلام دینی اجتماعی بود.

دین رسمی خوارزمشاهیان، سُنی بود و زبان رایج در الهیات عربی، در گفتار فارسی و ترکی اوغوز، در دربار زبان ترکی قبیله‌ای بود. اولین اسکناس در ایران نیز در همین دوره توسط «گیخاتو خان مغول» به نام «چاو» در «چاوخانه تبریز» تولید شد. مردم که تمایلی به معامله با این پول نداشتند، آن را «چاو نامبارک» می‌نامیدند و گیخاتو خان مجبور شد به مدت کوتاهی فرمان چاپ آن را لغو کند.

لازم است در این جا به یک امر مهم اشاره کنیم. از آن جا که زبان ترکی زیر شاخه گسترده‌ای دارد برخی زبان آذری را نیز از زیر شاخه آن می‌دانند. قابل تأمل است که از



چاو نخستین اسکناس ایران

رهگذر زبان‌شناسی این دوگانگی را در حد یک متن کوتاه بررسی کنیم.

احمد کسروی در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان نمونه‌هایی از این زبان و پیوند آن را با زبان تاتی نشان داد. زبان‌شناسان با اشاره به وجود زبان‌های تاتی و هرزنی در چندین روستای آذربایجان شرقی، اردبیل، نمین، خلخال، عنبران، پيله رود و میناباد آن‌ها را از بقایای آن زبان باستانی می‌دانند. «آذری»، یکی از شاخه‌های زبان پهلوی است که پس از حمله عرب‌ها و هجوم اقوام ترک همچنان به زندگی خود ادامه داده‌است؛ ولی با پا گرفتن زبان ترکی در آن دیار، رفته‌رفته زبان «آذری» رو به سستی و نابودی نهاده‌است. گو این که هنوز در پاره‌ای از روستاها و بخش‌های آذربایجان نقشی و نشانی از آن باقی است.

تضعیف تدریجی آذری با رسوخ ترک‌زبانان به آذربایجان ایران شروع شد. نخستین ترک‌زبانان در زمان محمود غزنوی وارد منطقه شدند؛ ولی این در زمان سلجوقی بود که قبایل ترک شروع به مهاجرت گسترده به آذربایجان کرده و در آنجا سکنی گزیدند. جمعیت ترکی در دوره اتابکان ایلدگز آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲

هجری) همچنان رشد کرد، ولی اوج آن در دوره ایلخانان مغول بود که اکثریت سربازان شان ترک بودند و بدل ساختند. زد و خورد و ناآرامی پیوسته که به مدت ۱۵۰ سال بین افول ایلخانان و صعود صفویان در آذربایجان حکم فرما بود، باز موجب جذب عناصر نظامی ترک بیشتری به منطقه شد. در این دوره آذری در دوره ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو آذری با سرعتی بیشتر از قبل منقرض شد، تا جایی که صفویان که در اصل طایفه‌ای ایرانی زبان بودند ترکی‌سازی شدند و ترکی را به عنوان زبان بومی خود اختیار کردند (ENCYCLOPEDIA IRANICA).

خوارزمشاهیان بزرگ‌ترین شهر خود را ری قرار دادند و پایتخت آن‌ها گرگانج، سمرقند، غزنین و تبریز بوده‌است. از آن جا که دوره حکومت خوارزمشاهیان اغلب در پی جنگ و ستیز بود و مغول نیز بیش از ادبیات به نجوم علاقه مند بود؛ شاعران عراق عجم سبک نوینی را به کار گرفتند که به سبک «عراقی» موسوم بود. در این دوره واژگان عربی، مغولی و ترکی بسیاری وارد زبان فارسی شد و عرفان و نمادپردازی عصر گذشته هم چنان پا برجا بود.

از مختصات شعر سبک عراقی میتوان به این اشاره کرد: وفور لغات و اصطلاحات عربی؛ وفور ترکیب‌ات نو؛ حرکت زبان به سوی دشواری؛ ورود لغات ترکی؛ حفظ چهارچوب لغوی و نحوی و آوایی سبک خراسانی با این تفاوت که بسامد تغییر یافته؛ آوردن الف اشباع؛ بلند کردن مصوت کوتاه؛ مشدد کردن برخی واژگان؛ تغییر شکل کلمه [چون اغلب شاعران ترک زبان بودند برخی واژگان را هر طور که می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ نیلوفر= نیلوفر]؛ اشاهر به علوم نجوم و طب و فقه و تفسیر؛ اشاره به حدیث و آیه و مثل عربی؛ اشاره به مسائل کلامی

اشعری و معتزلی به ویژه رؤیت حق با چشم سر یا با چشم دل؛ طعنه به شاهنامه و مخالفت با تاریخ پیش از اسلام؛ اشاره به جزئیات بازی های نرد و شطرنج؛ تلمیحات مسیحی در سبک آذربایجانی [به ویژه در شعر خاقانی]؛ شکایت از ممدوح؛ اعتقاد به جبر؛ انتقادات اجتماعی؛ رایج شدن مثنوی و رباعی و مسمت و ترجیع بند؛ درون مایه عرفانی و عاشقانه سرایی و حبسیه اوج گرفت و حماسه سرایی نزول کرد؛ ردیف مشکل و دراز؛ اوج گیری غزل؛ رواج تجدید مطلع در قصیده؛ کاربرد وزن دوری؛ توجه صنایع بدیعی؛ تصرف در تصاویر شاعران گذشته و ... (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۷۷-۱۸۴).

افزون بر آن شاعران در غزل تخلص شاعری خود را نیز می آوردند.

در نثر نیز اغلب نویسندگان به صورت موزون و مسجع قلم می زدند. بالاتر از این به صورت ترکیبی نیز هنرآفرینی می کردند که نثر موزون مرسل و نثر موزون فنی بود. درون مایه همان موضوعات شعری بودند که اشاره کردیم.

به سبب آن که خوارزمشاهیان و ایلخانیان در یک دوره ادبی ظهور کردند؛ نویسندگان و ادیبان و دانشمندان را به صورت کلی بیان می کنیم.

### ادیبان و دانشمندان خوارزمشاهیان و ایلخانیان (مغول)

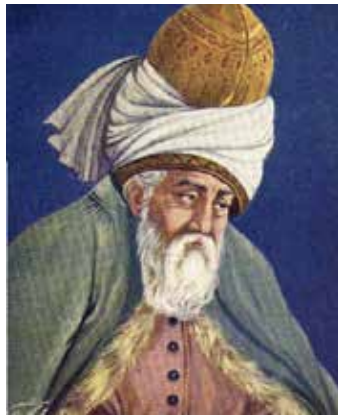
**-سعدی:** از برترین و شناخته شده ترین شاعران ایرانی است که بوستان و گلستان او در ادوار بعد تقلید کنندگان زیادی داشته است. افزون بر آن در ایران و سایر کشورها نیز کنگره های ادبی با اسم وی همه ساله برگزار می شود.

**-مولوی:** سخن در باره این شخصیت عرفانی و بزرگ در یک مقاله که هیچ بلکه در چندین کتاب نیز نمی گنجد. مختصراً عرض می کنیم که ایشان از بزرگان عرفان بودند که اثر مثنوی معنوی ایشان سراسر از این عرفان و عشق خبر می دهد. از سایر آثار ایشان «فیه ما فیه» و «دیوان کبیر شمس» است.

**-پور بهای جامی:** از شاعران گمنام عصر ایلخانی که «قصیده مغولیه» را سروده است. در اشعار او تکلف و قافیه سازی با واژگان دشوار و



خواجه نصیرالدین طوسی



مولوی

کاربرد واژگان مغولی و ترکی و شعر سرودن در بحر کامل دیده می شود (ایمانی، ۱۳۸۷: ۱۰).

**-شیخ محمود شبستری:** اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران مقارن ایام حیات شیخ محمود شبستری با آشفتگی ها و اضطراب های فراوانی همراه بوده است. این سال ها مصادف با حکومت مغولان در ایران بود. به سبب جامعیتی که شیخ شبستری در علوم معقول و منقول کسب کرده بود به زودی شهرت و مرجعیت یافته با مشاهیر عصر خود ارتباط برقرار نمود. او سفرهایی به شهرهای ایران و خارج از ایران کرده بود. چندی نیز در کرمان اقامت گزید و در آن جا بود که ازدواج نمود و اولاد و احفادش در آن سامان باقی ماندند و طایفه ای به نام «خواجهگان» را بنا نهادند. «گلشن راز» بهترین اثر منظوم عرفانی اوست.

**-عطار:** در بخش گذشته به ایشان اشاره کردیم. عطار در دوره مغول به دست مغولان به شهادت رسید.

**-زیدری نسوی:** وی منشی جلال الدین خوارزمشاه بود. ارزنده ترین اثر وی «نفته المصدور» است که «شیوه بیان به صورت نثر فنی و مصنوع است که کثرت ابضاح است» (زیدری نسوی، ۱۳۷۰: چهارده). وصف، هجو، غرابت الفاظ، مضامین فارسی و عربی، واژگان مغولی، استشهاد از شاعران گذشته در حد مصرع و بیت از دیگر خصوصیات آن است. این کتاب به بیان زیبایی اندوه و تاریکی عصر مغول را به تصویر کشیده است. از دیگر اثر زیدری می توان به «سیرت جلال الدین مینکبرنی» اشاره کرد. لازم می نماید که اشاره کنیم در

ادوار پیش و پس از ایشان نیز کتابی موسوم به «نفته المصدور» بوده است. در مقدمه «مرزبان نامه»، کتابی به همین نام را به «وزیر دانشمند سلجوقیان، شرف الدین انوشیروان خالد کاشی در گذشته ۵۳۲» (رواینی، ۱۳۷۳: ۱۴) نسبت داده است؛ و دیگری صائن الدین ترکه اصفهانی است که دو نفته المصدور دارد اولی را به «شاهرخ تیموری» و دومی را به «بایسنقر میرزا» نوشته است.

**-رشیدالدین فضل الله همدانی:** رشیدالدین در زمان چیرگی مغول (سلسله ایلخانان) زندگی می کرد. در زمان پادشاهی اباقخان، پزشک مخصوص او بود و در نزد او احترام و نفوذی به دست آورد. در زمان ارغون خان و کیخاتوخان نیز گام های پیشرفت را سپری کرد. اثر ماندگار او «جامع التواریخ» است. این کتاب به نثری ساده و روشن نوشته شده است ولی درعین حال حدود ۲۰ هزار واژه ترکی و مغولی در خود دارد. تعداد کلمه های عربی نیز در حد معمول زمان خود بوده است. این اثر در چند جلد است که بخش نخست یا جلد اول، چکیده ای از تاریخ تیره های مغول و ترک و تاریخ فرمانروایی چنگیزخان و جانشینان او و تاریخ اولوس هایی است که از امپراتوری مغول پراکنده شده بودند. همچنین به تاریخ خانان مغول در ایران تا مرگ غازان خان پرداخته است (ورهام، ۱۳۷۱: ۷۱).

**-خواجه نصیرالدین طوسی:** وی همه چیز دان و فیلسوف بزرگ بعد از اسلام است که رصد خانه مراغه را به دستور هلاکو ساخت. از آثار برجسته او تنسوخ نامه ایلخانی، زیچ ایلخانی، اخلاق ناصری است. «از

آنجا که وجود اسماعیلیان حاکمیت و قدرت سیاسی مغولان را به خطر می انداخت هلاکو خان در سال ۶۵۱ هق با اعزام لشکری به قهستان آنجا را فتح کرد. حاکم قلعه پس از مشورت با خواجه نصیر، علاوه بر تسلیم کامل قلعه، از مغولان اطاعت کرد و چندی پس از آن در سال ۶۵۶ هق تاج و تخت اسماعیلیان در ایران برچیده شد و بدین سان خواجه نصیر بزرگترین گام را در جلوگیری از جنگ و خونریزی و قتل عام مردم برداشته. از این رو نزد خان مغول احترام و موقعیت ویژه ای یافت» (مدرسی، ۱۳۸۰: ۵۰).

**-علامه حلی:** در زمان حضور علامه حلی در «حله» کشور ایران در آتش بیداد دودمان چنگیزخان مغول می سوخت. وی هنگام حمله مغولان به بغداد و سقوط عباسیان، حدود ده سال داشت. دوران زعامت و مرجعیت وی مصادف با پادشاهی اولجایتو، یکی از سرداران مغول و پادشاه هشتم از هلاکوتیان در ایران بود. والجاتو، وقتی از مقام و منزلت علمی علامه در حله آگاه شد، او را به سلطانیه زنجان، مرکز حکومت خود دعوت کرد. اولجایتو که از بت پرستی به اسلام گرویده و نام محمد خدابنده بر خود نهاده بود و به سبب نفوذ علمای اهل سنت در دربار، از مذهب حنفی و سپس از شافعی پیروی می کرد، ولی این بار با حضور علامه حلی در سلطانیه، به شدت تحت تأثیر شخصیت علمی و عظمت اخلاقی او قرار گرفت. به خصوص وقتی سردار مغول جلسات علمی با حضور علامه و جمعی از علمای اهل سنت از جمله خواجه نظام الدین عبدالملک مراغه ای ترتیب داد و آن جا با غلبه علمی علامه بر آنها، فضایل، مناقب و حقانیت اهل بیت (ع) بیش از پیش بر سلطان مبرهن شد، آن گاه به مذهب تشیع روی آورد و شیعه دوازده امامی شد. (khabaronline.ir) علاوه بر

اوجایتو، غازان خان نیز به دین اسلام گروید.

**-سید بن طاووس:** سید ابن طاووس از عالمان شیعه در قرن هفتم هجری، صاحب کتاب لُهوف (مقتل امام حسین (ع)) است. بنا به گزارشی وقتی هلاکو بغداد را تصرف نمود بقیه درصفحه ۴۷

# ریشه ملیت باعث اتحاد ملی می شود



خارجی انتخاب می شود. نه با رأی مردم. راه دیگر توسل به احزاب واقعی است. متأسفانه احزاب امروز ما خود باعث تفرقه مردم هستند. قبلاً هم گفته ام که اگر ملت را مانند یک درخت فرض کنیم تمامی رشد و نمو شاخه و برگ و گل و میوه درخت از ریشه است. پس لازم است که ما ریشه ملیت را پیدا کنیم و آن را تقویت کنیم. ریشه ملیت چند شاخه دارد که شمار آنها به ۱۲ می رسد. باورداشتن به این ریشه ملیت اعتقاد و اتحاد ملی را باعث می شود. با اتحاد ملی می توان رئیس مملکت را متفقاً برگزید. این روزها با رویدادهایی که در مملکت شاهد آنها هستیم، قدرت گیری بانوان مملکت رادریستم زندگی می بینیم.

حدود ۴۳ سال است که بدنبال پاسخ این پرسش هستیم که: چرا به این وضع ناگوار افتادیم؟ باید دانست که هراتفاقی یک علت دارد و تعداد زیادی معلول و بیشتر مردم ما بدنبال معلول ها هستند نه علت. و می بینیم معلولها هر روزی به رنگی و وضعیتی خاص خودنمایی می کنند. معلول، سیستم بدی است که بر کشور حاکم است. برای ازبین بردن این سیستم دو عامل لازم است:

۱- نیروی جوانی  
۲- پی بردن به مشکلات آن سیستم کثیف و بد و نادرست. شاهان پهلوی سیستم قاجارها را تغییر دادند. وقتی بادقت به اوضاع زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنگریم می بینیم این دو عامل را امروز ما هم در اختیار داریم. روزی که کشور ما به این بلا دچار شد جمعیت ایران ۳۶ میلیون نفر بود و حالا نزدیک به ۸۶ میلیون نفر هستیم. بنابراین پس از آن زلزله سیاسی ۵۰ میلیون جوان زیر ۴۰ سال داریم. و از نظر آگاهی به وضع بد و فساد موجود دیگر کسی نیست که آگاه نباشد. پس هم تغییر لازم است و هم نیروی لازم را داریم. تنها چیزی که کم داریم این است که بدانیم چگونه باید عمل کنیم. راه درست انتخابات است. اما ملت نمی تواند انتخاب حقیقی را داشته باشد چرا که انتخاب شونده با صرف پول و کمک از صاحبان زرزور و حتی دولتهای



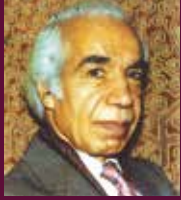
شعرگونه ای از زبان شاهنشاه بفکر می رسد و آن را زمزمه می کنم: بین چه ها کردی پس از من خانه را دادی به دشمن هر کجا رفتی به غربت شد نصیبت هتک حرمت هر کجادی شنیدی جیغ و فریادی شنیدی هم در آن وقت شنیدن یادمن کن یادمن کن حال اگر گشتی پشیمان زد به قلبت نورایمان کن تلاش از بهر ایران کن تلاش از بهر ایران امیدوارم همه به ایران فکر کنید و نشان بدهید که چگونه راهی را باید برای رسیدن به آزادی بپیمائید. اگر فرصتی باشد در آینده این راه کار را با هم بررسی خواهیم کرد.

چنین موجودیایی را بنام زن آفریده است تا زندگی دوام پیدا کند و لذت بخش باشد. تا آنجا که من بعنوان یک سرباز قدیمی راه همبستگی ملی را می دانم برای راهنمایی آن ۵۰ میلیون نفر جوان مملکت بازگو می کنم: آنچه بنظر این سرباز میرسد این است که این ۵۰ میلیون جوان زیر ۴۰ سال لازم است تا افق روشنی را ببینند تا به آن روی بیاورند. ولی متأسفانه هر چه می بینند بیشتر افراد قدیمی هستند که هر کدام برای خودشان یک وسیله سرگرمی در همان حدود معلول ها پیدا کرده اند و دیگر هیچ. ما که در گذشته طلایی ایران شغل و کاری داشتیم وجداناً لازم است همانطور که شاهنشاه فرمودند: به ایران فکر کنیم. گاهی که به این فکر فرو می روم



# محمد علی بیگ

## نقاش مبتکر و ورزیده دوران نادرشاهی



نامیده شده و معرف جلال ونمود مبارزات فاتحانه وارائه مردانگی های سربازان ایرانی بوده و در زمان حیات نادرشاه به رشته نقاشی درآمده ونمی تواند اثر هنرمند دیگری، غیر از محمدعلی بیگ نقاشباشی درباری باشد.

به ظن قوی می شود حدس زد که این هنرمند در سفرو حضر ملازم وهم رکاب نادری بوده وجمله قضایای تاریخی ونیش ونوش های آن دوران را به رأی العین دیده وبا عمق ضمیر ودید کنجکاوانه، برداشت هنری کرده ودر نوع خود شاهکار آفریده است. ولی یکی از آثار ممتاز محمدعلی بیگ که استادانه نقاشی نموده تصویر ونوس است که در رختخواب دراز کشیده و فرشته ای بالدار که کمان به دست گرفته و Eros نام دارد در کنار وی به حراست قرار گرفته است.

ساتیر که به منزله شیطان محیلی است وپاهایش بسان اسبها سم داراست پرده پوشش ونوس را کنار زده و چشم چرانی می کند. خرقه پوشان ریایی آن زمان این تصویر زیبارا صور قبیحه تفسیر نموده اند.

بیگ نقاشباشی نسبت داده ایم، بدین عبارت است که نفیس ترین نسخه ای که بنام تاریخ جهانگشای

هربلبلی در گلشنی ماود یاریار خود بلبل زگل نالان ومن نالان زگلر خسار خود بدین ترتیب معلوم می گردد این



نادرشاه در میدان جنگ

محمدعلی بیگ ، نقاش باشی دوران نادرشاهی و تربیت یافته خاندان پرهیزی است که اجداد وی از زمان صفویه تا دوران حیات نقاش به تصویر نقوش اشتغال داشته و حرفه خانوادگی آنها بشمار می آمده است.

این استاد در مجلس آرائی وارائه مناظر جنگی، قوی دست و پرابتکار بود و در خلق تصویر جانوران وشبیه پردازی از استادان بشمار می آمد.

محمدعلی بیگ اصولاً آب رنگ کار می کرد و آثار رنگ وروغنی از وی دیده نشده است. به عقیده نگارنده آبرنگ برای صورت سازی واندام لخت مشکل تراز رنگ وروغن است. محمدعلی بیگ در رشته آبرنگ مهارت کامل داشت. لطفعلی بیگ ادیبیکدلی که از یاران نزدیک وجلیس وهم نشین نقاش بوده، احوال کامل استاد رادر کتاب آتشکده آذر خود بیان داشته که مارا از تشریح وتوضیح بیشتر احوال نقاش بی نیاز می کند:

« اسمش علی- محمدعلی بیگ خلف ابدال بیگ نقاش باشی است. جد ایشان علیقلی بیگ فرنگی است(آرنارت) و در فن نقاشی مانی ثانی بوده و در دولت سلاطین صفویه به شرف اسلام مشرف ومشغول خدمت سلطانی می شود وخود نیز در اصفهان نشو ونما یافته و در عهد شاه طهماسب ثانی صفوی و در زمان سلطنت نادرشاهی نقاش باشی و آخر الامر ضعف باصره بهم رسانیده و درمازندران در سنه ۱۱۷۲ بدرود عالم فانی کرده به اکثر کمالات صوری ومعنوی آراسته خصوص در فن تصویر یگانه آفاق بود و در میان فقیر(لطفعلی بیگ آذر بیگدلی) وایشان کمال رفاقت وخصوصیت بود. غرض شعر را می فهمید و بدقایق شعری خوب می رسید. گاهی شعری نیز موزون می گفت. چون تخلص نداشت به اسم علی نوشته شد. این مطلع وقطعه بیادگار از وی ثبت شد:

هنرمند نوه علیقلی حیا دار وفرزند ابدال بیگ نقاش باشی است که در زمان شاه طهماسب صفوی ونادرشاه افشار به لقب نقاشباشی مفتخر گشته و در زمان خود مشهور بوده است.

برخی از هنرشناسان، این استاد را معلم استاد علی اشرف، شاگرد محمدعلی بیگ دانسته و انتخاب سجع مذکور، همانا یادآوری این امتیاز است که بعد از محمدعلی بیگ، استاد علی اشرف در جای وی قرار گرفته و از شاگردان وی بحساب می آمده است.

از آثار رقم دار این هنرمند که لقب نقاش باشی بودن خود را درج نموده تصویر مرد جوانی به آبرنگ است که شاهین بدست گرفته و ایستاده است. این اثر ارزنده که در یکی از مرقعات کتابخانه سلطنتی ایران جلب نظر می کند ورقم دارد» محمدعلی بیگ نقاشباشی». علت اینکه این آثار را به محمدعلی



ساتیر که بمنزله شیطان محیلی است وپاهایش بسان اسبها سم داراست پرده پوشش ونوس را کنار زده و چشم چرانی می کند.



تخم مرغی رفته بود اینترنترو تا مگر کوکو شود یا نیمرو  
تخم مرغی بود با شور و امید خواست تا مرغانه ای باشد مفید فرم استخدام را پر کرده بود عکس هم همراه خود آورده بود  
توی مطبخ از برای شرح حال پشت هم کردند هی از او سوال - کیستی تو، از کدامین شانه ای؟ - بوده ای قبلاً در آشپزخانه ای؟ - کی ز پشت تخم مرغ افتادی برون؟ - توی ماهیتابه بودی تاکنون؟ - تجربه داری و فرزی در عمل - جای دیگر کار کردی فی المثل؟ - داغ گشتی توی روغن یا کره؟ - حل شدی در شنبليله يا تره؟ - با نمک لفلل بهم خوردی دقیق؟ - خوب کف کردی شدی کلا رقیق؟ - پشت و رویت سرخ شد روی اجاق؟ - باد کردی از فشار احتراق؟  
تخم مرغ این حرف ها را که شنید روی وحشت زرده اش هم شد سفید:  
- گر رزومه داری و سی.وی، بیار - ورنه بیخود آمدی دنبال کار - گر نداری توی کارت سابقه - ردّ ردّی گرچه باشی نایغه  
گفت لرزان تخم مرغ بینوا نیست قانون شما بر من روا خوب من تازه ز مرغ افتاده ام صفر کیلومترم و آماده ام هر کسی کرده ز یک جایی شروع میکند خورشیدش از یکجا طلوع گر نه در جایی خودم را جا کنم تجربه پس از کجا پیدا کنم؟  
اینکه هر چه سابقه داری بیار ظلم باشد بر جوان تازه کار گفت «شف» با او که - زر زر کافیه - بیش از این هم ماندنت علافیه

- تخم مرغ هم اینقدر پر مدعا - دست به نقش را ببین بهر خدا!!  
- تجربه اول برو پیدا بکن - بعد فکر پخت و پز با ما بکن  
تخم مرغ بینوا با قلب خون آمد از آن آشپزخانه برون رفت غمگین، صاف پیش مادرش تا که گرما گیرد از بال و پرش  
گفت: مادر جان مرا هم جوجه کن جزو باند جوجه های کوچه کن مرغ مادر گفت که: - دیر آمدی - پس چرا طفلم به تأخیر آمدی؟  
- من به تو گفتم بگیر اینجا قرار - تو خودت عازم شدی دنبال کار - مهلت جوجه شدن شد منقضی - پس چه شد کو کوبزی، نیمروپزی؟  
- گفته بودی میروی دنبال کار - روی پای خویش هستی استوار گفته بودی کار پیدا میکنی خویش را در مطبخی جا میکنی  
تخم مرغ اشکش در آمد پیش مام ماجرا را گفت از بهرش تمام گفت در نیمروپزی گشتم کنف چونکه از من تجربه میخواست شف  
گفتم آقا نیست این شیوه درست بهر من این اولین شغل است و پست یاد میگیرم در اینجا فوت و فن نیست این رفتارها تن حق من  
لیک آنها تجربه میخواستند رد نمودند و روانم کاستند  
آشپزباشی مرا «ریجکت» کرد بر سر من ریخت سطل آب سرد موعده جوجه شدن هم که گذشت  
آه مادر بچه ات بیچاره گشت! من از آنجا رانده، زینجا مانده ام فاتحه بر هستی خود خوانده ام رفت فرصت های عالی از کفم حال دیگر کاملاً بی مصرفم

## با آرزوهای خوب برای سازندگان و خوانندگان مجله عزیز «آزادی» در سال نو هادی خرسندی



«نوروز بدعت است. علف از توی زمین در میاد برای من که عید نیست. برای گاو و خر عید است! نوروز خلاف اسلام است و عید زرتشتی هاست. دین ما، عید غدیر، فطر قربان و مبعث را عید می داند.»  
این متن را از روی ویدئوی یک آخوند پیاده کردم. در این چهار دهه منحوس، «عید قربان» بیش از باقی اعیاد مذهبی از سوی آخوندها نامزد جانشینی نوروز شده. این سروده خطاب به یک یک آنان.

### عید قربان بجای عید نوروز!

به جای عید نوروز، عید قربان!

چه خوش گفتی، بکن اجرائی آن را  
بگش یک گوسفند و احتراماً  
خبر کن حضرت صاحبزمان را  
بپیچان روده را دور سر خویش  
بدین عمامه روشن کن روان را  
دکور کن در میان هفت-سین ات  
به جای سبزه، سیراب شیردان را  
به گلدان، جای سنبل، پاچه بگذار  
ز بویش تازه کن اعماق جان را  
ز ادراش گلاب تازه برگیر  
بچش قدری و پرکن استکان را  
به جای نُقل، وقت سالتحویل  
بکن با پشکلی، شیرین دهان را  
به جای تخم مرغ رنگی آنوقت  
بفرما رنگ کن این دنبلان را

پس در این دنیا به چه چیزی خوشم؟  
میروم الان خودم را میکشم!  
گفت مادر: طفلم قدقدقا  
چند مدت صبر کن بهر خدا  
تا بهاران صبر کن ای نازنین  
شغل پیدا میکنی، حالا ببین  
گرچه اکنون فرصت سر آمده  
تو نگو دنیا به آخر آمده  
تخم مرغ آنجا به حال انتظار  
ماند تا از ره بیاید نوبهار  
عیدنوروز، عید پاک آمد ز راه  
روی هر میزی بساطی دلخواه  
شربت و شیرینی و قند و نبات  
تخم مرغ رنگ کرده در بساط  
روی میز خانه بانو بهار  
یک سبد مرغانه خوش نقش و نگار  
تخم مرغ ما نشست آن میان  
میفرشد فخر بر اطرافیان  
گشته آنجا صاحب پست و مقام  
دوره سرگشتگی هایش تمام  
از همه خوشرنگ تر، خندان و شاد

حرف های مادرش آید به یاد:  
بهر هر کس در جهان، قدقدقا  
هست یک جا و مکان، قدقدقا  
نیست بی مصرف کسی، قدقدقا  
هست امکان ها بسی، قدقدقا  
هر کسی باید بیاید جای خود  
تا نهد جای مناسب پای خود  
پس نیازد خویش را، قدقدقا  
رد کند تشویش را، قدقدقا.  
تخم مرغ ما از این یادآوری  
شادمان لم داد آنجا یکوری  
گفت گر مطبخ به من میداد کار  
در کجا بودم کنون ای روزگار؟  
گر موفق بود آن اینترنترو  
فوقش املت میشدم یا نیمرو  
گشته بودم جوجه گر روی حساب  
ای بسا که میشدم جوجه کباب!  
پس چه بهتر که بد آوردم زیاد  
حال راضی هستم و ممنون و شاد  
تخم مرغم، بیضی ام، شکل زمین  
پس غم دنیا به تخم ام بعد از این!  
هادی. لندن

## در عزای کشوردارا و خاک مازیار



جای آن دارد که ریزد خون ز چشم روزگار  
 در عزای کشوردارا و خاک مازیار  
 میهن بر زمین و خاک بر مک و ملک قباد  
 کشور آذر گشسب و سرزمین شهریار  
 پایگاه پاکدینان، مأمن آزادگان  
 سرزمین رستم و جولانگه اسفندیار  
 مسکن ابن مقفع، جایگاه بوعلی  
 پرورشگاه سنایی، معرفت را بود و تار  
 مهد بو مسلم، که از شمشیر واز تدبیر او  
 در کف عباسیان آمد زمام اختیار  
 پیشه ی یعقوبلیث، آن شیر میدان های جنگ  
 آنکه نامش هست تا پایان عالم استوار  
 زادگاه سربداران کز پی کسب شرف  
 از وطن کردند اقوام مغول را تار و مار  
 یارب این ایران من با آنهمه فر و شکوه  
 یارب این ایران من با آنهمه عز و وقار  
 اینچنین پر بسته و دلخسته و زار و نژند  
 اینچنین افسرده و پژمرده و زار و نزار  
 ای زبانه لال، گرد نام فردوسی خفیف  
 ای دو چشم کور، کافتد نام حافظ ز اعتبار  
 شاه دزدی رفت و در دنبالش آمد گنددزد  
 تاج داری رفت و آمد در پی اش عمامه دار  
 چکمه پوشی رفت و آمد بعد از آن نعلین پوش  
 شهسواری رفت و آمد در پی او خر سوار  
 هر طرف دستار می بینی رسن اندر رسن  
 هر طرف عمامه ها یابی قطار اندر قطار  
 اشکم این لا شخورها کی بود سیری پذیر  
 کی بود در کار این دستار بندان بند و بار  
 در لباس دین ولی این عده دنیا پرست  
 در پی تاراج ملت بدتر از قوم تتار  
 بهر تقسیم غنائم با هم اندر کشمکش  
 بهر توزیع مناصب با هم اندر گیر و دار  
 نغمه ی واه محتنا گردیده از هر سو بلند  
 بانگ و او یلابه گوش آید زهر شهر و دیار  
 تیر باران های دائم بر خلاف حکم شرع  
 کشت و کشتار مداوم عکس امر کردگار  
 ابلهی بر ملک خوزستان زند دیوانه وش  
 احمقی در خاک کردستان کشد دیوانه وار  
 اینهمه آدمکشی با نام اسلام ای دریغ  
 اینهمه غارتگری با نام اسلام ای هوار  
 نیستند ایرانی اینها از عرب هم بدترند  
 چون عرب را باشد از فرهنگ ایران افتخار  
 دوستی هاشان بود با خصم ایرانی عیان  
 دشمنی هاشان بود با خلق ایران آشکار  
 فریزدانی خرد بر فر قشان مانند پتک  
 پرچم ایران رود در چشمشان مانند خار

گشته بوعمار و بوهانی و صدها گندو بو  
 جانشین بویه و سیبویه و آل زیار  
 ارزش ریش این زمان درد دیده بیرون از حساب  
 قیمت پشم این زمان درد دیده بیرون از شمار  
**بینم آن روزی که آید نوبت ملا کشی  
 می کند آخوند بی نعلین از هر سو فرار**  
 ابلهان را محفل است این یا بود دار الشیوخ؟  
 خبرگان را مجلس است این یا بود بیت الحمار؟  
 کسب قدرت می کنند ما برای نفس خویش  
 وضع قانون می کنند اما برای انحصار  
 کی وطن در چنگ این خود کامکان یا بدسکون  
 کی وطن در دست این نایخردان گیرد قرار  
 ای که هستی در دیار ما حقیقت راستون!  
 ای که هستی تو در این کشور شریعت را مدار!  
 ملت ایران ما چون گوش بر فرمان توست  
 خلق آذربایجان چون با شدت فرمانگزار  
 دشمنان خلق ایران را ز دور هم بران!  
 دوستان ملک ایران را به گرد هم بیار!  
 نیست باکی گر که جانم را بگیر ندان خسان  
 نیست پروایی شود گر پیکرم بالای دار  
 زانکه من جز نام ایرانی نمی یارم به لب  
 زانکه من جز بهر ایرانی نمی گویم شعار

شهریار

## در هوای نور

ما در هوای نور به ظلمت بتاختیم  
 آب ممت بر سر افسانه یافتیم!  
 مارا چه بود و درد کجا بود کاین چنین  
 هستی خویش در ره بیگانه باختیم؟  
 اعجاز مسخ بین که به سد شوق و التهاب  
 بهر فنای خویش چه آسان شتافتیم!  
 باتار و پودکین و عناد و گمان و وهم  
 در کارگاه جهل، آراجیف یافتیم!  
 ما خواستار جامه ی زربفت بوده ایم  
 با انقلاب، جامه زپشمینه ساختیم  
 سودای انتقام فرو بست چشم عقل  
 ایمان و ملک بر سر این ره گذاشتیم  
 یا للعجب که با همه ی ضعف در غنا  
 ساز فنای خویش چه نیکو نخواستیم؟  
 آوخ چه دیر شیخ فسونکار مست را  
 از چهره بر فتاد نقاب و شناختیم!  
 شرم آوریم زانکه دل مام پیر را  
 زان شعله های سرکش بیجا گذاختیم  
 از عمق سوز دل چه حکایت کندرها  
 کاخوند سفله را به امارت گماشتیم!

ک- هومان

## زن، زندگی، آزادی

در گرگ و میش صبح  
 وقتی که بچه هایم در خواب نازند  
 از خواب بر می خیزم:  
 کارهای سخت خانه برهم انباشته  
 بعد از پختن غذا  
 سراغ کارهای دیگر خواهیم رفت  
 شاخه های برنج را کنار خواهیم زد  
 و با غذای شوهرم در دست  
 رهسپار جایی هستیم که او  
 در مزرعه جان می کند  
 در حالی که شوهرم غذایش را می خورد  
 با کمر خمیده،  
 به کمک او می شتابم

و هیچ بسختی این کار نمی اندیشم  
 بخاطر یک لقمه نان  
 در گرگ و میش شب  
 که به خانه باز می گردم:  
 باز هم کار جانفرسای خانه  
 گاه برنجی قرض میکنم  
 و دسته ای سبزی  
 تا شامی بار کنم  
 شب هنگام مملو از تنهایی  
 بچه ها و شوهرم در خواب  
 از خودم می پرسم:  
 چرا باید در فقر زیست؟  
 سختی کار و زندگی مانیز  
 طاقت فرساست  
 چرا زندگی در مزرعه  
 چنین طاقت فرساست  
 دهقانان با عرق جبین می کارند  
 اما برای خوردن، چیزی نمی یابند  
 گرانی کشت و کار  
 نم نمک مارا می کشد  
 \*\*\*  
 در ساعات طولانی فکرو تنهایی  
 این واقعیت فریاد می زند که  
 هرگز زیر پا له نخواهی شد  
 اگر راه مبارزه را انتخاب کنی!  
 \*\*\*

مازنان

آن زمان که با هم باشیم  
 و برای احقاق حقوق خود مبارزه کنیم  
 رستگار خواهیم شد  
 باید به خاطر یک چیز  
 دور هم جمع شد:  
 می توانیم جامعه ستم پیشه را  
 دگرگون کنیم!

توران خوش بین

## بهار

آیا،  
 جز عطر رنگارنگ عشق  
 و زمین آماده ی  
 آبستن شدن،  
 چیزی بخاطر داری  
 از بهار؟

فریده فرجام

# بچه های کوچ ما

قسمت پنجاه و سوم ترجمه دکتر محمد علی صوتی



یک شب صدائی از پشت بام یکی از خانه های محله آل جبل آمد که با فریاد می گفت:

- ای فرزندان کوچه ما بشنوید و عقل را بین ما خودتان قاضی کنید. محله آل جبل قدیمی ترین محله کوچه است و جبل نخستین بزرگ مرد. سرافکنندگی برای کسی نیست که بپذیرد یوسف پاسدار کوچه شما شود. سروصداهای خنده و استهزا از محله های آل رفاعة و آل قاسم همراه با دشنامهای وقیح و لعنت برخاست. بچه ها جلوی ساختمانها جمع شدند و شروع به خواندن کردند.

یوسفا! ای کوچولوی شبی کی به تو گفته که اینکاره بشی؟ سیاهی و بی رحمی به قلبها راه یافته بود. فاجعه بزودی اتفاق نیفتاد فقط بخاطر اینکه سه گروه متضاد درگیر جنگ با یکدیگر بودند. بناچار دو محله می بایستی با یکدیگر متحد شوند و محله دیگر از رقابت عقب نشینی کند.

حوادث دور از خودکوچه اتفاق افتاد. دودستفروش در بیت القاضی باهم درگیر شدند؛ یکی از آل جبل و دیگری از آل قاسم. آن دو پس از زدوخوردی بی رحمانه، قاسمی دندانهایش خرد شد و جبلی چشمش را از دست داد. درحمام سلطان دعوای دیگری بین زنان آل جبل و آل رفاعة و آل قاسم درگرفت. درحالی که عربان درخزینه بودند. ناخنهایشان را درگونه ها و دندانهایشان درساعده ها و شکمها فروکردند. گیسوان یکدیگر را کشیدند. سنگ پا و لیلیف و وسیله کپسه کشی و قالب صابون به هم پرتاب کردند.

پس از پایان زدوخورد دوزن به حال اغما افتادند، سومین سقط جنین کرد و بدنهای زیادی آغشته به خون بود. اوائل بعدازظهر همان روز پس از اینکه زنان شرکت کننده دردعوا به

فردا بی شک کشته خواهند شد. به تو گفتم جادویی نهایت است.

## ۱۰۷

چه کسی پاسدار کوچه ماست؟ همینکه سعدالله به خاک سپرده شد مردم شروع به پرسش کردند و هرگروهی مرد خودش را شایسته پاسداری می دانست. آل جبل می گفتند یوسف قوی ترین پاسدار کوچه است و از لحاظ اصل و نسب به جبلاوی نزدیک تر است. آل رفاعة می گفتند آنان در محله شریف ترین مرد کوچه هستند که تاریخ به خود شناخته است؛ مردی که جبلاوی به دست خود درخانه اش دفن کرد. آل قاسم می گفتند همان کسانی هستند که از پیروزی به سود خودشان استفاده نکردند بلکه آن را برای منافع همه بکاربردند و کوچه درعهد قهرمانشان از وحدتی یکپارچه برخوردار بود و عدل و برابری رواج داشت. طبق معمول نجوای مخالفتها از حشیش کش خانه ها شروع شد. و مانند گردوخاک درهوا پراکنده گردید. مردم خود را برای خطرناک ترین وضعیت آماده می کردند هیچیک از باجگیران به تنهایی راه نمی رفت. اگر باجگیری درحشیش کش خانه شب زنده داری می کرد با وردستان مسلح به گرز احاطه می شد. هر شاعری با رباب پاسدار محله خودش را دعا می کرد. دکانداران و دستفروشان اخم کرده بودند و بدبینی درچهره شان خوانده می شد. مردم از شدت اندوه و ترس مرگ جبلاوی و کشته شدن سعدالله را فراموش کرده بودند. تا آنجا که ام نبویه سبزی فروش حق داشت که باصدای بلند بگوید:

- لعنت به این زندگی، خوشباه حال کسانی که مرگ نصیبشان شد.

ضایع نشود و در صورت مرگ من پایان تجربه های ما نباشد. از سوی دیگر امیدوارم تو آماده فرا گرفتن جادو باشی. ما نمی دانیم سرنوشت و تقدیر برایمان چه پیش خواهد آورد؟

و هر دو با تلاش هرچه تمامتر به کار ادامه دادند. بطور اتفاقی عرفه به دستیارش نگاه کرد و اخم او را دید، اما به روی خود نیامورد و با خوشروئی گفت:

- این قاروره ها به کار باجگیران خاتمه خواهد داد!

حنش تقریباً بازمزمه گفت:

- نه سودی برای مادارد و نه برای کوچه ما.

عرفه بدون اینکه دست از کار بکشد، گفت:

- رباب شاعر به تو چه آموخت؟ در گذشته مردانی چون جبل، رفاعة و قاسم پیدا شدند. بعید نیست در آینده امثال آنان بوجود بیایند.

حنش آهی کشید و گفت:

- گاهی فکر می کنم تو یکی از آنان خواهی شد.

عرفه خنده کوتاهی کرد و پرسید:

- آیا شکست من باعث شد عقیده ات را عوض کنی؟

حنش پاسخی نداد. عرفه ادامه داد:

- حداقل از یک نقطه نظر، من مثل آنان نیستم. آنان پیروانی از فرزندان کوچه ماداشتند اما هیچکس مرا نمی فهمد... سپس خندید و گفت:

- قاسم می توانست پیروانی وفادار با کلمات زیبا و دلنشین جذب کند اما من به سالهای سال نیاز دارم تا کسی رابه آنچه می کنم آموزش دهم تا پیرو من شود.

از پر کردن بطری فارغ شد و در آن را محکم بست و با تحسین جلوی چراغ گرفت و گفت:

- امروز مردم را می ترسانند و صورتهایشان را خونالود می کنند، اما

عرفه غضبناک به آن دو نگاه کرد. هیچیک سخنی نگفتند. رنج و اندوه او را درهم می فشرد، دنیا به نظرش کابوسی خفقان آور می نمود. ناگاه احساس کرد مصیبتی که به آن دچار شده چیزی نیست جز انتقام هجوم بی رحمانه او به خانه جدش. غم و غصه اش بیشتر شد. عواطف تمنا کنان و نومید زمزمه کرد:

- فرار او با تند خوئی گفت:

- فرار، اما چطور؟

- نمی دانم! این سخت تراز وارد شدن به خانه جبلاوی نیست!

سردرگم آهی کشید و آرام بالحنی چون عزاداران گفت:

- هم اکنون ناظر چشم براه ماست. جاسوسان در اطراف ما هستند. چطور می توانیم فرار کنیم؟

سکوت بود؛ آن هم چه سکوتی. مانند سکوت گوری که جبلاوی را در خود داشت. عرفه با رضایت خاطر گفت:

- من نمی خواهم شکست را به تنهایی به گردن بگیرم.

حنش آهی کشید و بالرزش گفت:

- چاره دیگری نداریم.

و با شور و شوق گفت:

- شاید آینده راهی پیش پای ما برای نجات بگذارد.

عرفه با حواس پرت گفت:

- کسی چه می داند؟! و به اتاق پشتی رفت و حنش به دنبالش.

شروع به پر کردن چند قاروره با خرده شیشه، شن و جز آنها کردند. عرفه گفت:

- ما باید الفبای رمزی ابداع کنیم که مراحل عملیات جادوگری ما را نشان بدهد و آنها را در دفتری مطمئن و سری ثبت کنیم. برای اینکه کوشش ما



کوچه برگشتند، پیکاری دیگر روی پشت بامها با پرتاب آجر پاره و فحش های رکیک از سر گرفته شد. چیزی نگذشت آسمان کوچه از چیزهایی که پرتاب می شد، پر شد و داد و هوار در برابرها طنین انداخت. در این هنگام فرستاده ای از سوی ناظر مخفیانه نزد یوسف پاسدار آل جبل رفت و از او برای دیدار ناظر دعوت کرد. به او توصیه شد به احدی از دیدارشان با ناظر چیزی نگوید. ناظر اوربا خوشروئی پذیرفت و از او خواست هر کاری از دستش برمی آید برای آرام کردن کوچه اش انجام دهد. بخصوص که محله او مجاور خانه ناظر بود. ناظر وقتی برای خداحافظی با او دست داد به او گفت بار آینده که ملاقات می کنند می خواهد او پاسدار سراسر کوچه باشد! مرد از خانه ناظر سرمست از تأیید آشکارا و بیرون رفت و باور داشت پاسداری بزودی در دست او خواهد بود. چیزی نگذشت که نظم محله اش را برقرار کرد. مردم محله او زمزمه می کردند فردا سیادت و عزت آنان تضمین شده است. خبر از محله شان به بقیه کوچه درز کرد و مردم نگران شدند. چند روز بعد عجاج و سنطوری محرمانه دیدار کردند. از یک سو برای از میان برداشتن یوسف به توافق رسیدند و از سوی دیگر قرار گذاشتند پس از پیروزی برای پاسداری کوچه قرعه کشی کنند.

سحرگاه روز بعد مردان آل قاسم و آل رفاعة به آل جبل حمله بردند و زد و خوردی شدید در گرفت. یوسف و بیشتر مردانش کشته شدند و بقیه فرار کردند. آل جبل نومیدانه تسلیم قدرت برتر شدند. پیروزمندان یک روز بعد از ظهر را بنا به توافق برای اجرای قرعه کشی تعیین کردند. در آن بعد از ظهر قاسمی ها و رفاعة ها از مردوزن در بالای کوچه جلوی خانه بزرگ جمع شدند. جمعیت از جنوب تا خانه ناظر و از شمال تا خانه کسی که قرعه بنام او درآید ادامه داشت. سنطوری با دار و دسته اش و عجاج همراه وردستانش آمدند و به یکدیگر سلام رد و بدل کردند و پیمان بستند و در برابر جمعیت معانقه کردند. عجاج با صدائی که همه حاضران کنجکاو بشنوند گفت:

- من و تو برادریم، و در هر حالتی برادر خواهیم ماند.

سنطوری فریاد زد:

- همیشه ای سرور مردان! دومحله روبروی هم در دو طرف فضای خالی دروازه بزرگ ایستادند. دوتن، یکی از آل قاسم و دیگری از آل رفاعة با سبیدی پراز تکه های کاغذ آمدند و آن را وسط فضای خالی گذاشتند و هر یک به طرف قوم خویش برگشت. به همه اعلام شد چکش رمز عجاج و ساطور رمز سنطوری است و نمونه دکوچک هر کدام وسط کاغذها گذاشته، پسری را با چشمان بسته آوردند که از سبیدی یکی را بردارد. در سکوئی کامل پسر دست دراز کرد و کاغذی را برداشت؛ بازم با چشمان بسته آن را باز کرد و آنچه در آن بود در آورد و با دست بلند کرد. قاسمی ها فریاد زدند:

- ساطور... ساطور.

سنطوری دست دراز کرد و دیگری دستش را گرفت و با لبخند فشار داد. غریو شادی برخاست.

- زنده باد سنطوری پاسدار کوچه ما. از صف رفاعةی مردی بسوی سنطوری با دستهای گشاده پیش رفت. سنطوری هم بازوانش را برای معانقه با او گشود. اما دیگری با قوت و چالاکی کاردی در قلب او فرو کرد. سنطوری با صورت به زمین خورد و مرد. برای لحظه ای سکوئی بهت آور حکمفرما شد. سپس چیغ و داد همراه با فریاد های تهدید آمیز و خشمگنانه برخاست و دو محله در زد و خوردی خونبار با بی رحمی به جان هم پ افتادند. اما کسی از بین قاسمی ها تاب مقاومت در برابر عجاج نداشت و بسرعت احساس شکست به دلپایشان راه یافت. بسیاری به خاک افتادند و بقیه عقب نشینی کردند.

هنوز شب نشده پاسداری عجاج مقرر شد. در حالی که محله قاسم سرگرم عزاداری و گریه و زاری بود، هلهله های شادی از محله رفاعة برخاست و مردم شروع به رقصیدن در اطراف پاسدارشان عجاج - پاسدار کوچه - کردند. در این هنگام ناگهان صدائی بالاتر از هلهله های شادی شنیده شد.

- هیس، گوش کنید. گوش کنید ای گوسفندان!

همه با تعجب به محل صدا برگشتند و یونس دربان ناظر را دیدند که پیشاپیش ناظر درهاله ای از خدمتکارانش می آمد. عجاج به جانب موبک ناظر رفت و گفت:

- فرمانبردار تو عجاج پاسدار کوچه و

خدمتکارت. ناظر اخم آلود به او چشم دوخت. سکوئی هولناک بر مردم کوچه سایه افکند.

- عجاج، من دیگر در کوچه نه پاسدار می خواهم و نه زور گیری!

آل رفاعة متحیر شدند. لبخند پیروزی و شادی از لبها محو شد. عجاج مات و مبهوت پرسید:

- منظور حضرت ناظر چیست؟

ناظر با قدرت و وضوح گفت:

- دیگر پاسدار و باجگیر نمی خواهیم. بهتر است کوچه در آرامش بگذراند.

عجاج با یوز خند گفت:

- آرامش؟

ناظر با قسوت به او نگاه کرد. اما عجاج با اعتراض پرسید:

- کی از تو حمایت کند؟

در این موقع قاروره ها از دست خدمتکاران بر عجاج و دوستانش باریدن گرفت. و صدای انفجار، دیوارها را به لرزه درآورد. خرده شیشه و سنگریزه به صورتها و بدنها اصابت کرد و خون فوران زد. ترس مانند مرغ در چنگال لاشخور، بر جانها چنگ انداخت. عقل دیگر چاره ساز نبود. و باها تاب تحمل نداشت. عجاج و وردستانش به زانو درآمدند و خدمتکاران کار آنان را ساختند. در محله آل رفاعة داد و فریاد و در محله های آل جبل و آل قاسم هلهله شادی بلند شد. یونس به وسط کوچه آمد و از همه خواست ساکت شوند. با برقراری سکوت فریاد زد:

- ای فرزندان کوچه، به فضل حضرت ناظر - خدا به او طول عمر دهد - سعادت و امنیت در اختیار شماست. از امروز به بعد نه پاسداری هست که به شما ستم کند و نه باجگیری که اموالتان را از دستتان در بیاورد. غریو شادی به آسمان برخاست.

## ۱۰۸

عرفه و خانواده اش شبانه از زیر زمین محله رفاعة به خانه پاسدار در طرف راست خانه بزرگ اسباب کشی کردند. این فرمان ناظر بود و نمی توانست از آن سرپیچی کند. آن سه خود را در خانه ای رؤیایی یافتند. در باغ سرسبز و خوش منظر، ایوان، تالار پذیرائی، اتاق های خواب و نشیمن و ناهار خوری در طبقه دوم قدم

زدند. به پشت بام رفتند که دیوارها و گوشه و کنار آن پراز مرغانی، قفس خرگوش ولانه کبوتر بود. برای نخستین بار لباسهای فاخر پوشیدند و هوای پاک و بوهای خوش استنشاق کردند. عرفه گفت:

- نمونه کوچک خانه بزرگ، اما بدون اسرار. حش پرسید:

- پس جادوی تو چه؟ آیا آن با اسرار برابری نمی کند؟

عواطف با دیدگان حیرت زده گفت:

- هیچکس چنین چیزی را به خواب هم نمی بیند.

قیافه، رنگ و رو و رایحه هر سه تن تغییر یافته بود. هنوز چیزی از استقرارشان نگذشته بود که گروهی مردوزن آمدند: اولی گفت دربان است. دومی آشپز، سومی باغبان، چهارمی پرورش دهنده پرندگان و بقیه برای خانه داری. عرفه تعجب کرد و پرسید:

- کی به شما گفته اینجا بیائید؟

دربان از زبان بقیه گفت:

- حضرت ناظر.

کمی بعد عرفه برای دیدار ناظر فراخوانده شد و او هم بی درنگ رفت. آن دو کنار هم زیر آلاچیق جلوی تالار نشستند. «قدری» گفت:

- عرفه، بعد از این ما همدیگر را بیشتر ملاقات خواهیم کرد. امیدوارم آمدن تو به اینجا باعث زحمت نشود.

واقعاً آنجا وهم نشینی با آن مرد باعث زحمتش بود. اما با خوشروئی گفت:

- باعث خیر و برکت است. سرور من.

- جادوی تو سبب خشنودی همه شده است. خانه ات را دوست داری؟

عرفه شرمزده گفت:

- آن ورای رؤیا ست، بخصوص رؤیای مردم فقیری مثل ما. امروز همه نوع خدمتکار نزد ما آمدند.

ناظر صورت او را واری کرد و گفت:

- آنان را برای خدمت و حفاظت تو فرستادم.

- حفاظت من؟! قدری، خنده کنان گفت:

-- بلی. مگر نمی دانی کوچه حرف دیگری ندارد جز انتقال تو به خانه پاسدار؟ مردم بیکدیگر می گویند او همان کسی است که قاروره های جادوگری را ساخت. می دانی خانواده پاسداران خواهان انتقامند و دیگران از حسد می میرند. در این وضعیت، خطر ترا احاطه کرده.

ادامه دارد

# ماجرای عبرت انگیز از زندگی خانم مریم فیروز از دبیران حزب توده ایران

خبرنگار در حالیکه مریم خانم در حال پاک کردن محل تخم مرغهای شکسته شده بود می گوید: من سؤوالم هنوز بی جواب مانده، شما در این انقلاب چه چیزهایی دیدید که دفاع می کنید از این انقلاب؟

مریم خانم پس از انجام کار و ورود به اتاق می گوید: من یکی از آنها می هستم که خیلی از این انقلاب صدمه خوردم، ولی یک آن از علاقه ام، احترام و آرزویم از این انقلاب دور نشدم، انقلاب به من نوعی چکار دارد؟ بچه های ما را کشتند، عزیزترین کسانی را که من داشتم توی حزب، کشتند، خودم دیدم وقتی که یک روز وشاید هم مخصوصاً من رابردند که یک اینهارا ببینم، اینها را دیدم آورده بودند ملاقات، ما هم بردند ملاقات، داد می زدند مدرسه را، همه را کشتند، فکر می کنید این کار آسانی بود تحملش؟ واقیقت بود که وقتی حکم اعدام مرا دادند به خودم گفتم: دنده ات نرم! آری خود کرده را تدبیر نیست!.

اینکه می گوید: «من یکی از آنها می هستم که خیلی از این انقلاب صدمه خوردم، و بعد می گوید: انقلاب به من نوعی چکار دارد؟ یا یک لحظه از علاقه و آرزویم از این انقلاب دور نشده ام؟» یا نشان از عقل باختگی و پریشانگویی است و یا ضمن اظهار درد، می خواهد بهانه به دست حکومت ندهد تا دچار نوازشهای آتچنانی نشود، و گرنه از بانوی تحصیلکرده که چند کتاب هم نوشته وسالها از رهبران مطرح حزب کمونیست توده بوده است، اینگونه پرت و پلا گویی دور از انتظار است. س : انقلاب یعنی این که بکشد، از بین ببرد؟

ج : کدام انقلاب با ناز و نوز بود؟ خواهش می کنم شما یک انقلاب را برابم بگو، این چه حرفیه؟ یک کاغذ می نوشتند، می خواستند معذرت و غلط کردم و گه خوردم و فلان و اینها بگویم، بنویسند توی روزنامه ها، من این کار را نکردم، هم من وهم کیا، امیدوارم تا زنده هستم دست به چنین کاری نزنم.

این بانودروغ می گوید و یا حافظه اش را زیر فشار سنگین شکنجه از دست داده است، چرا که فیلم اعتراف و گ... خوردنهای همسرش کیانوری در برابر دوربین های صدا و سیما جمهوری اسلامی هنوز در سایت یوتیوب و گوگل موجود است، در کتاب خاطراتش نیز اشاراتی در همین زمینه دارد، ضمناً تا یک زندانی آنهم یکی از سران حزب نامبرده، توبه نامه ننویسد وبه شکر خوردن نیفتد و وثیقه نپردازد، محال

است حتی از آزادی مشروط برخوردار شود، مگر می توان پذیرفت که ایشان نه معذرت خواست ونه به شکر خوردن افتاد، اما از زندان رها شد؟ پوشش این خانم تحصیلکرده و آلمد و کمونیست در پیش از رویداد انقلاب اسلامی اما اینک در چادری سیاه در لحظاتی که برای خرید و یا پی هر کاری بیرون از خانه می رود (در فیلمی که پیوست این مصاحبه است می توان دید)، نه تنها گواه بردروغگویی اوست، بلکه با رعایت حجاب اسلامی در حکم همان غلط کردن است، نلین، مرد ایده آل کمونیستها در نامه ای به اولین کمیسر خارجی شوروی بنام «چچرین»، می نویسد: «گفتن حقیقت یکی از ویژگیهای خرده بورژوازی است، دروغ گفتن و به صورت قانع کننده ای دروغ گفتن برای گسترش آرمان انقلابی یک ضرورت اساسی است». و این خانم در چنین مکتبی درس آموخته تا هر قدر که بتواند و ایجاب کند دروغ بگوید.

س : شما دیگر می خواهید چه بنویسید، شما که می گوید این انقلاب را قبول دارید و برای این انقلاب تلاش می کنید؟

ج : عزیزم چرا اینقدر خودتان را می زنید به بی خبری؟ اینها از ما می خواستند که پشت بکنیم به حزب توده، نادرست بدانیم کار گذشته مان را، فحش بدهیم، نکردهیم نه من ونه کیا، کیا گفت هر کس که به چرخ انقلاب نزدیکتر باشد، خطر برای او بیشتر است، ما به چرخ انقلاب خیلی نزدیک بودیم، هر محبتی، هر کاری بدون صرف نظر کردن از نظریات خودمان از آرمان خودمان به این انقلاب کمک کردیم.

س : نظر شما درباره ی خمینی چیست؟ ج : من فوق العاده به ایشان علاقه دارم و احترام [علاقه برخی از بانوان چپ به خمینی بسیار جالب است، یکی مثل خانم سیمین دانشور در آرزوی ازدواج با خمینی بود و خانم مریم نیز فوق العاده به او علاقمند شده بود]. این سلطنت که الان تقش هم درآمده همه جا گفتند دست نشانده ی انگلیس را از بین برد، چرا ما اینقدر کوچک می بینیم، آنکه این کار را کرد سلطنت را ریشه کن کرد خمینی بود... وقتی در پاریس بود ما با او ارتباط داشتیم...

س : الان پشیمان نیستید که به این راه آمدید؟

ج : ابداً، آنگاه با قهقهه می گوید این چه سؤالی بود؟ اگر می خواستم پنشینام بشوم، پانزده سال پیش می شدم، همه چیز هم در اختیارم بود... در اینجا خاموش می شود

و یا چشمانی که از غم عمیق درون و چاره بریدگی اش حکایت می کرد، چیزی نمی گوید و چند لحظه ای سکوت برقرار می شود.

س : چطور با آقای کیانوری، آشنا شدید و بعد ازدواج کردید؟

ج : خواستم خانه ای بسازم، یکی از دوستان گفت چرا به کیا مراجعه نمی کنی، از او خواستم، آمد، خیلی انسان مؤدب بر عکس دیگران، احترام به زن بگذارد، بود، تا آخرش هم همینطور بود زن را کمتر از خودش نمی دانست... چندسال که گذشت خود کیا به من گفت با بهم زندگی کنیم، من به او گفتم در هر حال خیلی ها درباره ی ما حرف می زنند [همانگونه که با هدایت، رهی معیری و قاسم غنی، بسر برده بود]!

چرا باید این حرفها را تحمل کنیم، بیاییم با هم زندگی کنیم، طفلک کیا. آنگاه سکوت می کند و غمگانه شعری از نیما را با صدایی بغض در گلو نشسته چنین خواند: «وای بر من، به کجای این شب تیره بیایوزیم قیای ژنده ی خود را - تا بر کشم از سینه پردرد و خون بیرون تیرهای زهر دلخون را، وای بر من...».

آیا می توان بر این باور بود کسی که این شعرا در ترجمان حال و آرزوهای بر باد رفته اش با گلوئی بغض در گلو نشسته در بی آنهمه شکنجه ها می خواند، هنوز قلباً هوادار حکومت اسلامی بوده است، یقیناً نبود، اما در کف شیر نر خونخواره ای - غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟ شاید در آن لحظات دلخوردگی در درونش فریاد می کشید: «آه رضا شاه» ۵۳ تن کمونیست عامل بیگانه را دستگیر کردی، فقط به زندانی شدن آنان بدون زجر و شکنجه (بنا به اعترافات آنان در کتابی که نوشته اند و یا مصاحبه هایی که پس از رهایی از زندان انجام داده اند) اکتفا کردی. آه محمدرضا شاه، همسرم در تدارک ترور تو به دست ناصر فخرآزایی بود، او و چند تن دیگر از رهبران حزب فقط زندانی شدند، که آنهم آنچنان زندانی که توانستند به آسانی از زندان بگریزند، اما مگر می شود از زندان جمهوری اسلامی فرار کرد؟ اینکه به مصاحبه گر گفتم: «به خود گفتم دنده ام نرم»، ترجمانی است از سر ضمیرش.

آنگاه مریم فیروز، به سخنانش این چنین ادامه می دهد: خودم دهسال در زندان بودم، اینقدر شلاق خوردم که دکتر آمد و گفت بزنی این نمی میرد توی سرم همینطور که نشسته بودم، سؤالی می کرد و با چیزی میزد توی سرم، سمت چپ صورت تم لمس شده بود و من نمی توانستم

دهنم را ببندم، اینقدر شلاق زدند، سه چهار یا پنج بار که این پای من مثل یک متکاشد، به هیچکس هم من ایراد ندارم که اگر زیر شلاق هم می مُردم!!!... با دستبند قیانی، به طاق آویزانم کردند، کیارا آوردند که من را ببیند، من آن بالا ناله می کردم، کیا گفت حرفی نزن، آوردند مرا پایین، وقتی که مرا پایین آوردند، دستهایم سر جایش قرار نمی گرفت! سپس آه سردی کشید و گفت: [کجای قرآن نوشته که شما این کارها را بکنید، بچه ی مرا بیاورند روبروی من شلاق بزنند، آنوقت از من بخواهید که تمکین کنم؟ کجا نوشته؟ کسی هم به من وعده نداده بود که در زندان مرا ناز کنند و من هرگز این صحنه یادم نمی رود، پای بچه ی من برهنه شلاق می خورد و ناله می کرد. شروع کرده بودند به کشتار که نوبت من و کیانوری رسید، خبر کردند که بیا، خیال داشتند ما دوتا را سعید امامی محاکمه کند و...

مریم خانم، ضمن بیرون ریختن درد ها، حواسش جمع است که این مصاحبه یقیناً به نظر نهاد امنیتی خواهد رسید، تا اجازه ی پخش آن را بدهند یا ندهند، از این رومی خواست با نعل و به میخ زندها، بهانه ای به دست جمهوری اسلامی ندهد، به گونه ای بگوید که هم حرف دلش را زده باشد و هم بر عارض کبریایی جمهوری اسلامی گردی ننشیند، غافل از اینکه حکومتگران اسلامی از چنین اعترافات درباره ی وحشی گری های شان به جهت ترسانیدن دیگران استقبال می کنند!

کدام عقل باخته ای در برابر آنهمه شکنجه وتوهین طاقت فرسان، نسبت به خودش و همسرش و دخترش، همچنان از چنان رژیم بی جانبداری می کند، آنهم کسی که در تدارک دستیابی به برپایی رژیم کمونیستی، سفاک تر و بی رحم تر و امنیتی تر از رژیم آخوندی بود که خانم مریم، آن را با برپایی رژیم مذهبی در دسترس می دید.

کیانوری، در نامه ای به تاریخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۶۸، خطاب به علی خامنه ای، از جمله نوشت: «همسرم مریم را آتقدر شلاق زدند که هنوز پس از هفت سال شبها هنگام خوابیدن، کف پاهایش درد می کند، البته این تنها شکنجه ی «قانونی» [!!!] بود که به انواع توهین و رکیک ترین ناسزا گویی ها تکمیل می شد [فاحشه، رئیس فاحشه ها و...]. آتقدر سیلی و توستری به او زده اند که گوش چپش شنوایی اش را از دست داده است، یادآور می شوم که او در آن زمان پیرزنی هفتاد ساله بود...».

## فریدون ایران خاتون در راهست...

هوای ایران خاتون خاکستری است، هنوز جای نفس هست؛ اما با احتیاط. هزاران درد بر جان ایران خاتون رخنه کرده است، غم و غصه بر دلش چرکین شده است، نوش دارو کجاست، می ترسم؛ می ترسم بعد از مرگ نوش دارو به دستش برسد، آه می دانه تاب جراحت نداری، می دانه خنجر نامرئی و ناعدالتی بر سینه ات جا مانده ...

مادران ایران زمین در ترس و توهّم از دست دادن جگر گوشه هایشان هستند. زخم ها بسیار است؛ آری؛ اما کجاست منجی .

ایران خاتون تکه تکه شده است، آری توان تدبیر ندارد، منجی؛ صدایش می کند، اما تفرقه ها، پچ پچ ها و کینه توزی ها هنوز امان نمی دهد.

فریدون صدا می کند، کجا بید، زخم ها و خستگی ها توان مردم را بریده است. جواب کوبنده ای هنوز وجود ندارد.

فریدون دوباره صدا می کند؛ آهای ایران خاتون؛ ضحاک در حال نابود شدن است، اما باز هم خشم و خشونت و بی اعتمادی امان نمی دهد. صدای منجی به گوش نمی رسد...

آری مادرمان دردمند و رنجور و خسته است؛ در آتش خون و خشم در حال غرق شدن است، صدای منجی از کجا به گوش می رسد، از شمال، جنوب، شرق یا غرب... خوب گوش کن ایران خاتون...

ایران خاتون، خرد و تدبیر می خواهد نوش داروی آن همین است که فریدون در دست دارد . اما عزاخانه و صدای شیون امان نمی دهد. ایران خاتون را در خاموشی برده است...

جنازه ها تا قامت خاتون ما بر افراشته شده و قد و بالای برومندش را خمیده کرده است. فریدون صدا می کند ... رنج مادرمان رنج ماست.. محرم اسرار آمده است . ماه روشن برای خاموشی تاریکی آمده است..

ایران خاتون آغوشت را باز کن. مرهم تو در دست فریدون است... زخم هایت را تسکین ده تدبیر کن و فرزندت فریدون را در آغوش بگیر...

مهسا آزادی



نسبت به جان برخی از هموندان خودزده بود که اگر پیروز می شدند ازبازداشتها و شکنجه ها و اعدام ها و خفقان ها و ترورها و محدودیت ها اگر نگوییم بیشتر اما کمتر از حاکمان رژیم اسلامی نبود، همانگونه که در روسیه ی بلشویکی به شدید ترین وجهی برقرار بود.

ک - هومان. ۱۲ دسامبر ۲۰۲۲

اسلامی شد، یک مطلبی ازبرایم گفت که بسیار جالب است. او گفت: روزی خانم دکتر مهری آهی که استاد دانشگاه تهران بود، برای من (دکتر صناعی در لندن) تعریف کرد که با مریم فیروز همسر دکتر کیانوری باهم صحبت می کردیم، گفتم مریم من تو ازدوران بچگی همدیگر را می شناختیم، در زمان رضاشاه، رفتی همسر سرهنگ اسفندیاری پسر رئیس مجلس شورای ملی شدی... از او جدا شدی وزن کیانوری شدی که کیانوری آن زمان فاشیست بود نه کمونیست، رساله دکتری که در آلمان نوشته بود بر تمام کارهای رضاشاه، از دید فاشیستی نگاه می کرد و تأیید کرده بود، همه ی کارهای تو یادم هست، اما نمی فهم شماها بی خدا چه شد که آمدید زیر علم خمینی سینه می زنید؟ جواب او جواب همه ی توده ای ها بود. او گفت: مهری، این پرسش را خیلی ها از ما می کنند، هر مملکتی که کمونیستی شد با سه گروه می بایستی مبارزه می کرد، اول با ملا ها یا مسیحی ها یا مسلمان یا

هر دینداری، دوم صاحبان صنایع و صاحبان اراضی، محمدرضا شاه صاحبان اراضی و املاک را خلع ید کرد، خمینی آمد صنایع را از بین برد، ما به این دلیل از خمینی دفاع می کنیم، طرفداری می کنیم برای این که خمینی بولد زور ماست، اوره را هموار می کند برای ما فردا که حکومت به دست ما افتاد کسی نمی آید از مسلمانها جلوی ما پایستند، برای این که خمینی اسلام را به گه کشید. توده ای ها هدف شان این بود که ایران را به پشت پرده ی آهین بکشاند، کارهای عجیب و غریبی می کردند، روزنامه های مردم و ظفر و شاعران نامدارشان چه شعرها می سرودند، اینها بودند که خمینی عقلش نمی رسید، با یک حکم حکومتی اموال و صنایع و کارخانه های ۵۶۰ تن را مصادره کرد. بدون هرگونه محاکمه ای، اینها [توده ای ها] مرتب فریاد می زدند بکشید».

درنامه ای بسیار طولانی که کیانوری، به علی خامنه ای نوشت، به روشنی نشان می دهد که او و هموندانش در رژیم گذشته پس از دستگیری شدن تا چه حد از حقوق متعارف یک زندانی سیاسی حتا با همه ی قصد براندازی و وابسته به بیگانه بودن، برخوردار بوده اند. حتا زمانی پیش از سوء قصد به جان شاه، سه تن از رهبران این حزب به مقام وزارت و چندین تن به نمایندگی مجلس رسیده بودند. همتر از آن، با اینکه تمامی اعضای این حزب در آذربایجان و زنجان به دستور رهبران مرکزی حزب توده به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته بودند و حتی چند تن از افسران وابسته به سازمان نظامی در مشهد، پس از فرار از پادگان وزد خورد با نیروی نظامی دولت، شماری که توانسته بودند از مهلکه جان بدر برند، مشغول خدمت در

آیا می توان بر این باور بود که خانم مریم، همچنان از نه قلب دوستدار انقلاب اسلامی و احکامش بود و خمینی را دوست داشت؟! دروغ از وجدانی بیدار در برابر یک عبارت کوتاه از یکی از خدمات شاهان پهلوی!

چه خوش گفت مولانا:  
«گر بگریزی ز خراجات شهر  
بارکش غول بیابان شوی».

کیانوری، پس از آزادی مشروط و زیر نظر بودن با چند تن دیگر از توبه کنندگان، در برابر دوربین صدا و سیما جمهوری اسلامی، ناگزیر به اعتراف به جاسوسی و عاملیت شوروی می شود و از رهبر به نیکی واز انقلاب اسلامی به شکوهمندی یاد می کنند، که این منظره خفت بار و ننگ آلود این کباده کشان زمان شاه را می توان در یوتیوب یا گوگل مشاهده کرد، او در کتاب خاطراتش نیز به نقش خود در حرف شنوی ها و جاسوس بودن به نفع شوروی و فعالیت های حزب توده در سقوط شاه و برقراری رژیم کمونیستی در ایران اشاره ها دارد. احسان طبری و شماری دیگر از توبه کاران کمونیست با نوشتن کتاب و مقاله و سخنرانی به تقبیح اعمالشان پرداخته اند که اگر بخواهم حتا اشاره ی مختصری از اعمال انحرافی و جنایات شان کرده باشم متنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. هر چه کردند خیانت بود و فریبکاری و اغوای بسیاری از جوانان ناآگاه از همه جا و همه کس و کشاندن ایران به چنین روزهای نکبت بار که حتا خود نیز از ثمره آن درمان نماندند.

این که بگویند زیر فشار ناگزیر به اعتراف شده اند، تأییدی است که در زمان رژیم پیشین زیر فشار نبوده اند که اگر بودند در همان ایام به مزدوری و وطن فروشی و جنایات خود اعتراف می کردند. از این که بگذریم، بسیاری از هم میهنان ما زیر شکنجه های آنچنانی تاپای جان ایستادند و یا جان باختند اما گردن به آنچه که از آنان خواسته می شد ننهاندند، کافی است به هم میهنان بهایی ما نگاه کنید که مرگ شرافتمندانه را بردست کشیدن از ایمان شان ترجیح داده و می دهند و یا نمونه های بسیار دیگر از جمله خسرو گل سرخی کمونیست از هموندان آقای کیانوری و احسان طبری، که بر سر ایمانش ایستاد و از مرگ نهراسید و وو.

دکتر جلال متینی، در مصاحبه ی تلویزیونی سال ۱۳۸۷ با صدای آمریکا می گوید: «روشنفکران ما در گروه های مختلف یک دسته توده ای ها بودند، یک دسته جبهه ملی ها و یک دسته نهضت آزادی ها، من از توده ای ها فقط یک روایت نقل می کنم: دکتر محمود صناعی مردی بسیار نامدار و مقیم لندن بود، سال ۱۳۵۶ شورش بود، ماهمدیگر را درواشنگتن دیدیم، صحبت همین حکومت

فرقه شدند و حزب توده از فرقه جدایی طلب نامبرده آشکارا پشتیبانی می کرد، پس از سقوط فرقه چی ها در آذرماه ۱۳۲۵ این حزب تا بهمن ماه ۱۳۲۷ به فعالیت علنی مشغول بود و با ترور ناموفق نسبت به جان شاه بود که بساطش تعطیل شد، حزبی که تا توانست دروغ گفت، تمهت ها زد، آشوبها بپا کرد، خرابکاری ها کرد و دست به چندین ترور، حتا



# اندیشه های ناب

## ما یا شما؟



عقاب با نام های دیگر مثل «شاهین»، «باز» و «شهباز» نامیده می شود. او به خاطر قدرتش در برخی از کشورها مثلاً آمریکا نماد قدرت است و در گذشته هم نماد پرچم سواره نظام ارتش روم، و در فرانسه نماد ارتش ناپلئون بوده است. عقابها کمی شبیه کرکس هستند اما سر عقاب بر خلاف کرکس ها پوشیده از پر است. مثل عمامه بر سر آخوندهای ستمگر و خونخوار.

چون عقاب ها شکارهای زنده را طعمه می کنند، تشابه دارند با ظالمان به اصطلاح اسلامی که فرزندان آزاده و متفکر ایرانزمین را زنده گرفتار و بعد از اسارت، جسد برخی از آنها را به خانواده هایشان، با توسل به زور و باج گیری تحویل میدهند. عقاب ها عموماً شکار خود را از هوا می بینند و آنان را غافلگیر کرده و با خود می برند درست مثل مأموران خونخوار جمهوری اسلامی که عکس میگیرند، تعقیب می کنند، و آزادی خواهان را شکار می کنند. به صورت ها اسید می پاشند و یا مثل مغولها آنان را نابینا می سازند و گاهی هم فوراً با اسلحه می کشند. عقاب ها پرندگان مهربانی نیستند و در مجموع ترسو و بی رحم هستند.

گردانندگان حکومت فاشیستی اسلامی ایران دارای صفاتی زشت هستند که ویژه ای است برای زورگویان و ستمگران. آنها از گردونه محبت و عشق مردم ایران بیرون هستند. این حقیقتی است که روح ستمگری بر افکار این جفاکاران پیروز شده و تحت تأثیر این روحیه پلید قرار گرفته اند که در واقع با حیوانات درنده تفاوتی ندارند. رژیم قرون وسطائی آخوندها بطور کلی با زمان کنونی سازگار نیست. این مخربین ایران فروش کارشان ویران کردن کاخ آرزوهای جوانان و نادیده گرفتن آنان است. ستمگران مغولی کشور ما به احساسات و خواسته های ملی گوش

شنوائی ندارند که فریاد ملت و ندای خردشدن غرور جوانان را بشنوند. آنها دست های کوچک کودکان را که بر سر چهار راه ها شیشه ماشین ها را پاک می کنند، مردمی را که از فقر مالی کلیه های خود را می فروشند، کودک یا بزرگ سالی را که تا کمر در سطل آشغال در جستجوی غذا هستند، نمی بینند. آنها فقط انگشتی و تسبیحی در دست دارند و می چرخانند و برای فرج رهبر خونخوارشان دعای کنند. غافل هستند که:

«عبادت بجز خدمت خلق نیست  
به تسبیح و سجاده و دلق نیست»  
(سعدی)

این عده شایسته عنوان هائی مثل ستمگر، بیدادگر، جابر، زورگو، و سفاک هستند. این زورگویان به اندازه ای گستاخ شده اند که حتی بعضی از آنها می گویند ایرانیانی که حکومت ما را دوست ندارند از ایران بروند ولی جواب هر ایرانی پاک نژاد این است که «ما یا شما؟»

شما سفاکان و غارتگران هستید که باید سر زمین اجدادی ما را ترک کنید. اینجا ما باید بمانیم که از میهن خویش نگهداری کنیم و نور تازه ای به ایرانمان بیاوریم و ایران را پس بگیریم.

«اینجا هوای زمزمه مسموم و صحبت از دل و احساس و آرزو جرم است.»  
(دانیال اکبری، عصیان رندان، ص. ۶۹)

شما هستید که سبب فرار مغزهای

از وطن می شود که در کشورهای مختلف به انجام کارهای انسانی مشغول هستند. در شهر محل سکونت من خانی تحصیل کرده، روشنفکر، و دلسوز به نام «ژیلا عظیمی» زندگی می کرد که بیشتر وقت خود را در خدمت گذاری برای جامعه ایرانی، افغانی، و دیگر مردم محتاجی که بصورت پناهنده آمده بودند می گذاشت. ایشان از ماشین خود برای آنها به ادارات مختلف و هر تجمعی که لازم بود مانند تاکسی ران بدون مُزد استفاده می کرد. وی یکی از دوستان اران و شرکت کنندگان در کانون های ادبی بود. او چون نمی خواست زیر نفوذ آخوندی زندگی کند خدمتش را به مردم در این دیار انجام داد و چندی پیش در گذشت. فوت این هم وطن آزاده جامعه ایرانی ایالت اکلاهما را آزرده خاطر نمود.

میهن ما احتیاج به اقدامات رفاهی دارد و می بایست به فکر افزایش رضایت عمومی و افزایش امید برای ایرانیان به آینده بهتری بود. متأسفانه ایران ما سالهاست که توسط دزدان چپاول گر اداره می شود که مغز آنها با قفل تعصب پلم شده و نمی شود با آنان بعنوان یک انسان پیشرفته کنار آمد. چهل و چهار سال است که سر زمین اجدادی ماتحت سلطه حمله دوام اعراب به ایران قرار گرفته و لازم به نوشتن کتابی است که بر گزیده ترین نام برای آن «چهل و چهار سال سکوت» است، همانطور که شادروان عبدالحسین زرین کوب «دو قرن سکوت» را نوشت. ایران باید از آن ما ایرانیان باشد، و نه برای آن ویران گران انسان نما.

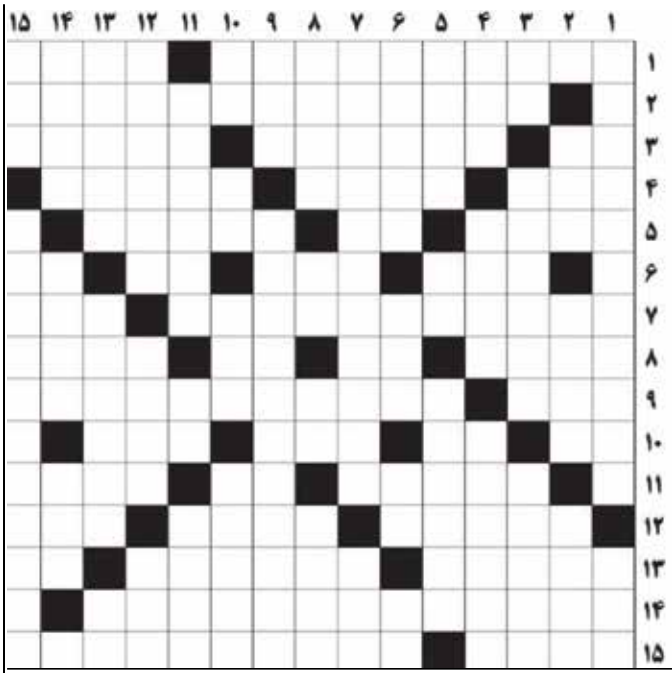
«نیست باکی گر که جانم را بگیرند این خسل نیست پروا گر شود، این پیکرم بالای دار»  
(استاد شهریار)

وطن شده اید. فرار نخبگان علمی و متخصص که این روزها نبودشان یکی از مشکلات آموزشی، اقتصادی، و اجتماعی ایران می باشد. امروزه بیشتر از صدها هزار از نخبگان، ایران را ترک کرده اند و می توان گفت که در میان نود و یک کشور در حال توسعه، شوربختانه ایران از نظر فراری دادن انسان های متخصص در رأسین کشورهاست. اداره کشور به دست عده ای نادان، سبب شده که بخاطر نارسائی های مالی و اداری، کمبود امکانات تخصصی علمی و از همه مهم تر بی ثباتی سیاسی و اجتماعی این نخبگان کشور را ترک کنند. تھی مغزی بیدادگران و غفلت و بی تفاوتی آنها از خروج این نخبگان به اقتصاد ملی آسیب می زند. یکی از دلایل تھی شدن ایرانیان و مهاجرت این فرزانتگان اداره کشور به دست اشخاص بی تخصص و بی دانش است. محمد جاوید در شعری فرار مغزها را چنین گفته:

ای مغز چرا فرار کردی ؟  
بر گرد بیا که کار داریم  
بر روی دو چشم ما دو پایت  
بگذار که افتخار داریم

در واقع صدای میهن پرستان ایرانی است که نگران نخبگان هستند چه می دانند به وجودشان احتیاج است که کشور را آباد کنند. ای جابران شما باید ایران ما را که دوستدارش هستیم ترک کنید. فرار مغزها شامل افراد نیکو نام دور

# جدول کلمات متقاطع



- ۱- کنای از دکتر شریعتی - مرکز فرماندهی
- ۲- کشور اروپایی با مرکز اسارا پوو
- ۳- تنها - سرگرمی باستانی چینی ها - سخن چینی
- ۴- موی گردن اسب - داخل - شهری در ترکیه
- ۵- چهره آرای - قیمت بازاری - آفات
- ۶- محل دریافت مدال - روزگار - سازشاکمی - مخفف اگر
- ۷- بررسی و ارزیابی ادواری انبار کالا - خانه بزرگ
- ۸- آدمکش سیاسی - شلوار چین - دوستی
- بخشی از لوله انشعاب گاز در بیرون خانه
- ۹- کشور صنعتا - مخترعان هواپیما
- ۱۰- عدد حرکت - کلاه فرنگی - شهر بادگیرها - قبیله
- ۱۱- مهدی - هابیسک تیم مس رفسنجان - شامل همه - جادوگر
- ۱۲- نوعی فیلم - محل - پرستار
- ۱۳- آب دادن، فروش آب - دیر هنگام - نت چهارم
- ۱۴- عفونت چرکی و آیه کردن ریشه دندان
- ۱۵- مانند - پانتهه یا جعل مدارک برای کسی. او را به چیزی متهم کردن

## افسی:

## عمودی:

## حل جدول در شماره آینده

۱- از اختلالات بینایی - اولین بانک ایرانی

## کلبه کتاب

مرکز پنش نشریه مانده آزادی در لوس آنجلس

بادرود، من کیخسرو بهروزی، کلبه ای دارم دروست وود  
لوس آنجلس بنام کلبه کتاب. در این کلبه در خدمت  
دوستانان کتاب و فرهنگیان هستیم

## بیائید با هنر و ادب آستی کنیم

کتابهای مورد نظرتان را برای شما پست می کنیم و کتابهای  
کمیاب شمارا می خریم و کتاب کمیاب مورد نظر شمارا برایتان  
تهیه و در اختیارتان می گذاریم

Kolbeh Ketab  
1518 Westwood Blvd.  
Los Angeles, CA 90024

Tel: (310) 446-6151

آزادی - شماره ۱۵۸ - صفحه ۴۵

## چیستان ۱-

گهی در کیف و گاهی توی قاب است گهی در آلبوم پدر کتاب است  
به نزد پیر تنه یادگاری ز روز رفته وعهد شباب است

## چیستان ۲

اگر هفتاد و هشت فارسی را که روی شیشه بنوشته است خوانا  
زیشت شیشه بر خوانیم چند است بگو ای نکته سنج خوب ودانا

## چیستان ۳

سپهری و ندر آن چندین ستاره سه ره پیمان کنند آن را اداره  
اگر خاصیتش خواهی بدانی کند اوقات عمر ما اداره  
پاسخ چیستان ها در شماره آینده

پاسخ چیستان های شماره پیش:

چیستان ۱: بنال چیستان ۲: خودکار



پنج جدول کلمات متقاطع

شماره پیش



## عمارت شمس العماره



شمس العماره یا ساختمان خورشید، یکی از بناهای تاریخی تهران، مربوط به دوره قاجار و از شاخص ترین بناهای کاخ گلستان و برجسته ترین ساختمان ضلع شرقی مجموعه کاخ گلستان است. کار ساخت آن از سال ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۶ خورشیدی به طول انجامید.

ناصرالدین شاه، پیش از سفر به اروپا، با دیدن تصاویر بناهای فرنگستان یا مانند عمارت عالی قاپو اصفهان، تمایل پیدا کرد، بنایی مرتفع نظیر آنها در پایتخت خود ایجاد کند. تا بتواند از بالای آن منظره شهر و دور نمای پیرامون را تماشا کند. ساخت این بنا به دستور ناصرالدین شاه آغاز و پس از دو سال به مباشرت دوستعلی خان نظام الدوله به پایان رسید. هزینه ای که برای کل این بنا در آن زمان خرج شده را کارشناسان حدود ۴۰ هزار تومان بر آورد کرده اند.

این ساختمان برای تماشای شهر تهران و اطراف آن توسط شاه و مهمانان او مورد استفاده بود. طرح و نقشه آن ظاهراً از معیر الممالک و معمار آن استاد علی محمد کاشی بود. سبک این بنا ترکیبی از معماری سنتی ایرانی و معماری غربی است.

شمس العماره دارای پنج طبقه است که در زمان ساخت بلند ترین ساختمان آن دوره در تهران بود. و اولین ساختمانی بود که از فلز در سازه آن استفاده کرده اند. تمامی طبقات بالا و حفاظ آنها چدنی هستند.

ساختمان دو برج هم شکل دارد، کاشی کاری و پنجره سازی آن ایرانی است اما بهره ای از معماری غربی دارد. (به استناد تابلوی موجود در محوطه کاخ گلستان)

طبقه اول شامل ایوان و تالار شاه نشین است. دارای آینه کاری ممتاز و کم نظیری است. اتاق گوشواره که در دو طرف شاه نشین واقع شده اند، دارای تزیینات در خور توجهی هستند. در سایر طبقات هم اتاق های کوچک با تزیینات مشبک، نقاشی، آینه کاری وجود دارند.

اعتمادالسلطنه ده سال پس از افتتاح

چندی سبب شد که، با گلابه کاخ نشینان، به دستور شاه، صدای آن را کمتر کنند. این دستکاری باعث خاموش شدن ساعت گشت. خاموشی ساعت از ۱۳۰۴ تا ۱۳۸۹ ادامه یافت. پس از تعمیر مجدداً از ۲۲ آبان ماه ۱۳۹۱ این خاموشی پایان یافت. هر چند مجدداً خاموش شد، اما سر انجام روز ۲۳ فروردین ۱۴۰۰ پس از هجده ماه کار، دوباره ناقوس ساعت عمارت به صدا در آمد.

ناصر خسرو، خیابانی به قدمت تهران عمارت شمس العماره در خیابان ناصر خسرو نزدیک محدوده بازار تهران و حد فاصل میدان توپخانه و میدان ارگ است. در ضلع جنوب آن مدرسه دارالفنون قرار دارد.

و امروز چنانچه ناصرالدین شاه بر ایوان و تالار شاه نشین می نشست تا تهران را ببیند، حتی با تلسکوپ نیز نمی توانست در آسمان غبار گرفته تهران جز همین خیابان ناصر خسرو را فراتر ببیند. اکنون نه از کلاخ ها و زاغ های نشسته بر درختان حاشیه باغ خبری هست و نه از سکوت و آرامش آن روزگار. گویی خیابان در ازدحام مردم و صدای موتور سیکلت هایی که حکم تاکسی را دارند و گاری هایی که اجناس را جابجا می کنند گم شده است. که اینجا مرکز خرید تهران است.

این خیابان، ابتدا خیابان ناصریه نامیده می شد، گرچه روزهای تلخ و شیرین فراوانی را از سرگذرانده و بخشی از تاریخ را در دل خود جای داده است، اما هنوز بوی تهران می دهد، تهران قدیم.

در این خیابان پر ازدحام شاید کمتر رهگذری سر بلند کند تا عمارت زیبای شمس العماره را ببیند مگر کسانی که صرفاً برای دیدن موزه کاخ آمده باشند که مردم در کارهای روزمره خود غرق هستند وقتی از این خیابان عبور می کنی از هر سو صدای فروشندگانی را می شنوی که تو را برای خرید به مغازه خود دعوت میکنند، حتی صدای جوانی

شایع است که در گوشه ای از ساعت شمس العماره دو جغد لانه کرده بودند که کمتر دیده می شدند و هر زمان دید می شدند شاه مملکت از دنیا می رفت.

تهرانی ها داستان های عجیب و غریبی درباره شمس العماره می گفتند، مثلاً در پایان کار محمد علی شاه، روزی کلاخ ها به بیرق کلاه فرنگی ساعت شمس العماره حمله ور می شوند و با منقارشان آن را ریزریز می کنند. دو روز بعد محمدعلی شاه برای همیشه از سلطنت برکنار می شود.

ظاهراً در موقع کشته شدن ناصرالدین شاه هم، جغدها سه روز بیرون آمده بودند که در روز سوم شاه به ضرب گلوله کشته شد. گویا این دو جغد در شهریور ۱۳۲۰ و ماجرای حمله متفقین به ایران، دو باره بیرون آمده بودند! صدای بلند نواختن ساعت پس از

بنا، در روزنامه ایران می نویسد: شاه هر روز، گاه بارها به شمس العماره سر می زد، سفرای خارجی را آنجا به حضور می پذیرفت، نماز می خواند و ناهار می خورد، از این اتاق به آن اتاق می رفت و از چهار سوی عمارت، چهار طرف شهر را می پایید، و این کار گاهی با تلسکوپ و دوربین انجام می شد.

ساعت شمس العماره - ساعت پیشکشی ملکه ویکتوریا به کاخ ناصرالدین شاه، بر بلندای کاخ شمس العماره نصب شد و آوای ناقوسش، همه تهران کوچک آن زمان را از گذر زمان آگاه می کرد. که آنروزگار، همه ی مردم در خانه ساعت نداشتند، با صدای زنگ آن از اوقات روز با خبر می شدند، این ساعت از قدیمی ترین ساعت های تهران بود. جغدها که ظاهر می شدند سلطنت تغییر می کرد.



هر ساله در نزدیکی نوروز، حال و هوای دوستان و اقوام تغییر می‌کند و آنها به دلیل خانه تکانی و آماده شدن برای نوروز بسیار فعال هستند و افرادی را در خیابان می‌بینیم که با کیف‌های خرید عید یا ویتترین مغازه‌ها به سمت خانه حرکت می‌کنند. آنها تماشا می‌کنند و طبق معمول خانواده‌های کوچک به صورت دسته جمعی به خرید می‌روند و پدر دست بچه‌ها را می‌گیرد و آنها با هم حرکت می‌کنند که صحنه زیبایی است. نزدیک سال تحویل، همه لباسهای جدید را می‌پوشیم و تا رسیدن سال نو لحظه شماری می‌کنیم. وقتی سال تحویل می‌شود، همدیگر را می‌بوسیم و به یکدیگر تبریک می‌گوییم

در تعطیلات، ما به دیدار خانواده و دوستان می‌رویم و طبق معمول، کوچکترها ابتدا به دیدن بزرگترها می‌روند، و سپس بزرگترها در زمان مناسب به دیدار کوچکترها می‌روند، و این رسم بسیار خوبی است، زیرا دید و بازدید انجام می‌شود و رسم احترام به بزرگتر زنده نگه داشته می‌شود. در نوروز همه بوی تازه می‌دهند و به خصوص پسران بسیار مراقب هستند که شلوار و لباس‌های عیدی آنها کثیف نشود. ما باید درسی را که در طول سال در طول تعطیلات آموخته ایم مرور کنیم، زیرا این امر ممکن است باعث شود آنها را فراموش کنیم. این کار ما را برای امتحانات پایان سال آماده می‌کند و تابستان خوبی خواهیم داشت. ما تعطیلات نوروز را آنقدر دوست داریم که طبق معمول عید را با بزرگترهایمان جشن می‌گیریم و بیشتر پسرعمه‌ها و پسرعموهایمان را می‌بینیم. برخی از افراد در نوروز سفر می‌کنند که بسیار خوب است، اما باید مراقب باشیم که هنگام رانندگی سریع نرویم و سرعت مناسبی داشته باشیم. زیرا ممکن است حادثه‌ای رخ دهد و اتفاقی برای ما و دیگران رخ دهد و تعطیلات ما خراب شود. در روز سیزدهم ما به طبیعت می‌رویم و روز خوبی را سپری می‌کنیم. من همیشه دوست دارم روز بعد از سیزدهم تعطیل باشم تا بتوانم برای رفتن به مدرسه آماده شوم.

سمت اسلام و آبادانی در زمینه علمی، کلامی، ادبی و نجوم بکشانند. از این رو سلسله‌های بسیاری از جمله کبراویه، مولویه، نقش بندیه، دهیه، بکتاشیه، نعمت الهیه، ملامتیه و... به وجود آمدند که در ادوار آینده تأثیراتی در فرهنگ و ادب بر جای گذاردند. هنر مغول نیز در عصر خود به شکوفایی دست یافت که نقاشی، کاشی کاری، خوش نویسی و بافتن پارچه‌های قیمتی از این موارد بود. سبک معماری این عصر همانند سبک سلجوقی بود و کنده کاری و تراشکاری متأثر از آسیای صغیر و گنبد مساجد چین و بودایی بود. در قرن نهم از چرخ روزگار ایران، تیمور لنگ با خونریزی و کشتار به حکومت رسید و صفحه‌نویسی بر تاریخ زبان و فرهنگ و تمدن ایران افزود.

### منابع

ابن الطقطقی، محمد بن علی (۱۴۱۸ق). الفخری فی الآداب السلطانیة، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.

ایمانی، بهروز (۱۳۸۷). «مثنوی نویافته‌ای از پور بهای جامی»، نشریه گزارش میراث، شماره ۲۵-۲۶ (مهر و آبان).

بیانی، مهدی (۱۳۴۰). کارنامه بزرگان ایران، تهران: نشر اداره کل انتشارات و رادیو.

خلعتبری، ا.یار؛ شرقی، محبوبه (۱۳۹۳). تاریخ خوارزمشاهیان، تهران: نشر سمت. زیدری نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۷۰). نفته المصدور، تصحیح امیرحسن یزدگردی، تهران: نشر ویراستار.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). سبک شناسی شعر، تهران: نشر فردوس.

مدرسی، محمد (۱۳۸۰). سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: نشر امیرکبیر.

وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۳). مرزبان نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر صفی علی شاه.

ورهرام، غلامرضا (۱۳۷۱). منابع تاریخی ایران در دوران اسلامی، تهران: نشر امیرکبیر.

Yarshater, «Iranian Language of Azerbaijan»  
ENCYCLOPEDIA IRANICA  
<https://www.khabaronline.ir/news/307264>

ادامه دارد

## بقیه: کشاکش خوارزمشاهیان

علمای مسلمان را در بغداد جمع کرد و از آنان پرسید که آیا پادشاه عادل بهتر است یا پادشاه مسلمان جائز، سید بن طاووس پادشاه عادل را بهتر از مسلمان جائز دانست (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸ق، ۳۰) برخی این پاسخ را از اسباب توجه هلاکو به شیعه و علمای شیعه دانسته‌اند.

**-شیخ صفی:** جد بزرگ پادشاهان صفوی شیخ صفی الدین اردبیلی متولد سال ۶۵۰ قمری در اردبیل است. او هشتمین نسل از تبار فیروز «شاه زرین کلاه» و یکی از مشایخ صوفیه در زمان ایلخانان مغول بود.

**-رشید وطواط:** وی پس از تحصیلات نظم و نثر عربی و پارسی به خوارزم رفت و در دربار «اتسز خوارزمشاهی» به صاحب دیوانی رسائل منصوب شد. سلطان سنجر که از برخی شعرهای او آزرده بود، قسم خورد که او را به قتل برساند اما با وساطت منتجب الدین بدیع اتابک جوینی [صاحب عتبه الکتبه] او را بخشید (بیانی، ۱۳۴۰: ۱۸۳). دیوان شعر و حداثق السحر فی دقائق الشعر از برجسته ترین آثار اوست.

**-بهاءالدین بغدادی:** مؤلف کتاب «التوسل الی التوسل» است. این کتاب از حیث انسجام و صحت قواعد ادبی بی نقص است، اما تکلفات ادبی مفرط در متونی از این دست، مقدمه تباهی نثرنویسی را در سده های بعد فراهم می‌کند. از لحاظ بررسی اوضاع تاریخی، اجتماعی و سیاسی ایران در اواخر دوره خوارزمشاهیان نیز اهمیت شایانی دارد.

### نتیجه گیری

بر اساس آن چه به پژوهش آمد؛ دوران خوارزمشاهی به سبب هجوم ویرانگر و کتاب سوز و فرهنگ ستیز مغول دوره پر التهاب و اضطرابی بوده است. با این حال سبکی که جمال الدین اصفهانی در قرن گذشته پایه ریزی کرده بود در این عصر به شکوفایی رسید و به سبک عراقی موسوم گشت. واژگان ترکی مغولی زیادی در این عصر وارد زبان فارسی شد که به یاغی، ایل، نوکر، سوغات و... بسنده می‌کنیم. هنرمندان و عرفانیان و علامه‌ها توانستند با درایت خود حکومت بت پرست مغول را به

را می‌شنوی که نام چندین داروی کمیاب را که حتی در داروخانه مقابل پیدا نمی‌شود، بدور از چشم ماموران بهداشت، داخل جیب هایش پنهان کرده تا با قیمت گزاف به خریداران بفروشد.

اکنون این خیابان بازسازی شده تا حالت سنتی خود را پیدا کند، خیابان سنگفرش شده و درشکه‌ها بجای اتوبوس و وسایل نقلیه دیگر، مردم را جا بجا می‌کنند.

آنسوی خیابان پیرمرد درشکه چی را می‌بینی که داخل کالسکه اش نشسته منتظر مسافر است. بر صورتش، روزگار شیارهای فراوانی را نشانده و موهایش را گرد سپید پیری پوشانده، دستهای زخمی و پینه بسته اش هم نمایانگر سختی کار و مرارت روزگار اوست، چرت می‌زند، که صدای ناقوس ساعت شمس العماره به صدا در می‌آید. پیرمرد که رشته افکارش گسسته شده خطاب به ساعت برای خود زمزمه می‌کند:

الا ای ساعت شمس العماره

دل‌ام از سرنوشت گله داره  
به هر سازی زدم دنیا نسازه به ساز  
دل‌بزن، ای ساعت شمس العماره  
وسپس خنده‌ای بر لبش می‌نشیند گویا  
ترانه قدیمی دیگری به یادش آمده  
زمزمه می‌کند...

برفتم بر در شمس العماره همانجایی  
که دلبر خونه داره...

و شما خواننده گرمای اگر ادامه این  
ترانه را می‌دانید برای خود به یاد آن  
روزها زمزمه کنید، تداعی آن خنده‌ای  
بر لبهایتان می‌نشانند.



## بقیه: روغن های معطر

بافت و رباط های ارتباطی بدن، ترمیم رگ های خونی، بهبود گردش خون، تقویت غدد لنفاوی و ضد سرطان توصیه می شود. همچنین طی تحقیقات انجام شده علف لیمو قوی ترین دارو برای ضد قارچ و ضد باکتری معرفی شده است.

**استفاده کنندگان:** کسانی که دچار مشکلات گوارشی، التهاب مفاصل، عفونت سینوس ها و مجاری تنفسی، پارگی عضلانی، رگ های واریسی، سالمونلا (*Salmonella*) هستند، می توانند از علف لیمو استفاده کنند.

«یک باکتری باسیل گرم منفی است که معمولا در جوجه ها و تخم مرغ ها وجود دارد. سالمونلا عامل یکی از شایع ترین مسمومیت های غذایی می باشد.»

**تاثیرات عطر:** طی تحقیقات دانشگاهی صورت گرفته، استنشام عطر علف لیمو منجر به افزایش آگاهی ذهن و پاکسازی بدن می شود.

**استنشام عطر:** روغن رقیق شده علف لیمو، را می توان روزی سه بار به مدت یک ساعت در فضای خانه یا به طور مستقیم پخش و استنشام نمود.

**کاربرد موضعی:** یک قطره روغن علف لیمو را با چهار قطره روغن پایه ( نارگیل، بادام و زیتون) مخلوط کرده و می توان یک تا چهار قطره از روغن را بر روی مناطق چاکرا یا نقاط انعطاف پذیر استفاده کرد. **استفاده مستقیم:** می توان یک قطره روغن علف لیمو را با یک قطره روغن پایه در کپسول ریخته و به صورت مستقیم روزانه سه مرتبه استفاده نمود.

**روش استخراج:** علف لیمو را می توان با روش تقطیر، عرق گیری کرد.

**مواد تشکیل دهنده:** گرانیا (۳۵-۴۷ درصد)، گرانول (۵، ۱-۸ درصد)، نیرال (۵، ۲-۳۵ درصد)، گرانیل (۱-۶ درصد)



## بقیه دانستیهای پزشکی

انسولین پس از صرف غذا می گردند. در نتیجه انسولین اضافی قند خون را پائین می آورد. اثرات مثبت داروهای این گروه اینکه تخلیه غذا از معده را کند کرده و افزایش وزن بدن جلوگیری می کنند.

۲- این گروه داروهای جدید برای درمان بیماری قند نوع دو عبارتند از *invacana Farxiga, Jardiance*

و *steglatro* این داروها بازگشت گلوکز به جریان خون را در کلیه ها کاهش می دهند و در نتیجه گلوکز از راه ادرار دفع می گردد. داروهای این گروه نیز خطر نارسائی قلبی و بیماریهای قلبی را کمتر می کنند. انجمن بیماری قند آمریکا یکی از داروهای را که نام برده شد برای افرادی که در معرض خطر بیماری قلبی و بیماری مزمن کلیه هستند بعنوان داروی اولیه توصیه می کند.



## بقیه: رهبران و رهروان

ایده هایی را به کام رهروان جوان ریختند که هیجان آور ولی طعمش تلخ و اثراتش چون زهر بود. در هر حال باید به تجربه پذیرفت که هیچکدام از این دو گونه اصلاحات نتوانستند آب رفته را به جوی برگردانند و سرچشمه صافی دین را بر مردمان بنمایانند. پس شاید همچنان باید چشم به راه نهضت معنوی نوینی باشیم که اروین لازلو اینگونه آن را توصیف میکند «درین لحظات حساس ما تنها در صورتی میتوانیم به بقای نوع انسان و شکوفایی و غنای تمدن و فرهنگ او امیدوار باشیم که شیوه تفکر و تلقی متعارف خود را تغییر داده و از پیش نوین الهی برخوردار گردیم» (۶)

اگرچه بار سنگین به راه خطا بردن و دین را به وادی بیراهه خرافه کشاندن و مردمان را از حقایق روحانی و معنوی محروم نمودن، بی چون و چرا برگردن رهبران دینی و علمای جاهل هر دین بوده و هست، نمیتوان و نباید بر این حقیقت چشم پوشید که رهروان و پیروان نیز به عنوان انسان مختار، صاحب عقل و شعور و جویای حقیقت، به آنچه شایسته و سزاوار شأن آدمی است عمل نمودند. به واقع، «فرد به عنوان سنگ زیر بنای جامعه است» و نیز «فرد به منزله تاروپودی است که کیفیت و نفاست بافت جامعه به او بستگی دارد». بنا برین نمیتوان مسئولیت هر فرد در قبال سلامت و نیکیبختی جامعه را در «هیاهوی تقلید» و کرنش از یاد برد. پس توقع آزادگی و خردمندی از افراد رهرو، همیشه و همچنان به جا خواهد بود. بنا بر قولی «بیگمان با آجرهای مسی نمیتوان ساختمانی طلایی بنا نمود»

(۱) نگاه کنید به جریان «خلافت» و «امامت» در اسلام یا کلیساهای شرق و غرب» در آیین مسیحی.

(۲) تاریخ ایران مدرن: عباس امانت

(۳) نگاه کنید به تفسیر «خاتم النبیین» در قران و یا تفسیر «نشکستن حکم سبت تا آخر زمان» در تورات و مشابه آن «ابدیت کلام پسر خدا» در انجیل که همگی شوربختانه به آخرین بودن پیامبران و آن دین، معنا

یا تفسیر شده است.

(۴) مانند کسانی چون کالون و لوتر مسیحی که موجب رنسانس در اروپا شدند و یا مولوی و عطار، یا شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی در عالم اسلام.

(۵) کسانی چون شریعتی و نائینی یا آیت الله طالقانی در تاریخ معاصر و نیز مبدعان دیدگاه ولایت فقیه.

(۶) اروین لازلو، متفکر ارزشمند معاصر و از اعضای اصلی کلوپ رم، واضع تئوری «سیستم ها و تحولات کلی» در مدیریت جهانی.

## بقیه: آنان که ملت ما را...

تَرَک بردارد، چینی نازک و جاهتش! تا اینکه در سال ۱۳۵۷ در نقش افشین آنچنان که نسبت به بابک خرم دین، بر علیه هم میهن خود، محمد رضا شاه، با آنهمه خدمات غیر قابل انکارش برخاست و هوادار یک انیرانی شد و به انقلابیون پیوست و شعر «آذربازی» را در هجو شاه سرود و گفت: «باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد». اما شاه در برابر آنهمه مخالفت و کینه ورزی شاملونسبت به او در کتاب پاسخ به تاریخ از وی به عنوان یک شاعر و هنرمند به تعریف یاد کرد. از چنین نفرینی که ویژه ی مذهبی های ناتوان است می گذرم، اما جای پرسش است که چرا شاملو با چنین سروده ای، خود به مدت بیست سال دوری از زادگاهش، گرفتار نفرین دوزخ شده بود که حتا از شکستن سنگ مزارش دریغ نشد؟ شاملو، در جوانی از هواداران آلمان نازی بود و با آنها همکاری می کرد که از سوی متفقین (پس از اشغال سرزمین ما) دستگیر و مدتی را در زندان رشت و مدتی را هم در اراک زندانی می شود، پس از آزادی از زندان متفقین، به افکار کمونیستی روی می آورد و از همان تاریخ به نفع حزب توده مشغول فعالیت می شود و مطالب و اشعاری که مفهوم کمونیستی داشت می سراید و با تبلیغاتی که برله اواز سوی حزب کمونیست توده صورت می گرفت پای به میدان شهرت می گذارد، در خردادماه ۱۳۳۳ به اتهام عضویت در حزب توده بازداشت می شود،

ادامه دارد



مگر روی زمین می شود خوابید؟  
گفتم: به هر حال بهتر از بیرون زیر باران خوابیدن است. گفت: نه، روی زمین ناراحت می شوید. بروید یک جایی گیر بیاورید که بتوانید بخوابید. درهمین بین صاحب کافه آمد. پرسید: شما چیزی می خواستید؟ گفتم: من و دوستم گرسنه ایم. پرسید: پول دارید؟ گفتم: نه. ولی اگر خوراکی به ما بدهید پولش را ... گفت: برو بیرون و مرا بیرون کرد. بیرون هم هوا کمی سرد شده بود. روی سکوئی نشستیم حدود ساعت یازده شب بود که نمایش فیلم تمام شد و مردم از کافه بیرون آمدند. من خجالت را کنار گذاشتم و به هر کدام که می آمدند بیرون می گفتم: یک جایی بما بدهید بخوابیم. نگاهی به ما می کردند و می رفتند. تا آخرین نفر هم آمد بیرون و در کافه را بستند و ما ماندیم توی این میدان این دهکده تنها، گرسنه و تشنه و این پیچون هم مرتب می گوید من می میرم که از یکطرف دارد من را عصبانی می کند و از طرف دیگر تقصیر من است که این بیچاره را به این سفر آوردم. دیدم دو تا ژاندارم گشت شب بادوچرخه آمدند پرسیدند: شما کی هستید و اینجا چکار می کنید؟ داستان را برایشان گفتم. گفتند بیائید برویم ژاندارمری. ما را بردند ژاندارمری. روی یک نیمکت نشستیم. گفت: کارت شناسائی خوشبختانه داشتیم. دید بله ما دانشجوی هستیم. گفت: امشب که اتومبیل گیر نمی آورید. امشب این جا بمانید فردا صبح شاید اتومبیلی پیدا شود شما را برد. گفتم: جایی نداریم بخوابیم. گفت: ما اینجا خوابگاه داریم. ما را میگوی خوشحال شدیم. گفت: از این نرده بام می روید بالا، بالای این طویله روی کاه ها می خوابید. و شب بخیر گفت و رفت. و ما ماندیم و تاریکی محض. خوابیدیم. هنوز چشمان من روی هم نرفته بود که علی گفت: صدای خش خش مار میاد. مار رفته بود توی ذهنش. هر چه می گویم بگیر بخواب. می گوید: دارم صدایش را می شنوم. تا بالاخره خستگی بر ما غلبه کرد و خوابیدیم تا صبح. آفتاب که زد من بیدار شدم

و علی را بیدار کردم. برای اولین بار احساس کردم که اجداد ما در ایران چرا این قدر به نوروروشنائی اهمیت می دادند. چون در چنین صبحی، باران بند آمده بود نور آفتاب همه غمها را زودل من برد. سرپای وجودم راشادی فراگرفت. گوئی اراده و همه نیروی جوانی در من جمع شده بود. بلند شدیم رفتیم سر جاده. اولین ماشینی که در جهت نیس و نه بطرف گرونوبل در حرکت بود، رفتیم وسط جاده جلوش ایستادم. زد روی ترمز و با تعجب پرسید: چی شده؟ گفتم: خواهش می کنم تا هر جا که میری ما را ببر. ما هر چه زودتر باید به نیس برویم. حالا این پیچون هم می گوید این خلاف جهت ما می رود. با تشر گفتم: ساکت باش، که ساکت شد. این یک کامیون بود که بار زده بود و مادوتائی نشستیم بغل دست راننده. راننده پاکت سیگارش را در آورد که بکشد، دید من با حسرت نگاه می کنم. یکی هم به من تعارف کرد، یکی هم به علی تعارف کرد که گفت من نمی کشم. من به فارسی باو گفتم: گره خر بردار. تا راننده خواست پاکت سیگار را به پیش بگذارد پیچون گفت: چرا می کشم و فوری یکی برداشت. سیگار من را روشن کرد و علی گفت: من بعد می کشم. که بعد بدهد به من. این دودی که رفت توی سینۀ من مثل این بود که هوای بهشتی واردیۀ من شد. رسیدیم به گراتس. ما را پیاده کرد. درهمین لحظه خانم نسبتا مسنی از دریک نانوائی آمد بیرون و یک نان بزرگ گرفته بود داشت می رفت. پیچون بی اختیار مثل قحطی زده ها فقط بلند بلند می گفت: نان، نان، نان. زن حیرت زده نصف نان را کند داد به علی و خودش از وحشت پابفرار گذاشت. و علی دولبی شروع کرد به بلعیدن نان. گفتم: حرض نزن، همه نان مال تو، سیگار من را بده. سیگار را گرفتم روشن کردم و با اولین پک به آسمان پرواز کردم. آمدیم در یک جاده، دیدم اتوبوسی ایستاده که بطرف نیس می رود. دست پیچون را گرفتم و گفتم: بیا بریم بالا. گفت: پول نداریم. گفتم حرف نزن بیا بالا. رفتیم مثل آدم های میلیونر نشستیم و اتوبوس حرکت کرد. وقتی رسیدیم نزدیک ایستگاه اتوبوس های شهری نیس...

بهر روزی: برگشتید به نیس؟

فرازمند: بله. راننده آمد پول هارا جمع کند به ما که رسید گفتم: ما پول نداریم. گفت: بله؟ برویم ایستگاه پلیس. گفتم: باشد. ما خودمان می خواهیم به ایستگاه پلیس برویم. گفت: چی شده؟ داستان را برایش گفتم. او هم دلش به رحم آمد گفت: وقتی پولتان را گرفتید بیاید پول من را بدهید. راه افتادیم رفتیم اداره پست. گفتند پول نرسیده.. بعد معلوم شد دوستانی که قرار بود پول بفرستند، این گفته توبده، آن به این یکی گفته توبده. خلاصه هیچکدام پولی نفرستاده اند. رفتیم به اداره پلیس. گفتم: آقا وضع ما این است به ما کمک کنید. پلیس گفت: من فقط یک کار می توانم بکنم. شما را به سازمان نجات خدمات اجتماعی معرفی کنم. آنجا به بی خانمان ها کمک می کنند. نامه ای به شما می دهم. اینهم آدرس. بروید آنها به شما خوراک و جا می دهند. به پیچون گفتم: دنبال من بیا. من اهل سازمان نجات نیستم. آمدیم، رفتیم در یک هتل نسبتا خوب. گفتم: من با دوستم یک اتاق برای امشب می خواهیم.

گفت: بسیار خوب. گفتم ضمناً تلفن کجاست. باید به گیزون تلفن کنم. تنها فکری که به ذهنم رسید این بود که به یک آدمی تلفن کنم که حرفش حرف باشد. آدم متعهدی باشد. ما مور هتل باجه تلفن را بمن نشان داد. رفتیم شماره تلفن آقای ایرج پزشکی را گرفتیم. گفت: چیه، چی شده؟ گفتم: ما مانده ایم بی پول. پرسید: چقدر می خواهی؟ گفتم هر چه بیشتر بهتر گفت تا ده دقیقه دیگر می فرستم. ما راه افتادیم رفتیم اداره پست. پرسیدم پول رسیده؟ گفتند: بله رسیده. من کارت شناسائی نشان دادم و پول حسابی که پزشکی فرستاده بود را گرفتم. آمدیم هتل. گفتم: ما کاری برایمان پیش آمده نمی مانیم. پول تلفن چقدر می شود؟ یک پول کمی خواست دادم. اولین کاری که کردیم رفتیم سیگارفروشی و بعد هم رفتیم یک رستوران درجه یک شکمی از عزادر آوردیم و بعد هم رفتیم ایستگاه اتوبوسی که به گرونوبل می رفت مانند شاهزاده های بریتانیایی سوار اتوبوس شدیم و حرکت به سوی گرونوبل. ادامه دارد



نوروزنامه، پیروز هر روزنامه، نوروز



## ادامهٔ تنبک نوازان

باینکه اشاره به شرح حال یک یک تنبک نوازان یا ضرب نوازان ایران از حوصلهٔ این مقاله خارج است ولی اشارهٔ مختصری به شرح حال بعضی از این نام آوران لازم است:

**حاج خان:** معروف به عین الدوله ای از اساتید بسیار معروف نوازندهٔ ضرب و سازندهٔ تصنیف و آهنگهای ضربی بود. او از شاگردان حبیب سماع حضور بود. او را بایستی بعد از آقا جان از ماهرترین تربیت شدگان مکتب حبیب سماع حضور دانست. از شاگردان بنام او ابوالحسن صبا و میرزا عبدالله دوامی را می توان نام برد. عبدالله خان دوامی در مورد حاج خان عین الدوله ای می گوید: «حاجی خان صدای دودانگ مطبوعی داشت و در خواندن اشعار ضربی مبتکر بود و ضرب شناس کاملی بود و بیشتر با درویش خان کار می کرد. درویش خان او را متروم ارکستر لقب داده بود.»

**میرزا عبدالله خان دوامی:** دست اندر کاران موسیقی وی را از برجسته ترین ضرب نوازان و آشناترین فرد به دستگاههای موسیقی ایرانی در دورهٔ قاجار می دانند. دوامی فرزند ابوالقاسم در سال ۱۲۷۰ شمسی در تفرش متولد شد و پس از تحصیلات معمولی آن زمان در پستخانه به خدمت دولتی مشغول گردید. استاد او در خوانندگی علی خان نایب السلطنه و مری او در ضرب و خوانندگی تصنیف و اشعار ضربی حاجی خان عین الدوله ای شاگرد ممتاز سماع حضور بود. دوامی با داشتن قریحه ذاتی و ذوق و استعداد



موسیقی و حافظه سرشار تحت تربیت استادی چون حاج خان عین الدوله ای و همکاری با میرزا حسینقلی و حسین خان اسماعیل زاده و سالها نواختن ضرب و خواندن تصنیف با ساز نوازندگان پرنام آن زمان و استفاده از محضر آنان در مرتبه ای قرار گرفت که او را استاد مسلم عصر خود می شناختند. دوامی تصنیف رابه سبب تسلط به موسیقی درک وضع و حالت گوشه هایی که اکنون در ردیف دستگاههای موسیقی نواخته می شود ولی طرز خواندن آن فراموش شده بود و احیاء حالات آن گوشه ها قدم مفیدی در راه زنده کردن آن گوشه های مهجور نمود. دوامی مانند اکثر اهالی تفرش دارای خط زیبا بود. در اواخر عمر در جماران شمیران گوشه عزلت گزیده بود. میرزا عبدالله دوامی هنرمندی بود متواضع و با صفا و مهربان و عاری از تظاهر و تکبر و حسد. وی کمر همت به تربیت چندتن هنرجوی با استعداد بست و از این راه یادگارهایی از خود بجای گذاشت یکی از معروف ترین دست پروردگان او استاد محمود کریمی بود که کار تدریس آواز را در هنرستان موسیقی ملی به عهده داشت. نگارنده تا زمانیکه برای فرا گرفتن ویلن نزد استاد حبیب الله خان بدیعی به هنرستان موسیقی ملی واقع در سه راه منوچهری می رفتم با استاد کریمی آشنائی پیدا کردم و همیشه از او مصاحبت اینشان لذت می بردم. از عبدالله دوامی تنها یک صفحه باقی است که آن را به همراهی اقبال آذر (اقبال السلطان)، طاهرزاده، باقرخان رامشگر و درویش خان در تقلیس پر کرده است. گویا وی در این سفر چندین صفحه به همراهی هنرمندان نامبرده پر کرده است ولی زمانی که این صفحات را برای تکمیل امور فنی به برلن فرستادند قسمتی از آن به ایران آمد که از سر نوشت آنها

اطلاعی در دست نیست و مقداری از آن صفحات نیز به سبب جنگ بین الملل اول (۱۸-۱۹۱۴) از بین رفت.

**حسین تهرانی:** وی در سال ۱۲۹۰ شمسی در تهران متولد شد و از او ان طفولیت به نوازندگی ضرب علاقه فراوان نشان میداد بطوریکه هر وقت ارکستری در مجالس میهمانی می دید تنها به نوازندهٔ ضرب توجه می کرد و در کنار او می نشست. اشتیاق او به نوازندگی ضرب بجدی بود که ضمن تحصیل در مدرسه امیر اتابک و شرف برای خود ضربی ساخته و در هنگام فراغت با آن تمرین می کرد. وی پس از پایان تحصیلات در مدارس مذکور در سال ۱۳۰۷ شمسی به کلاس ضرب حسین خان اسماعیل زاده رفت و فرا گرفتن ضرب را شروع کرد و پس از چندماه تعلیم از استاد مدت ۱۰ سال ضرب را نزد خود تمرین کرد و همچنین به نواختن ضرب به سبک موسیقی جاز آشنائی پیدا کرد و در کافه های آن زمان با ارکسترهای متعددی همکاری می نمود. در سال ۱۳۱۷ دنبالهٔ تحصیلات هنری خود را نزد ابوالحسن صبا ادامه داد و صبا در راهنمایی و پیشرفت هنر او نقش اساسی داشت و از آن پس در مجالس مختلف و رادیو به همراهی ساز استاد ضرب می نواخت و پس از تأسیس رادیو با حبیب سمعی و جواد معروفی ضرب می نواخت. از بدو تأسیس انجمن موسیقی ملی با ارکستر آن انجمن همکاری می کرد و در ضمن وزن خوانی را از رهبر ارکستر یعنی روح الله خالقی فرا گرفت.

حسین تهرانی در سال ۱۳۲۳ هنرآموز هنرستان موسیقی ملی شد و سپس بعنوان استاد در آن هنرستان به خدمت مشغول شد. سپس فعالیت هنری خود را در وزارت فرهنگ و هنر ادامه داد و از طرف آن وزارت خانه برای اجرای برنامه های هنری به کشورهای پاکستان، ترکیه، ایتالیا، فرانسه، آلمان و افغانستان سفر کرد. وی با داشتن قریحه هنری و روح ابتکار مکتب جدیدی در نوازندگی ضرب بوجود آورد. همچنین نواختن ضرب را بطور گروهی ابداع نمود و ریتم های مختلف برای دستهٔ نوازندگان ضرب ساخت و در ارکسترها اجرا می کرد که مورد توجه حضار قرار می گرفت. مدتی نیز روی ضربهای «لنگ» مطالعه و تفحص نمود (ضرب لنگ به ریتمی می گویند که بطور متناوب وضد

ضرب فاصلهٔ سکوت عارا پر می کرد) حسین تهرانی آشنائی کامل به ردیف موسیقی ملی داشت و تصانیف قدیم را با وزن و آهنگ اصلی و صحیح خود با نواختن ضرب خویش می خواند. او برای ضرب نت مخصوص ایجاد کرد و با مساعدت هنرستان موسیقی ملی برای چاپ آماده ساخت. حسین تهرانی رایبستی خادم موسیقی ملی نام نهاد. وی شاگردان زیادی تربیت کرد و تنبک را که نقش اساسی در موسیقی ملی دارد اهمیت داد و اعتبار بخشید و عمومیت داد.

حسین تهرانی هنرمندی بود خوش قریحه و با ذوق و سلیقه. دارای طبعی سلیم و روحی لطیف و حساس. این هنرمند نامی عصر ما با نبوغ ذاتی و هنر خویش راه کمال پیمود و از نظر قدرت و سرعت بی نظیر و بی همتا بود. از تربیت شدگان او بایستی از جهانگیر ملک، محمد اسماعیلی، هوشنگ ظریف (نوازندهٔ تار)، هوشنگ مهرورزان و جمشید شمیرانی نام برد.

مرحوم خالقی در کتاب «سرگذشت موسیقی» در آن قسمت که به شرح زندگی حسین تهرانی می پردازد می گوید: «لئون کنی پر» آهنگساز نامی شوروی که در اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی برای بار دوم به ایران آمد در کنسرتی که ارکستر موسیقی ملی برگزار می کرد و استادان علی نقی وزیری و حبیب سمعی به تنهایی تار و سنتور می نواختند و حسین تهرانی ضرب می گرفت حضور یافت و مجذوب هنر این استادان شد» او ادامه می دهد: «لئون کنی پر گفت در ارکستر شما یک نوع آلت ضربی هست که نوازندهٔ آن توجه مرا جلب کرده است و دلم می خواهد اجرای ایشان را شاهد باشم و روز دیگر حسین تهرانی حضور یافت و وزن های مختلف را به تنهایی نواخت که آهنگساز شوروی را مبهور نمود. سپس این آهنگساز خطاب به حضار می گوید: «شما بی جهت نام این آلت را ضرب گذاشته اید من آن را سازی دائم زیرادعین سادگی کامل ترین آلت ضربی است که تاکنون ساخته شده است. علت اینکه نام آن را سازی می گذارم این است که ساز آلات ضربی را با چوب می نوازند ولی این آلت با دوست و انگشتان نواخته می شود. بهمین جهت احساسات نوازنده بوسیله سه انگشت و کف دست در آهنگ آن تأثیر می کند بنابراین مقام تهرانی با بزرگترین استادان شمارا بر است. **ادامه دارد**

explain failure or misdeeds, threats and risks while maintaining one's positive self-image and retain self-esteem. [12] When these processes are mixed with fallacies and are triggered and mobilized to stigmatize and target groups of people and subcultures based on their ethnicity, locality, group membership, etc. deep hostility and divergence is programmed to happen regardless of negative consequences like unnecessary conflicts, deviation and separation only to satisfy ego-centrism and ethnocentrism. In social psychology the "outgroup homogeneity effect" provides further explanation. In the language of social psychology, an "ingroup" is a group to which someone belongs and an "outgroup" is a group to which the person does not belong. Considerable body of research confirms the general tendency to perceive the outgroup as homogeneous (as compared with the ingroup), and the consequences of this perception in terms of increased stereotyping and prejudice towards outgroup members. When it comes to attitudes, values, cultural identity and other characteristics, people tend to see outgroup members as more alike than ingroup members. Because a heterogeneous ingroup identity challenges the very essence of the ingroup and members' motive for a positive and distinct identity, ingroup heterogeneity vs. outgroup homogeneity bias usually leads to ingroup members' increasing intergroup differentiation to reaffirm the threatened ingroup distinctiveness (Tajfel and Turner, 1979; Jetten, Spears and Postmes, 2004).

That means the differences between ingroup and outgroup become exaggeratedly overrated which leads to adoption of hostile attitudes towards outgroup –in order to reduce anxiety, maintain a positive self-image, positive virtue and righteousness of our own "ingroup" to which we belong. As a result, outgroup members are at risk of being seen as identical and they are more likely to be stereotyped (Linville, 1998); For example: *immigrants from Middle East are Arabs and Moslems, criminals, aggressive, misogynistic; Jews are greedy, mammonish and arrogant. etc...*). Scapegoating is a vicious circle; once started, it barely stops and shifts direction and targets other group(s). This is a real dangerous Terrain that deserves consideration and carefulness when we think and infer. We also need to be very careful not to be influenced and infected by resentment and misjudgements that is suggested to us by the environment around us.

\*\*\*\*

These pathological paradigms are unfortunately in progress currently when analysing and addressing the uprising in Iran. The challenge between the right wing with megalomaniac mentality, psychopathic racist and post-colonialist worldview and the left spectrum with self-deception, canting interpretations and blind resentment all result in sacrificing Iranian people and their efforts to achieve freedom and emancipation from barbaric Islamist regime. This is more than disgraceful. It is also in the best interest of the west and the entire world to reject

the Islamic tyranny by stopping their appeasement-politic and shifting the old fashion paradigms. Regrettably the blood of Iranians who fight this inhuman dictatorship is confiscated for power balancing and rivalries; the Mosque of "Islam Center-Hamburg (IZH)" financed by Khomeinist regime is still not shot down and operates unobstructed in Germany and the Al-Quds-Day rallies are not forbidden, where the poisonous Anti-Semitic indoctrination and hatred against Israel and democracy is advertised, promoted and practiced systematically hand in hand with the European left wing activists and each critic about Islam is labeled Islamophobia. The current Iranian uprising is also a clear evidence and proof that there is a difference between Iranian identity and the diabolic Islamism of the Mullah Regime and their Islamic identity; it advocates that this world can be a better place without ayatollahs and their international financed terrorism, assassination of dissidents across the world (Mr. Salman Rushi among them), their threats to Israel's existence and ambitions of achieving nuclear mass destruction weaponry as well as their contribution to Russian war against the Ukraine by providing killer-drones and ammunition to the aggressor Russia. A prosperous and free Iran also offers the world more international security, economical and trade opportunities as well as better chances for intercultural interactions and learning from rich Persian culture and the humanitarian values that the real Iranian culture has to offers. That will

help them better to heal their identity-crisis.

## References

- [1] APA, Tajfel, H., Turner, J. C., Austin, W. G., & Worchel, S. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. *Organizational identity: A reader*, p. 56-65. [2] Osborne, Esther; Sablonniere, Roxane (2014). "Understanding My Culture Means Understanding Myself: The Function of Identity Clarity for Personal Identity Clarity and Personal Psychological Well-Being". *Journal for the Theory of Social Behaviour*. 44 (4): 436. doi:10.1111/jtsb.12061 [3] Victoria Wilson, (2023). Available: <https://www.exceptionalfutures.com/cultural-identity/> [4] *ibid.* [5] Available by News Agency "Der Spiegel-Online": <https://www.spiegel.de/politik/deutschland/scharia-polizei-in-wuppertal-salafisten-als-sharia-police-in-nrw-a-990152.html> [6] Maleki, Ammar and Pooyan Tamimi Arab (2020). *Iranians' attitudes toward religion: A 2020 survey report*. Published online, The Netherlands, gamaan.org: GAMAAN. pp1-3. [7] Available: <https://www.un.org/en/observances/international-nowruz-day> <https://en.unesco.org/silkroad/content/nowruz-celebrating-new-year-silk-roads> ; Also see *Encyclopaedia Britannica*: <https://www.britannica.com/topic/Nowruz> [8] Available: <https://www.worldhistory.org/article/166/the-cyrus-cylinder/> [9] Katrin Pfündel, Anja Sticks, Kerstin Tanis, (2020). *Muslimisches Leben in Deutschland Flüchtlinge. Studie im Auftrag der Deutschen Islam Konferenz. Forschungsbericht 38. Bundesamt für Migration und Flüchtlinge*. pp.41, 64,142, 189. [10] Carver, Charles S., Scheier, Michael F.(2004). *Perspectives in Personality*(5th International Edition), Pearson Publishing, ISBN: 0205375766, (pp. 391 & 407). [11] Rogers, C. R. (1964). Toward a modern approach to values: the valuing process in the mature person. *J. Abnorm. Soc. Psychol.* 68, 160–167. doi: 10.1037/h0046419 [12] Glick, P. (2002). *Sacrificial lambs dressed in wolves' clothing: Envious prejudice, ideology, and the scapegoating of Jews*. In L. S. Newman & R. Erber (Eds.), *Understanding genocide: The social psychology of the Holocaust* (pp. 113-142). New York: Oxford University Press.

the other hand a group of such can be a subordinate(i.e. secondary or a subculture) as far as it is a part of an overwhelming and fundamental superordinate(i.e. primary) culture that pulses same or similar values and norms despite slight deviations. The perception and translation of these terms (due to historical and cultural differences) in western countries is different from our understanding and our self-concept(as Iranians). To them ethnicity is coercively restricted to one specific group only based on accent, colour of skin, physiognomic features, religion, traditions and rituals so there is a difference between that group and others, thus they can not belong to another superordinate sphere; therefore it is legitimate to disconnect one group from the whole and impose them an artificial identity! What they refuse to understand is that due to Iran's integrative and coherent history all the "Groups" and "subcultures" are essentially represented and included; all of them have played a complementary role in actualizing and fulfilling a superordinate and collective cultural identity. As well there is no such thing called "minority" because every individual or group can be in a "minority position" depending on circumstances, so every one has permanently some differences with others although they reciprocally belong to a superordinate group. Let me reflect this fact with an example: imagine you are going home and get on a bus or subway. Your wear a green shirt and blue jeans. A group of football fans is going home and celebrating in the same

bus or train wearing their favourite club tricots in red and wearing black jeans. At this situation there are several differences between you and this group. That means "YOU" are a "MINORITY" due to circumstances. However you are still a citizen and share the same cultural and national identity with them and have equal rights despite your slight different affiliation! This is also the case with the murder of Mahsa Jina Amini who may belong to a specific ethnic- & gender cluster but to a superordinate group with mutual cultural and national identity, and the big family named Iran takes a stand against her brutal and cruel murder by the mullah regime. Thus she was not a minority person to be murdered by the regime but an equal Iranian citizen and a daughter of the Great Iran. If I were asked to share my feelings about her I would say like many other Iranians would: *"I didn't know her in person and we never met each other. However I miss her very much. This is exactly the same feeling we have for so many other Iranians who have been murdered by the Islamic regime during last 43 years. We do care about them, not because they belong to some hypothetically "minority groups" but because they were our citizens, compatriots and children of our mutual mother Iran."*

\*\*\*

**Fallacy of minority:** Why is the term "minority" used and overrated in the everyday life? Why is it a tool to make groups of certain people or groups negatively salient in the society? The answer is not easy and requires several explanations. One answer is

the wrong understanding and wrong consumption of this term and its meaning. One of the wrong misconceptions is (likewise the definition of cultural identity mentioned above): Belongingness to a minority is not Fixed. Remember if you look around yourself carefully you realize there are many groups and individuals who are in a "minority position" for most trivial things like 20-30% of the population belongs to the group with obesity, 45-48% of population prefers orange juice over apple juice and so on. So basically all of people in those groups are somehow minority, but all of them have similarities and share a lot of other attributes and characteristic of a superordinate(i.e. primary) group with mutual cultural identity and so they do share a lot of similar values and are attached to one history which includes them altogether even though they might additionally belong to some subordinate(i.e. secondary) groups like tribe or ethnic or religious groups which is only a fraction of their identity.

Another answer is the fact that we percept things that we don't know enough or understand full in details as a "threat" because it challenges our self-esteem and put our positive self-image at risk! That causes Anxiety. This condition is partly in our nature and is partly acquired as we grow up and socialise, learn rules and regulations, norms and social contracts around us. If you do not know how to act when attending a birthday celebration, you feel anxious and insecure to be there because you feel you might act or say

something which might not fit the atmosphere and cause you or others embarrassment. If the pressure of anxiety is too high and you are afraid of losing control and with it your self-esteem, you prefer to avoid the party to keep this potential threat out of your awareness in order to reduce and compensate the negative feeling of anxiety. Consequently avoiding the source of a threat also helps to protect your positive self-image and feeling of having control. This is a defence mechanism which happens mainly automatically.[10] In Psychology this process is known as *organismic valuing process*. [11] In a more sophisticated, multifaceted group like a country with a diverse and complex society where various political and ideological issues compete and clash, the feeling of threat and anxiety are much more intense, although they are not necessarily logical or justified. That is when the idea of assigning threats to minorities start to gain weight and importance, because we have learned to attribute problems to minorities and they(minorities) serve as a source of "threat" and "insecurity" who deserve to be blamed for all troubles and failures we experience. because it is easier to reach an allegedly quick solution using mental shortcuts! This process is well known in social psychology entitled "**Scapegoat-Theory**". Scapegoat theory refers to the tendency to blame someone else for one's own problems, a process that often results in feelings of prejudice toward the person or group that one is blaming. Scapegoating serves as an opportunity to

man beings across the world. The sophisticated Persian history distinguishes herself from western and other Islamic Middle East countries.

Once an empire, creating culture, art, literature & poetry, philosophy, architecture, mathematics, chemistry, astronomy, medicine, civil rules, jurisdiction system, professional military and statesmanship, tax-system and all in all “civilization”, it developed itself to a superordinate entity for diverse ethnic groups and religions who share the Iranian culture and identity that is the fundament of an interrelated and cohesive nation. Our traditions are not based on metaphysical superstitions and religious gossip but on philosophy and nature studies (like “Noerooz” the Persian term for “Iranian New Year” which means “New Day” and begins on the spring equinox that falls on or around the date of 21 March on the Georgian calendar. Nowrooz’s timing in Iran is based on solar algorithmic calendar which is based on precise astronomical observations and moreover use of sophisticated intercalation system, which makes it more accurate than its European counterpart, the Georgian calendar). Therefore “International Nowrooz Day” was proclaimed by the United Nations General Assembly, in its resolution A/RES/64/253, at the initiative of several countries that share this Persian holiday entitled “International Day of Noerooz” [7] Iran’s rich cultural identity is also reflected in numerous Iranian artifacts, poems and literature since the ancient era. The epical Shahnameh “The Book of Kings” by A.Ferdowsi (A.D.

935-1010) presents another example among many. Thus Iran offers a diverse and rich “cultural mosaic” which is the fruit of a long term natural growth during the course of history for 7000 years. Countries like Australia, New Zealand and Canada practice the integration of immigrants based on the same concept of cultural mosaic. To them –unlike culturally primitive countries like Germany– being different is not a threat but a chance to enrich the society! Persian culture is the fundament of this concept based on the first human rights convention that was invented by the Persian **King Cyrus the Great** of Achaemenid Empire known today as the “**Cyrus Cylinder**” [8]; This ancient record has been recognized as the world’s first charter of human rights. It is translated into all six official languages of the United Nations and its provisions parallel the first four Articles of the Universal Declaration of Human Rights. Mullahs and Islamists hate all of them utterly. I don’t deny that during the course of history the giant empire lost land and influence and Iran has changed, however the power of Persian civilization and the strong cultural heritage it has produced is still upright in Iran and so many places which used to be a part of the elderly Persian empire (i.e. today’s countries like Uzbekistan, Albania, Tajikistan, , Afghanistan, Azerbaijan, partly of India ... formed by the Persian culture or coincided with it). The Iranian history and our collective memory remember numerous cases of destruction and hostility as well. After Islamic invasion many

monuments, artifacts and evidences in occupied lands were plundered or destroyed as Islam hates any civilization and believes every culture without Islamic lore contradict with it and is qualified to be targeted and destroyed instantaneously (we witness further examples of this destructive mentality in 21st century by Taliban (2001 blasting the Buddah Sculpture (Bamian province – Afghanistan) and systematic destruction of Hatra (Iraq) and Palmira (Syria) 2015 by Islamic State (also called DAESH). Nevertheless as Amir Taheri mentions: “... *although our interior and exterior enemies don’t like a prosperous and free Iran.... Iran has been successful to sustain its cultural identity including humanitarian principles and moral values; even if it sometimes looks like they have been fully vanished. This is the exciting thing about the Iranian culture; it never vanishes entirely but based on circumstances for some time is pushed to the background. It never dies and erupts again with more energy and produces civilization...*”. I believe if the Islamic regime and the ideology of Khomeinism fall, it will effectively impact many other countries in the region. Obviously the west is not ready for multiple fundamental changes in the region. That explains in part the hideous appeasement politic of EU and West toward the Mullahs and Islamic countries and why they insist on labeling Iranians **Moslem!**

What they refuse to acknowledge is the fact that the majority of Iranians are forced to escape the oppression of Islamism. As well they refuse

to disclose the Brain-Drain-Process and accumulation of many academics and intelligent Iranians in Diaspora who contribute most positively to their host countries, embracing the secularism, democracy and liberal lifestyle and quick integration in to the social norms. A project entitled “Muslim life in Germany 2020” offers up-to-date knowledge about the Muslim population living in Germany from predominantly Muslim countries of origin and their attitude toward the German society who were interviewed for this study between July 2019 and March 2020 as part of a representative nationwide survey. Iranians are represented as one of the exceptional immigrant groups with high academic rate and secular attitudes; high percentage of Iranians consider themselves either Non-Moslems or belonging to any other religion. [9] It leads me to address a **forth mistake** which is worthy of criticism: The fallacy of “ethnic minorities” and provocation of separatist phantasm in Iran by associating the murder of Mahsa Jina Amini to her allegedly Kurdish ethnic origin. In west, many tend to dramatize ethnic groups and reduce the Iranian nation into mixture of some ethnics or even “national minorities” which is absolutely ludicrous. The term *ethnic* is derived from the Greek word “*ethnos*” (more precisely, from the adjective “*ethnikos*” which was loaned into Latin as *ethnicus*). Anytime a group of people unites toward a common objective and shares specific values and worldview, a culture begins to form. No matter how large or small the group, there are beliefs, norms, values, and behaviours that emerge. On

countries who attribute their countries to “Fatherland”, the Iranians associate their country to the “female gender” as a source of life and use the term “motherland Iran”. The highly respectful value assigned to the female gender in Persian culture is one of the most important ethical and decent civilizing concepts which grew in glorious Persian Empire of Achaemenian 550 B.C.” with multiple illustrious queens and military commanders of the Iranian armies of the time. Women have always been prized and respected for sake of being a woman and an equal and pro active member of the society. Accordingly the current uprising in Iran(2022/23) is not a feminist revolt in rejection of the Islamic hidjab but a collective defiance and an outcry of a nation that is fed up with the Islamic theocracy and despotism of the mediaeval Sharia-Laws and the regressive Islamic regime that despises human life and strives to stay in power at all costs. In fact Iranian women find remarkable support by their fathers, brothers, husbands and sons that should be added to the number of Iranians being incarcerated, tortured and murdered by Ayatollahs, but it is never mentioned or recognized properly in western news. As well, the term “feminism” is a fallacy and indicates a pathological thinking. Claiming equal rights for women and opposing traditional fashion “**Patriarchalism**”

is something very different than “feminism” that advocates “**Matriarchalism**”! Both (i.e. patriarchalism and matriarchalism) are pathological, sick and fanatic worl-

dvIEWS with a tendency to derogate and oppress the opposite gender and both lead to something I name “**Gender-Fascism**”.

Both fail to realize that a normal, healthy and progressive society needs to consider equal rights for all of its members and provide everyone equal chances so that the best qualified ones would be formed and lead the society in to a better future. Without doubt replacing a wrong concept with another likewise wrong concept doesn't deserve to be considered a progress nor a smart idea.

For one thing this uprising is not a “feminist riot” but an “Iranian patriotic resurrection and nationalistic renaissance against the insane Islamism”. For the other thing the slogan “**Woman, Life Freedom**” is the first element of the slogan chanted and adopted since the beginning of the protests(2022) in Iran; the second and integrative component of the slogan “**Man, Homeland, Improvement**” is simply censored and is denied legitimacy and recognition. It is important to mention that this denial is very typical by the left spectrum who suffers habitually from intellectual deficits: each patriotic gesture is rejected with vigorous resentment because it reflects “fascism and chauvinism” to them! This is a “**semantic fallacy**” and also self-deception! Meanwhile this attitude is infecting Iranian exile

media and also partly the oppositional-activists as well. What they don't want to accept is that Iran is not Italy, Spain or Germany. Only because nationalism in western

countries has led to rise of extremist, fascistic and racist movements and autocracies, it doesn't necessarily apply to Iran as well! Therefore many believe no one is allowed to possess a cultural identity and national sense of pride, only because their own fathers and grandfathers committed genocide and turned nationalism in to chauvinism, nazism and fascism! They prefer to deny, project, displace and rationalize their shameful failures. However, Iran is nothing like that. Iran—unlike the above mentioned countries—maintains a colossal cultural, a rich history and a mature identity. Unlike the European nationalism, the Iranian nationalism is not based on pervert European racial pseudo-sciences, fake history or impertinent ethnic definitions. The Persian identity is humanistic and deeply rooted in ethics.

**The third Mistake** is refusing to acknowledge the difference between “Iran and the Islamist Mullah Regime”! Once Amir Taheri(the prominent Iranian senior journalist, political analyst and chairman of the think-tank Gatestone-Institute) mentioned his memory of discussions with the European orientalist and allegedly Iran-experts of some European think-tanks during early 70s like the British Ann Lambton who insisted on “*the Islamic identity of Iran...otherwise Iran will become a communist state...*” and therefore favored ayatollah Khomeini and Islamism; It is still fashionable in western academic and political circles to project their paranoia and identity-crisis similarly and stigmatize Iran with “Ar-

abic and Islamic identity” like it is very elegant nowadays to be vegetarian or vegan and be follower of the mentally handicapped and delusional Greta Thunberg! Also the right wing needs an Islamic Iran for subjugation and justification of their racism, megalomania, identity-crisis, Nazism or colonialist history. This absurd attitude, lack of knowledge, resentment, arrogance and misinterpretation along with a big portion of envy and identity-crisis is a lethal mixture being practiced today against Iran—also in an attempt to provoke separatist movements. In fact the Islamists and the westerners attitude of imposing Iranians an “Islamic and Arab identity” proves obviously in the first place their mutual identity-diarrhea and a hopeless trial to escape the “existential anxiety” and dread caused by it(Paul Tillich,1952). In social psychology it is well known that this projective behavior is a mental defense mechanism to conceal and laminate the low self-esteem and emptiness caused by identity-crisis. A recent survey confirms “68% of the Iranian population believes that religious prescriptions should be excluded from state legislation, even if believers hold a parliamentary majority. Only 32% of the population identifies as Shi'ite Muslim, 43% agrees with a blanket prohibition for all religions against proselytizing and 56% do not want their children to receive religious education at school.”[6] Unlike Islam's tradition of celebrating violence, death and martyr-cult, the Iranian culture celebrates life, happiness and peaceful coexistence with other hu-



By: Michael Mobasheri (M.Sc. Psychology) – Germany

## Cultural Identity: Resentment, Self-Deception and a ladle Identity Crisis

**Identity** is a part of a person's self-awareness (who you are, what you are) or the self-conception and self-perception by means of which individuals define themselves. Henri Tajfel's greatest contribution to psychology was "Social-Identity Theory". Social identity is a person's sense of who he/she is based on their group membership(s). Tajfel(1979) proposed that the groups (e.g. social class, family, religion, etc.) which people belonged to, were an important source of pride and self-esteem. Groups give us a sense of social identity: a sense of belonging to the social world.[1]

**Cultural Identity** is a part of identity related to nationality, ethnicity, gender, religion, social class, generation, locality or any kind of social and/or political group that has its own distinct culture and values; thus national identity is a part of cultural identity. That means it is how a nation perceives herself to define their way of life, worldview and strive for unity. In this way, national identity is both characteristic of the individual but also of the culturally identical group of members sharing the same identity, beliefs, practices and values framed by it. Cultural identity is a fluid process that may change by different social, cultural, and historical experiences.[2]. There are several wrong interpretations of this

phenomenon(cultural identity): one of misconceptions about the cultural identity is that many think the cultural identity is fixed, which is absolutely wrong[3]; It is dynamic and changes and develops according to our experiences and affiliations as they evolve. The most dangerous interpretation and (mis-)understanding is that our own cultural identity is mainstream and therefore qualifies to dominate and dictate others out of that circle how to think, understand and interpret the world and how to live their lives, i.e. many of us believe we interpret situations the same way others do. When this is the case, our desire to understand the world can result in the creation of mental shortcuts and formation of "illusionary mental constructs" that influence how we perceive others and interact with someone with a different cultural identity(The psychology of personal constructs, George Kelly,1955). The danger of these shortcuts is that they can lead to generalizing and stereotyping. When this occurs, we polarise our perception -particularly social perceptions-, see things only in Black&White pattern and divide people into different groups "We vs. Them" and consequently prejudge people as "friend or opponent", "good or bad", "legal vs. illegal" etc.[4] It is also possible to put it other words:

If we realize that others have different values and interpret things differently than we do, we feel an approval to react to it by rejecting them and their perspectives. This reaction is partly acquired and reinforced by the society around us. This is how a conflict emerges. This behaviour is especially in progress in western media & societies when reporting and analysing the current uprising in Iran –especially dividing Iranian people into different groups!

\*\*\*

Watching news about Iran and the uprising of the courageous Iranian people these days (especially the so called Z-Generation against the theocratic fascism in Iran) also reveals at least partly the identity-complex of the western world, their clichés and stereotypes about Iran. The coverage of the news in western media is reduced to specific keywords which targets the true nature of the events in Iran. Keywords like "the death of a Kurdish girl Mahsa Amini", "ethnic groups in Iran", "minorities in Iran", "brave Iranian women fighting the regime" among them. This systematic distortion which is partly deliberately conducted seeks to censor many facts about the Iranians rejecting the vicious "Islamic Sate of Ayatollahs" in Iran, which was installed partly by western governments who contributed to it during 60s

and 70s like Jimmy Carter the former US President that saw a holly and progressive figure like Mahatma Gandhi in Ayatollah Khomeini.

There are several mistakes and misjudgments that deserve to be in the pillory! First mistake is the fact that "Mahsa Jina Amini" is being declared "Dead in Custody of the Iranian Police"! Let me emphasize that she was "murdered" and that was – like so many other cases in Iran– a "first-degree murder" by "The Sharia-Moral Militia"; 2014 the same kind of Islamist villains mainly Arabic origin, titled themselves "Sharia-Police" and patrolled in German cities like Wuppertal(a city in Nord-Rhein-Westphalia province, Germany), harassing and forcing people to consider the Islamic sharia-codex in their lives. [5] So these people are not normal individuals but very dangerous "indoctrinated extremists" and "Islamofascist henchmen".

Second misjudgment is the reduction of the collective uprising in Iran in to a "feminist riot"; this is insolent eyewash! It is absolutely true that women are devaluated and subjugated as second class individuals in Islam. However the Iranian culture and identity is exactly the opposite of Islamism and views the women with high respect. There is no wonder that unlike vast majority of other

# Courageous Iranian Women (Last Part)

When the Sassanian Empire fell in 651 CE, women's status fell with it and they were considered second-class citizens. Women could no longer travel without a male consort and permission, could not own or conduct their own business, and were no longer free to choose their own mate. Persian women did not simply accept this attack on their rights, however, and joined their men in resisting the oppression of the occupying forces.

The best-known figure along these lines is Banu, wife of Babak Khorramdin (d. 838 CE), who led a resistance cell with him until they were betrayed, captured, and executed under the Abbasid Caliphate. The legacy of strong Persian women continued after Banu, however, and remains a source of pride in the present day. There are a number of Iranian festivals throughout the year honoring the earth, the elements, and women, and on the festival of Esfandgaan – where gratitude toward women is especially emphasized – the stories of the great women of the past continue to be told, not only in their honor but also to encourage the same level of respect for women in the present as the great Persian empires accorded them in the past.

## Iranian Women after Islam:

After Islam, the same situation that women found at the time of the fall of the Sassanids continued, and Iranian women were known as second-class citizens. This situation continued until the end of the Qajar era. During the Pahlavi era, with the law of uncovering the hijab, women gained the freedoms which had mentioned during the constitutional revolution, and they could participate in social activities, hired by the private and governmental section to work.

In the Time of Mohammad Reza Shah-Aryamehr- finally Iranian women obtain the rights equal to Iranian men. They could vote and elect as well be elected. They were also employed in the three forces of the Iranian Imperial military forces then, as cadets and became officers to serve their country.

Here is short list of Iranian women who had social activities in the time of the late Shah and after Islamic revolution in abroad:

## Women Celebrities

Shohreh Aghdashloo - Christiane Amanpour (CNN) - Anousheh Ansari - Mary Apick - Rudi Bakhtiar - Minu Barati - Catherine Bell's - Nadia Bjorlin - Nilofar Beyzaei - Bit

Daryabari - Patrice Faramah - Googoosh( Singer) - Niki Karimi - Jaleh Kazemi - Jasmin Moghbeli - Dineh Mohajer (Founder of Hard Candy) - Parisa Montazaran - Leila Pari - CCTV America - Asieh Namdar - Shiva Rose - Atoosa Rubenstein (Editor in Chief of Cosmogirl) - Shirin Neshat( Artist and film-maker)- Shiva Safai - Marjan Shaki - Shermine Shahrivar - Jasmin Tabatabai - Hedieh Tehrani - Taraneh Alidoosti- Nazanin Bonyadi- Masi Alinezhad... and many more.

## Iranian Women scientist:

Many Iranian women in the time of Aryamehr, known as scientist were serving country.. After the Islamic revolution, the mullahs were not interested in women studying, especially at university levels.

Despite the mullahs' wishes, after the revolution, the number of female students in universities exceeded that of male students.

## Iranian women in present time:

After the Islamic revolution, Iranian women lost many of the rights they had previously gained. In addition, the Islamic



Women Demonstration in March 1979

regime used the *hijab* as an obstacle in the social activities of women.

The first women's protest against the mandatory hijab took place on March 8, 1979 which faced the repression of the regime. During the last 4 decades, women have alternately protested the mandatory hijab. The last time this protest took place in the middle of September 2022, after Mahsa Amini was killed in the custody of moral police, which led to a new revolution in Iran.

This revolution, which was started by the women of Iran, today includes the entire nation of Iran, and Iranian men and women inside and outside Iran are working side by side to overthrow the Islamic regime.





a big nation and had many wealthy merchants and intellectuals among us and you didn't see them." Later in life, I thought we do not want to bring up our children in Europe, where I can still hear the wagons filled with men, women, and children in the train stations in Germany, asking for help. I can still see and hear their voices! Even in beautiful toy city of Nuremberg I could smell in the fresh air, the odor of human sacrifices from the German ovens! So, I pushed my husband to adopt a new country where they called it a melting pot. People came from all over the world to America and mixed and offered the best they had to the continent. Well, I was too late, as America that used to exist with its famous Constitution and its jewel of the First Amendments had changed one hundred and ninety degrees. Here in America, we are being discriminating for everything, for religion, the color of the skin, the gender, political affiliations and social statues. In a country when a president officially declares that "Now, I will choose my Vice President and someone for the Supreme court, those people should be a woman of color!" Universities have racial quotas for their admissions, but not academic requirements! But still something is good in America as the green dollar has replaced their god, so all is possible to obtain in America. If you have money you pay for it. If you cannot afford it, put it on your credit card! If the fashion is being white, there are expensive ways to lighten your skin. If your hair is

black, you can dye it blond or if it is white, you can change it to black, blue or any color that you wish. If you are born a man, you can declare that you feel like a woman. Then you are considered to be a woman. Later you can take hormones and do operations to reach to your desired goal. This is equally true for women who consider in becoming a man. After traveling many of the continents, learning different languages, coming to contact with many religions, and beliefs, and changing country to country, I have found out that it is the same everywhere. Regardless of what you are and which language you talk, what color skin you have, people will discriminate you one way or another. I have learned my lesson. Unfortunately, there is no safe place to live in. They all resemble each other. The sky is blue everywhere. The only thing that remains for us to do is repeating my grandmother's words and prayers: "May God protect you from evil." If we are lucky, we find a person who has the same values as we do. Then we can give the best education and the strength of spirit to our children and make our homes a peaceful and beautiful place to receive its members. We can never change the world, but if we change our family and improve our surroundings, then we have already helped to create a better world."

*Author unknown*

## Justice

There are gallows by the grave yards  
And courts beside the gallows  
To be efficient and fast  
Let Justice not wait!

The prosecutor, the judge and the hangman  
Are all one, a priest  
But the accused is the victim  
And he has no chance.

Hell has broken loose  
The leaders suck blood  
And every loyal man is god's paid executioner

Now, more grave yards are needed  
For the old graveyards are full  
The world needs be weeded  
Of the heretic and unclean

They are taking children from the school grounds,  
To sacrifice them to their god  
The future can be buried now at last

They have even built gallows  
In front of the court houses  
To can hang them before their trial

They should tear down the court houses  
Dead men need no defense!



each other, but they could never marry their loved ones. They continued the required traditions, but some never forgot their real love! I encountered discrimination in two different periods of my young and adult life while living in Iran. One took place when we were all young children maybe around seven years old. We had a big yard and all the neighborhood children got together morning and evenings and played together. The name of my best friend and neighbor was Fatemeh and her older sister was Touran. Touran was a very quiet and nice girl. But the younger sister whom we called Fati, was unlike her older sister. Whenever she lost a game against us, she would immediately sing: "*Armani, sag Armani, jaru keshe Jahan-ami!*" (Armenian, dog Armenian, you are the sweepers of Hell!) Then we had our song that we answered, "We sweep the hell for you Muslims to go in!" This has been my only experience. We remained friends as we grew up and we were considered sisters to each other. Unfortunately, she died a few years ago. My friendship with her husband and children continues to this day. In my professional life I encountered discrimination many times. My family name indicates that I am Armenian. It was suggested to me that by either changing my last name or dropping the three last letters i.e. "ian" I would have a chance of acquiring a higher position and advanced opportunities at Tehran University! This was hurtful, as I and many people who belonged to minorities like me, were discriminated for certain jobs: even the constitution mentioned that certain positions



were only open for Muslims. With all my being, I felt Iranian, and still do, and I know of many friends who feel like me. It was not my fault, to be born in a Christian family! Still, our generation was thankful that no one was killing us because we were not Muslims! But I got my big kick when I was teaching at the Iranian Airforce Base in Teheran. Before I was accepted for the job, they thoroughly searched my background. When I was accepted for the job, they took a picture for my ID card so I could enter the base. I did not pay attention to the content of the card. I looked at my picture and liked it. I was teaching there for over a year. Every time that I entered the base I showed my card at the gate, and this continued, till one day that I was showing it to a friend and bragging about the picture. When she looked at it, she told me: "Since when is your nationality "Massihi" – Christian. I asked what she was talking about, she was surprised and asked me "How come, you have not read it?" I looked at the card and I saw she was right. The line to answer the nationality was written Christian. I was so hurt and sad that I stopped going to work without inform

ing the office. Few days later, a military jeep with two gendarmes came to our house and told me that the chief wanted to see me. So, I was obliged to go with them. A very polite and kind officer who had three stars and a crown on his shoulders, which was the indication of his high-ranking position asked me the reason for my absence. He added that they appreciated my work as my students always passed the exams and he wanted me to continue teaching. I gave them my two reasons. The main reason that I was hurt was not to be considered as Iranian. He immediately answered that it was a mistake committed by the employee who had written it. I did not argue but he knew that I did not buy it. The second reason was discrimination for being Iranian. Besides the Iranian instructors, there were some American instructors too. It was known that the American instructors were the wives of certain officers who had travelled to be trained in America and had married to Americans. (Later there was a new law that prohibited the Iranian officers to marry foreign girls.) These women were mostly from ordinary families and most of them did not have college education. But they were paid fifty percent more than the Iranian instructors who all were university graduates. When he heard my plea, he promised to equalize our salaries. I felt obliged to be polite as he was a very respectable person. But my heart was broken, and I knew that I would always be considered as a second-class citizen and will never have the complete rights as a Muslim citizen. After some months I resigned from

my work, and later decided to leave my beloved country for good. This was before the revolution when Iran was the best country in the world to live in. (I sometimes think of this high-ranking officer. I am sure that he also tasted the discrimination years later and was killed for belonging to Shah's regime!) The day I was called to sign for my French citizenship papers in the presence of a police officer, my uncontrollable tears were falling on the papers still wet with ink. I was not even uttering a word. Suddenly the policeman looked at me and probably felt my pain. He said: "Madame, I hope when you receive your official French citizenship, you will be a little happier!" Well, I lived as a French citizen in Paris for a long time. Yet I was still discriminated. This time as a Jew! After my marriage I had a Jewish last name. So, I experienced antisemitism, both from extreme right and left. Once I was in a bookstore when a bomb went off. It happened in a Jewish student kosher restaurant near Luxemburg Park. When I arrived in front of the restaurant, people were gathered around, indifferently watching bloody bodies, being moved to the ambulance. The innocent students who were born in a Jewish family and respected the laws of Kosher food were aimed to be harmed! I experienced more antisemitism. Yet instead of getting upset I was laughing inside, thoughts running in my head, "Hay I am Armenian, the same Armenians that you and Americans named us hungry, poor nation. Because that is how you saw us after the massacre, the Genocide refugees, or the Jews after the Holocaust! "But we were



By: Dr. Rosemary Cohen

# Discrimination

Nearly everyone in our world has experienced some kind of discrimination. There are many kinds of discrimination, racial or difference in skin color, religious affiliations, political and ideological, and much more. Normally discrimination and being different are correlated. When a person differs from the majority, whether in appearance, behavior or attire, fingers will be pointed towards him. Some nations have been discriminated for centuries; others are experiencing this in the past half a century. Some are so used to being discriminated that they have formed a kind of invisible protecting walls around themselves in order not to get hurt. But in any case, and situation, discrimination and bullying are hurtful, harmful, and unpleasant! I was born in Iran. I am unable to go too far back in our family history since we have been robbed of all our history and do not have any information from our past generations. I can only trace back three generations and I do not even know their names, but I know that although they were born and lived in Iran, they were still considered minority because they were Armenians and Christians. One of the early words that I learned as a child was “massacre.” The Ottoman soldiers were sent to Iran in 1918, to erase the entire Christian population; Armenians and Assyrians from

the border cities of the western Azarbaijan; Khoy, Salmas, Maku, Rezaiye (Urmia), and many other main cities and surrounding villages. They killed all the men they could find, including my grandfather and his father, uncles, and cousins, everyone from the age of 10 years and up. Young girls were killed, raped, or taken away; they were converted to Islam. The same fate was true for younger children of under ten years old. I have written all these events in two published books; “The Survivor and Voices from the Hidden Genocide.” Of course, I should mention that before, during and after these events, the Christians in the cities mentioned above and in all other regions in Iran and their Moslem neighbors had friendly relations. That I am alive today is thanks to the friendship of Hakim Eftekhar, a friend of my grandfather who against the wishes of the Ottoman leaders like many other Muslim friends and neighbors opened his house and hide my grandmother and mother in his house. If not for his courage my grandmother and mother would have been killed like many other young Armenians! At school we all played together, and religious differences were unimportant in our relationships. In high school it was also fine, maybe because I was in Anoushiravan Dadgar, which was a Zoroastrian

private school. The teaching of the Islamic religion was in the curriculum, but it was only open to the Muslims and the minority students were happy to be spared of participating in the classroom and we played in the yard, but I was curious and liked to learn how to read the Koran so most of the time I attended the class and learned to read some sources even by heart. My mother lived in Hakim Eftekhar’s house for one year, from the time she was three. She was marked and was influenced by their traditions. When later she moved to Tabriz and lived near her uncle who was in Russia for business during the massacre. One can imagine that after the massacre what the family went through, there was suspicion present against the ‘other’ Muslims Turks. Unfortunately, one type of discrimination gives birth to another type of discrimination. I was told that whenever my four-five-year-old mother found a piece of cloth, she covered her head and body with it and imitated the women of Hakim Eftekhar’s household, by bending and doing the daily Muslim prayers. When her uncle was around, he pulled the cloth off the little girl’s head and even gave her a little tap on her back, reminding her that she was an Armenian and not a Muslim girl. But psychologically, my mother was marked by the memory

of her childhood. She had a lot of Muslim friends, and she always took me to Mosques and gathering prayers during Moharam. I can still smell the rose water that was spread on golden Zarihs of some emamzadeh’s that we visited. I miss the songs of Azans and the smell of the special food that our neighbor prepared during the month of Ramadan. I remember that as soon as the canon sounded, they gathered around the corsi to eat the dinner. As a child and later as a young adult, I was a mixture of being Armenian Christian and sympathizer of Islamic traditions. For me it was an enriching experience to absorb both cultures. Although, I had friends from different religions, like other Armenians I followed the unwritten code. We knew that we could not betray our traditions and our family history. There were Armenian Heroes who had sacrificed their lives to safeguard the Christian religion, Armenian language, and heritage which they had passed down to us for generations. So, it was required that we marry within our ethnic group, and this was true for all the other groups too. I think the discrimination was present like a good and evil in humans, because it also helped save the identity and special affiliation and interests. I knew of many Armenian and Muslim boys and girls who fell in love

Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

# AZADI

No 2, Vol.14 ; 21 March, 2023 . Published by Pars Mass Media, Inc.

## Happy NoeRooz



Love Singer- By: Ali-Dowlatshahi